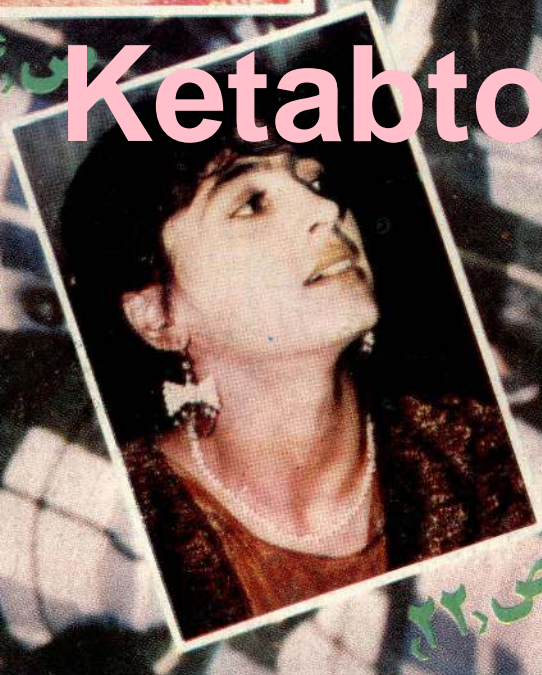
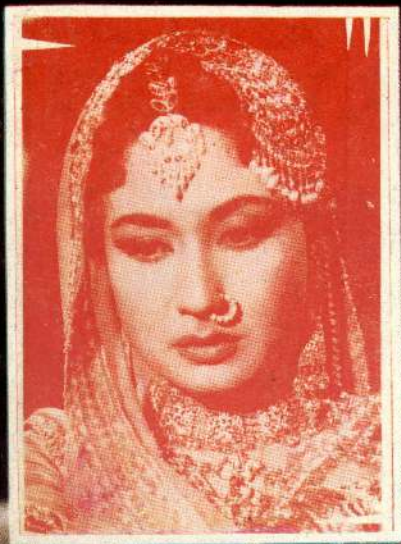


سپاروون

شماره ششم ماه خنک ۱۳۲۰ - مطابقتی ربيع الاول ۱۴۱۴
مطابقتی سپتمبر ۱۹۹۱ سال چهارم شماره مسلسل ۴۹



Ketabton.com

سلسله و روایت

در تنظیم شماره های سلسله شماره (۴۶) فراموش شده بود لطفاً
آنرا تصحیح بدارید لذا تکرار شماره (۴۹) نا درستی شماره هلی
قبلی را مرفوع مینماید .

شماره ششم ، ماه منبله ۱۳۲۰ سال چهارم شماره سلسله ۴۹

بنسابت میلاد حضرت محمد

اوه آنکه دنیا را تسخیر
می کند ، من آید ، آواز " حرا "
من آید و در کعبه نماز می گذارد
اوه آنحضرت آن گرامی بزرگوار
که در قلبه ها حادارد ، من -
آید تا بشریت را به سوی خدا
بهنمائی کند .

آدن - جاری و مدام صدای
محمد در هنگام تولد هر کس در
سلمان با تکرار کلمه " تو حید "
تکرار میشود ، چرا که محمد پیا -
میر همیشه حادارد آن است .
آنحضرت فرموده است :
کسی که اندو من را از برادر -
مومنین بزداید ، خدا و عفتار
اندوه از کند و در تمام آخرت
بر میدارد و بار آنحضرت می -
گویند :

هیچ خانه می نزد خدا
مورد غضب واقع نشود جز خانه
می که با طلاق و بران گردد .
محمد (ص) برگزیده باری گفته
است :

بهترین خیریکه در دل قرار
می گیرد یقین است . و باز گفته
باین سو مشورت مکن که راه را -
برایت تنگ می گرداند .
آیا این توضیح بود رس های
اوبرای همیشه برای ما مومنان
در سر زنده گی نیست ؟



نظریات به نویسنده کان
متعلق است مطالب رسیده
مسترد نمیشود

فشارهای عصبی چیست

صفحه ۲۰۰

در شهر مولانای عشق

راپورتاژ از ولایت بلخ

صفحه ۱۰۰

دستی جبینی مرت

مخ ۲۶

کشتزار سوخته

صفحه ۴۴۰

سریال دکوندی زوی را دیدیم و ...

صفحه ۱۸۱



هدیه های

سینمای

سینما



صفحه ۱۴

در شماره آینده مطالب ذیل را بخوانید

سلسله اختصاصی نظریات درباره آزادی و دموکراسی -

ظواهر هویدا به شناخت دیگر که چگونه است .

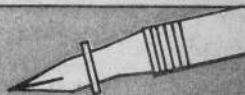
مصاحبه با هما و اکبر نیکزاد :

تست جالب روانشناسی .

وده ها، مطلب جالب و خواندنی دیگر .

خدایا! دعایم را استجاب کن

صفحه ۳۲۰



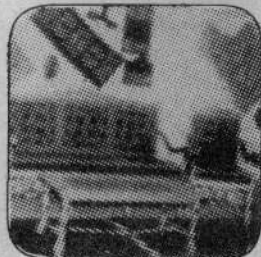
گلزار

مصاحبه گلزاره
رقاس معروف و هنرمند تاجکستان
را در این شماره بخوانید

صفحه ۲۳۰

SABAWOON
Monthly Magazine of
Journalists Union of
Afghanistan
Editor-in-Chief
Dr. Z. Tanin
Assistant
M. A. Maroof
Add:
Block 106, 3rd Microrian
Kabul — Afghanistan

مدیرمسئول: دکتر زهره تانین
پلغون: ۲۵۱۰
نماینده: محمد آصف معروف
پلغون: ۶۲۷۵۲
سرگرمسئول: ضیاء عیاشی
نشریه اتحادیه ژورنالیستان
خطاط: کبریامیر و محمدنعم
نیکزاد
گسرافیک: نورمحمد ورفیقه
عکاس: نسیم گل
تایپ: محمدجبهه، خواجسه
مرزا محمد و زلمی بیوی.
همکاران چاپ: محمد ظهیر
(لفوری)، عبدالله و عبدالله
آدرس: مکتب روایان سوم،
بلاک ۱۰۶ (پ. ۱۰۶)،
۸ دافغانستان
بانک
کابل - افغانستان



صنایع دستی ما

در چرخ حال است

صفحه ۳۶

ارزمینه

و ارزمان

مبارزین ضد
صداع دین
اسلام را
پذیرفتند



آب بحیره کسین رو به افزایش است

سطح آب بحیره کسین بطور
دایمی سالانه از ۱۰-۱۵ سانتی
متر رو به افزایش است.
این افزایش آب به مناطق
ساحلی ایران خساره وارد میکند.
قنچه درودیت گیلان،
ایران بیش از سه هزارخانه
و هزاران هکتار زمین زراعتی
مورد تعدید فرورفتن به زیر
آب قرار دارد.

آرزوهای من

رئسه گریچف که اینک بعد
از شکست یک کودتا در شوروی
دوباره در کنار شوهرش ایستاده
رئیس جمهور شوروی را صمیمانه
درکار هایش یاری می رساند بر-
علاوه او به نوشتن کتاب نیز می -
پردازد . در این نزدیکی ها کتابی
تحت عنوان (آرزوهای من) اثر -
رئسه گریچف از طرف مؤسسه نشر -
اتن نووستی با تیراژ نهاد از چاپ
برآمده که از پر فروش ترین کتاب -
های شوروی پشیش بینی میشود .

از سال ۱۹۷۶ به این طرف
سطح آب بحیره کسین ۱۷۲
سانتی متر بالا رفته است .
دانشندان به این عقیده
اند که امکان دارد سطح آب
بحیره کسین هرگز نیز افزایش یابد .
چندی قبل هنگام وقوع
طوفان در بحیره کسین به پنج
متره ایران خسارات نهادی وارد
گردید و ۸۴۵۰ فامیل از خانه
های شان به محلات صون نقل
مکان نمودند .

به اساس گزارش آژانس
مطبوعات نووستی آنگونه که
تحقیقات دانشمندان ایرانی
نشان داده ارتقای دایمی آب
بحیره کسین ناشی از آب شدن
برف در سایهها و زلزله هاء
تغییر شرایط اقلیمی و سطح زیر
آب بحیره می باشد .

پنجصد نفر از مشهورترین
نظامی امریکا و کشورهای اروپا،
پای، غریب که در ترکیب نیروهای
چندین ملت در خلیج فارس
شامل بودند دین اسلام را
پذیرفته اند .
آنها چندی قبل بعد از آنکه
مراسم حج را از تلویزیون مشا -
اهده کردند ، به این کار اقدام
نمودند .

مطابق اصول دین اسلام
باید آنها نامهای جدید اسلام
می گذاشته شد که اکثریت آنها
نام حضرت محمد (ص) را -
انتخاب کرده اند .
این خبر در روزنامه (اسلام)
که در پاکو به چاپ می رسد ،
منتشر گردیده است .



حزب رستاخیز اسلامی

های محلی از جمله اشخاص با -
انورته درخش دین انتخاب
می گردد . در ترکیب این شورا
هفده نفر شامل اند .

دعائت می نماید . فعال ترین
بخش های این حزب در آسپای
میان و مناطق قفقاز وجود دارند
در سکو ارگان مرکزی این
حزب روزنامه لال وحدت را
منتشر می کند .

ستراتژی حزب رستاخیز
اسلامی را شورای علما طرح می -
نماید . این شورا توسط سازمان

در سال ۱۹۹۰ در شوروی
حزب رستاخیز اسلامی به نعل -
یت آغاز نمود . این نخستین
حزب سراسری اسلامی در شوروی
می باشد که مرکز آن در سکو و
ساختار های سازمانی آن در
آسپای میان ، قزاقستان ،
بخترابو پای شوروی و سایر



خسارای اقتصادی کشورهای عربی از جنگ خلیج فارس

خسارات اقتصادی تمام کشور
های عربی در نتیجه جنگ خلیج
فارس بالغ به ۴۳۸ میلیارد دلار
گردیده است .

این رقم توسط کارشناسان
عربی افشا گردیده است . دو -
صد و چهل میلیارد دلار به
کویت ، یکصد و بیست میلیارد
دلار به عراق ، شصت و چهار
میلیارد به عربستان سعودی
۲۱۵ میلیارد به مصر ، دو میلیارد
به اردن و ۵۰ میلیارد
به یمن اسپرسیده است .



ایران و شوروی خط السیر قطار

آهن جدید رافا می سازند

به یودی خط السیر
جدید قطار آهن باکو - تبریز
باکو - تبریز افتتاح خواهد
شد . این مطلب را امر خطوط
آهن آذربایجان به خبرنگار
آژانس اطلاعاتی نووستی اسپراز
داشته است . موافقه میسوط
به خط السیر جدید قطار آهن
مان شوروی و ایران تپلا به امضا
رسیده بود .

ایران ملکه

زنبور عسل

خریداری نمود

ایران ۴۰ الی ۱۰۰ هزار
ملکه زنبور عسل را از شوروی -
خریداری نموده است . این اولین
بار است که شوروی چنین مقدار
زنبور عسل را به خارج کشور صادر
میکند .

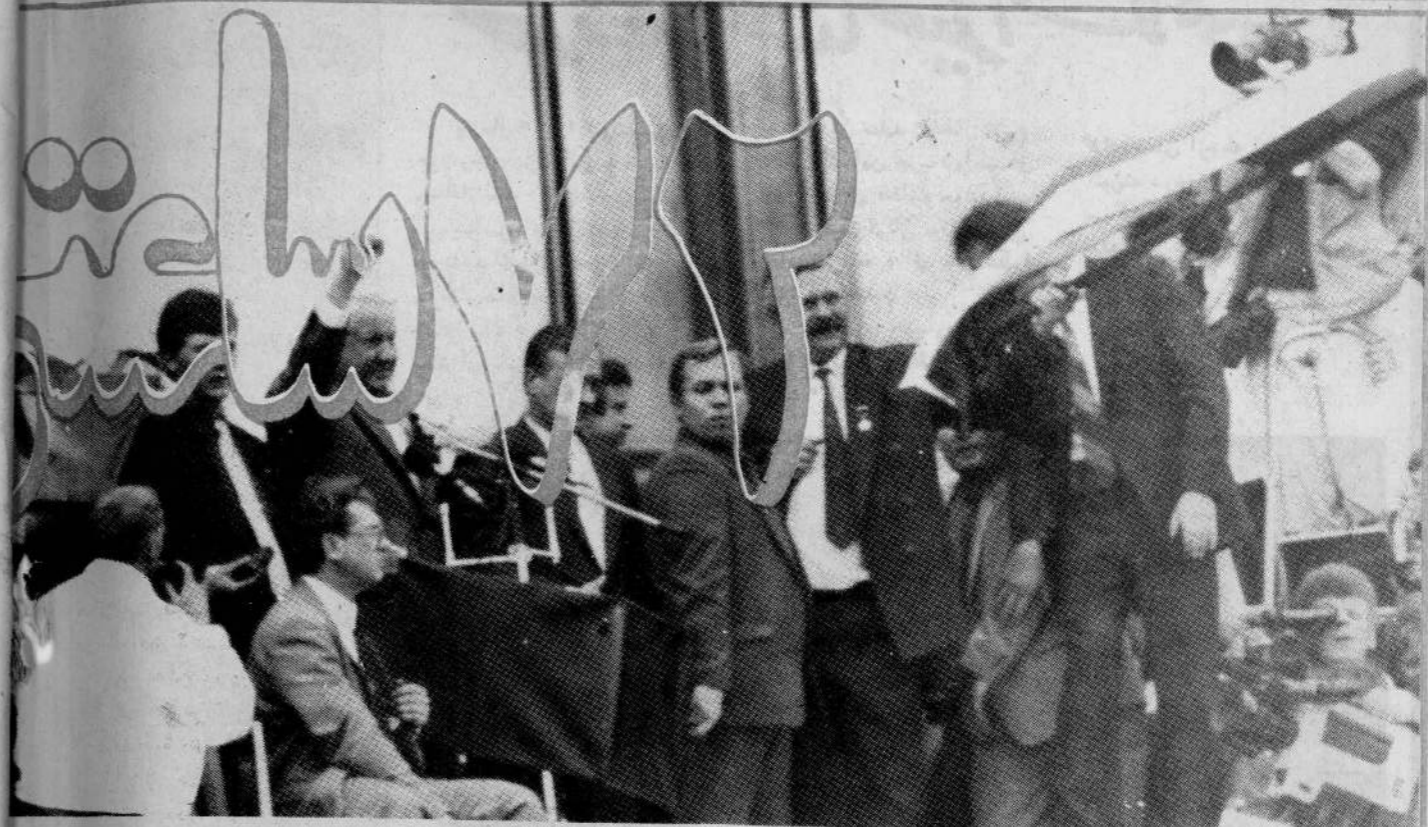
ایران در گذشته دهن زمینه
از خدمات شرکت های اروپایی
مستفید میگرفته ، اما این -
بوقدی نهاده از حد زنبور های
عسل اروپایی باعث آن گردید تا
از خریداری آن صرف نظر نماید
به اساس گزارش آژانس نو -
وستی ، یکی از علل توجه به
سوی ملکه های زنبور عسل شوروی
این است که آنها برای -
شرایط کوه ها آماده اند .

مافیای هندونیز با اقامت دینی نشانی

کوکار در مناطق شمالی و بعداً
در ولایات جنوبی کشور و سخت
یافته است . در دو سال اخیر در
اندونیزها (۲۰۰) هکتار زمین
تحت زرع بوته های جواد مخدره
کشف و مقدار ۱۲ تن چرسید -
ست آمده است .

پانزده سال اخیر تعداد
دین مواد مخدره در اندونیز -
نیزها پانزده بار افزایش یافته
و بالغ بر (۸۰۰۰۰) نفر گردیده
است .
به عقیده مقامات اندونیزها
در آغاز سال های ۱۹۸۰ مزارع

کابل ساجد که جهان را متکان داد



یلتسین جسورانه رهبری مقاومت در برابر سوسیالیست ها را به عهد نگرفته.

به یک قرن مشعلداران پشه های این حزب بوده است شدند. ظاهراً از عقب مانده ترین تلویزیون ایران خواست ها چیزی بیش از امواج احساسات چند نماینده لیبرال تلقی نمیشد. بعضی ها فکر می کردند که "نه" حزب کمونیست آنقدر رها ضعیف نیست که آن را بتوان با چند پیشنهاد مخالفین از صحنه برداشت. مخالفین با ۱۵ میلیون عضو و با نفوذ و سهم در تمام دستگاهاها - کمیته

نه یک اکت ساده و نه یک هیجان پیروز مندانه، بلکه یک حرکت تاریخی بود. بدینگونه روسیه بر ارکان عظیم قدرتی که با انقلاب اکتوبر در ۱۹۱۷ پدید آمد، خط بطلان کشید و به یک عصر خاتمه داد. عصر انقلاب سرخ کمونیستی که به وسوله پلشویک هاتهدا بگذاشته بود. در موکرات ها به ترتیب خواستار انحلال حزب کمونیست ملی نمودن در این راهی های آن و قطع نشریات روز نامه آن پرودا که طی نزدیک

پیش می کشیدند ۱۰ جلاس پارلمان روسیه و روز بعد مونتینگه یک صد هزار نفری در ماسکو به محل تبارز این خواستها مبدل شده بود. پرچم سرخ کمونیستی باهد از فراز قصر سیه روسیه پایه آورده شود و به جای آن بیروق سه رنگ روسیه تزاری به اهتزاز درآید. این نهاد در پارلمان روسیه پذیرفته شد و چند لحظه بعد عمده شاهد برافراختن بیروق روسیه تزاری بر فراز ارکان عالی قدرت در این جمهوری بودند. این

هنگامی که میخائیل گربا - چف رهبر نجات یافته شو روی ساعت ۳ صبح از پله های هواپیما در میدان هوایی نوکو واپا - نهن میشد آثار خسته گی عمیق از سهوا پیش پیدابود. در تاریخ شوروی این اولین بار بود که رهبر برکنار شده با معاذ پر صحنی "باتکبه براراده" مردم صلاحیت قانونی خود را دوباره بدست می آورد. اما گربا چف را آتانی عهد تا "نجات" دادند که دستا نثر تلقی نمیشدند. همان وقایع سابق که نه به او بلکه به رئیس جمهور یلتسین باورداشته و در بسا رزه د شوار علیه کمونیست های محاذ فظه کارراه درازی را یکجا طوسی نموده بودند.

دموکرات ها با برگشت رئیس جمهور بوشترازا و موقف خود را در افکار عامه تحکم بخشیدند. آنها به مردم حالی می کردند که: یاران گربا چف علیه او توطئه کردند و ماتوطئه را سرکوب نمودیم. نه برای آن که قدرت را بدست آوریم، بل برای آن که دموکراسی را نجات دهیم. پیروزی همیشه سرور نشاط و بالا خره احساسات را به بار می آورد. دموکرات ها روز ۲۱ - امد ۲۲ اگست را با شور بزرگ آغاز نمودند. پیروز مندان در میان امواج احساسات خواستهای شان را یکی پی دیگری



یک روز نالت انگلیسی گفت: یک بختی گد با حیف در حال حاضر این است که مردم ارزش او را نمی دانند.

نوشته دو کتورف هر طنین

همزمان کودتای ناکام در اتحاد شوروی و پیروزی بر آن (۱۹ اگست - ۲۵ اگست) مدیرمسئول مجله "سیا وون" همراه با یک عده ژورنالیستان افغانی در ماسکو اقامت داشت. وی در بازگشت به وطن گزارش و تحلیل جریان کودتا و انقلاب ۲۲ اگست را که به پیروزی دموکراسی در شوروی انجامید، گام به گام از راه اخبار منقحه به نشر سپرد. از آن جا که مجله "سیا وون" خواننده گان ویژه خود را در ونیز به خاصر آن که این مطلب جالب و مهم به وسعت و فراختای بیشتر به دسترس خواننده گان و هلاقه مندان فرار گرفته باشد، اینک قسمت دوم گزارشهای مذکور را بدون هیچ تزئید و تصرفی به نشر میسپارد.



۷۲ ساعتی که جهان را تکوان داد

در مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گورباچف عصر همان روز از تلویزیون شوروی پخش شد و نیز این حدس و گمان تعویض کردید که پیروزی دموکرات ها مساوی به عقب بردن حزب کمونیست نیست. گورباچف از "صداقت صفوف کومونسیت ها" سخن گفت و در حلقه رجمی هم صرف به دو عضو پیروسی سیاسی اشاره کرد که به طرفداری از کودتا اعلامیه می ندادند. میخائیل گورباچف به مثابه یثانه شخصیت صحنه حاضر سیاست شوروی از وفاداری به ایدئیسال های سوسیالیستی سخن گفت. اما فردا وقتی گورباچف در تریبون پارلمان روسیه در برابر نماینده گان جمهوری روسیه قرار گرفت و با تصمیم رئیس جمهور یلتسن در مورد معطل فرار دادن فعالیت های کمیته مرکزی حزب کومونسیت شوروی و قطع نشرات روزنامه پروادا اوسا پیروز نامه های وابسته به کمونسیت ها مواجه شد. در این حان گورباچف بی آنکه آهی بکشد به شاهد پاسوف چنین تصامیم پرخشس مبدل گردید. به نغمه رسید که دیگر صفحه کاغذ روز خورده است طی چند ساعت به دفاتر کمیته مرکزی حزبیکه از کودتا پشتیبانی نموده بود، مهر زده شد و پروادا اجازه نشر شماره فردا را نیافت و گورباچف اعلامیه می را در مورد استعفا از مقامش به حیث منشی عمومی و عضو کمیته مرکزی حزب به آگاهی عام رساند. قابل تصور نبود که حاکمیت هفتاد و چهار ساله کومونسیتی طی چند ساعتی درهم بشکند.

پیروز مندانه که در دفتر دموکراسی را در دست داشتند مردمان عادی بودند که از خانه های شان به جاده ها ریختند و با دستهای خالی در برابر تانکها ایستادند. حزب کومونسیت

است. پیروزان که گورباچف پایه کرملین بگذارد مرکز قدرت با مقاومت دموکرات ها علیه کودتا به قصر سپید روسیه انتقال یافته بود و اکنون گورباچف صرف یک انتخاب داشت: چون حق

یستهای مانند شوارب ناسازی ویا کوفلیف این جاوان جاعلیه او ایراد نمودند و حتی ویرا به خاطر اتکاب کومونسیتها مفسر کودتا شناختند. به گفته یک ژورنالیست



را اشتباهات خود تریه ورطه انداخت: پشتیبانی خاموشانه از کودتا سکوت سه روزه در برابر اعمال پوچست ها و عدم درک واقعیت های زمان اینها همه به رئیس جمهور یلتسن و پارلمان و امکان داد تا در صدور فرامین شان برای انحلال حزب و نشرات آن لحظه می تردید به خود راه ندهند.

با پیروزی بر کودتا بحران قدرت در شوروی وارد مرحله جدید شد. با برگشت دوباره به کرملین میخائیل گورباچف متوجه شد که در اطرافش از یاران پیروز کسی باقی نمانده

با پیروز مندان است پس پست های کلیدی را باید به کسانی سپرد که "مرکز قدرت" برایش توصیه میکنند و به همین گونه صدراعظم روسیه سرپرستی صدرت شوروی را به عهده گرفت و کاندید های یلتسن یکی پس دیگری اداره ماشین نظامی شوروی مانند ارد و یو-لین را به عهده گرفتند و گورباچف چون رئیس جمهور تنها ماند و شاید هم یاد لاسردی و خشم به سخنان گوش فرا داد که دوستان پیروزی اش یعنی سنتر-

اشوروی میخائیل گورباچف در اهمیت دوگانه قرار گرفت: اولاً در جای پیروز مندان در کنار یلتسن و دیگران و زیرا اگر گورباچف نمی بود به خواست کودتا چنان در مورد استعفا نامه خود تن در میدهد پیروزی دموکرات ها کارشکلی بود. ثانیاً در موقعیت کسانی که به خاطر شور شرعایی ها باید جوابده باشند. خود را اعتماد گذشته به کودتاچیان اکنون از تقصیر خویش سخن میگوید و دل طرف نظرات بین عوامل زنده کسی این شانس را از رئیس جمهور

گورباچف گرفت تا در تصامیم خویش امروز آزاده عمل نماید. دموکرات ها نیز سیاستگران بدی از کار در نیامدند. آن ها به خوبی محاسبه نمودند که گرفتاری کودتاچیان کافی نیست در اولین فرصت باید عقب گاه آن را ضربه زد: حزب کومونسیت نشرات آن وقت ج. ک. ب. اعتراف علیه ک. ج. ک. ب. از همان شام ۳۱ اسد یا ۲۲ اگست آغاز شد. هزاران تن در میدان در ژینسکی به عمارت سازمان جاسوسی شوروی که یکی از مخوف ترین سازمانهای جاسوسی جهان به شمار میرفت حمله بردند. در برابر عمارت ک. ج. ک. ب. مجسمه فلپ در ژینسکی بنیان گذار سازمان جاسوسی شوروی بنام چکوست ها که بالاخره نام ک. ج. ک. ب. کمیته دولتی امنیت را بخود گرفت با بلند وزرها به زمین زده شد. روز ۲۳ اگست هنگامیکه از میدا در ژینسکی - میدانیکه مردم شو روی زمانی از ترس ک. ج. ک. ب. آن عبور نمی توانستند و حتی همپا نان خارجی با پس تر جانات می فهمیدند که در برابر شان مرکز چه سازمان ترسناکی قرار دارد، دیدن نمودیم و تنها ستون سنگی را که مجسمه تادیشب بر آن ایستاده بود تماشا کردیم. در سنگیایه مجسمه بنیان گذار ک. ج. ک. ب. نوشته بود: جلال دموکسی سازمان امنیت را از فراز سرخود به دور افکند. ک. ج. ک. ب. رفت و ترس از آن دایل شد. یک ژورنالیست شو روی گفت: ضربه به ک. ج. ک. ب. بزیر گریه دستاورد انقلاب ۲۲ اگست



امنیتی شوروی که مشت سنگین آن از هر قلب و از هر خانه می گذشت چله پای صاه می کشیدند. ک. ج. ک. ب. یک اردوی مجهز جنگی در اختیار داشت. قوای سرحدی را کنترل می نمود و تعداد کارمندان رسمی آن به ۲۰۰ هزار نفر می رسید. از ک. ج. ک. ب. حالا عمدتاً یک نام ماند است: دموکرات ها پیش از همه برکناری رهبران و سازمانده می مجدد آن را به مثابه یک اداره امنیت که حاضر بر سر همه و کنترل تمام زنده گی نباشد تقاضا نمودند. چیزی که امروز آغاز یافته است. ملت شوروی با پیروزی دموکراسی شمشیر دموکسی سازمان امنیت را از فراز سرخود به دور افکند. ک. ج. ک. ب. رفت و ترس از آن دایل شد. یک ژورنالیست شو روی گفت: ضربه به ک. ج. ک. ب. بزیر گریه دستاورد انقلاب ۲۲ اگست

است رهبران ک. ج. ک. ب. عهده ترین سازمانده کودتای ۱۹ اگست بودند. طی دهه های قدرت شوروی قهرمان سازی با هنر مجسمه سازی پیوند نزدیک داشت. هزاران مجسمه کوچک و بزرگ پیرا سالهای انقلاب اکتوبر چهره های انقلاب کومونسیتی و جنک میهنی را در ذهنیت عامه جاگزین می نمود. اما اکنون جنبش مردم راه ناپدید کردن بسیاری از این مجسمه ها را در پیش گرفته است. همزمان با برداشتن مجسمه در ژینسکی گروه های مردم میخواستند تا سایر مجسمه های رهبران اکتوبر بر آوارها سکوی پی دیگس فرو افکند اما شاروالی ماسکو از شهریان تقاضا نمود تا خونسر دی نشان داد و کاری نکنند که آثار با ارزش هنری قربانسی

احساسات سیاسی گردد. بر عهده مردم شروع نمودند تا در پای مجسمه شاعرهای مظلوم خود را بنویسند. در پای یک مجسمه کارل مارکس نوشته شده بود: "مارکس! مرا ببخشید! یلتسن و طرفداران وی همزمان با هجوم به حزب کومونسیت سازمان امنیتی و مقامات عالی اردو در کنار بستن دروازه های نشرات وابسته به حزب کومونسیت در ارگان عمده نفوذ کومونسیت ها پرافکارنامه یعنی تلویزیون مرکزی و آژانس تاس حمله نموده و روی سانی آن را برنار ساختند. آنها هیچنان در نخستین روز پیروزی، رئیس جمهور گورباچف را از اقتصاد به وزیرخارجه آقای بسمورتیخ که به نشر دموکرات ها خاموشانه با کودتاچیان همکاری داشت، برحذر داشتند. بدینگونه پیروز مندان دموکرات طی سه روز بعد از پیروزی (۲۲ تا ۲۴ اگست) سه هر عهده قدرت یعنی نیروهای مسلح و وسایل اطلاعات جمعی و ارگان سیاست خارجی از دست کومونسیت ها خارج شده و هنگام اقامت در ماسکو در جریان سه روز بعد از پیروزی برکودتسا چنین به نظر می رسد که کشمکش نوب بر سر قدرت وضع راد رسهر بسیار مهم قرار داده است. در یک مهز مدور تلویزیونی نمایندگی بی از روز نامه دموکرات ها بنام "کورانت" صاف و ساده پیشنهاد کرد که در برابر گورباچف در راه باقی مانده است: استعفا یا مبدل بقیه در صفحه (۱۰)

امروز سفر با بومسنگه ۷۲۲۷ فاصله یکساعه راه پاده میدان پایتخت و بلخ را تا چهل دقیقه کوتاه ساخته و انسان مسافر را به پرونده می مانند می سازد که مجبور نیست حد اقل يك پام تا شام با عبور از ارتفاع سالنگه سفر کند. وقتی هوا پیمایال گرفت پایتخت و از هوا پیمایا تمامای خاص داغت. شهر و خیلی به هم چسبیده و خانه های به هم بغل داده حکایت قدیمی صمیمیت مردمان قدیم را به یاد میاورد، که خانه های شان با هم بود و دروازه بی برآی ورود داشت همسایگی و همپربانی بود. آنان هم دیگر را نمی کشند و اگر ضرورت میشد بخاطر هم تا حد کشتن قربانی میدادند اما حالا ؟

نشست

پسودن پل هوایی در چهل دقیقه و خیلی هم ساده مسر نمیشود و زور زور لا زم دارد تا پس از زحمت فراوان تکست بدست آوری و سپس لا اهل برای پروازی که ساعت يك بعد از ظهر صورت میگيرد و صبح وقت به ۷ بجه در برابر سپاهان تلا شى دست به ادب و احترام ايستاده باشى و فقط فاصله پوسته انبوشی و ترمینال که کمتر از يك كيلو متر است و دو ساعته راه است. اگر بار و بسته باشد مبلخی هم به همراه و تا آنکه به شهر مزار شريف برسى و معجزه را تماشاى مى کنى که يك هوا پیمای مسافر در يك بن ۳۰۳ با مال و آل باید به شهر بروند. به کس چى که مسافر چى حال را از سر مى گذراند و اما برای مسووب لاین مقامات و تیز رفتار اما نه است.

در شهر دعا

سهر وسيل عامقانه شهر و دن رابه نیاز و دست رابه دعا میخوانند. بارگاه مولاعلی (رض) مزدحم است. موبنان به دعا آماده اند و گنبد بلند و سینه بزرگ برای شنیدن فریاد هادا رد قران میخوانند دعا میکنند

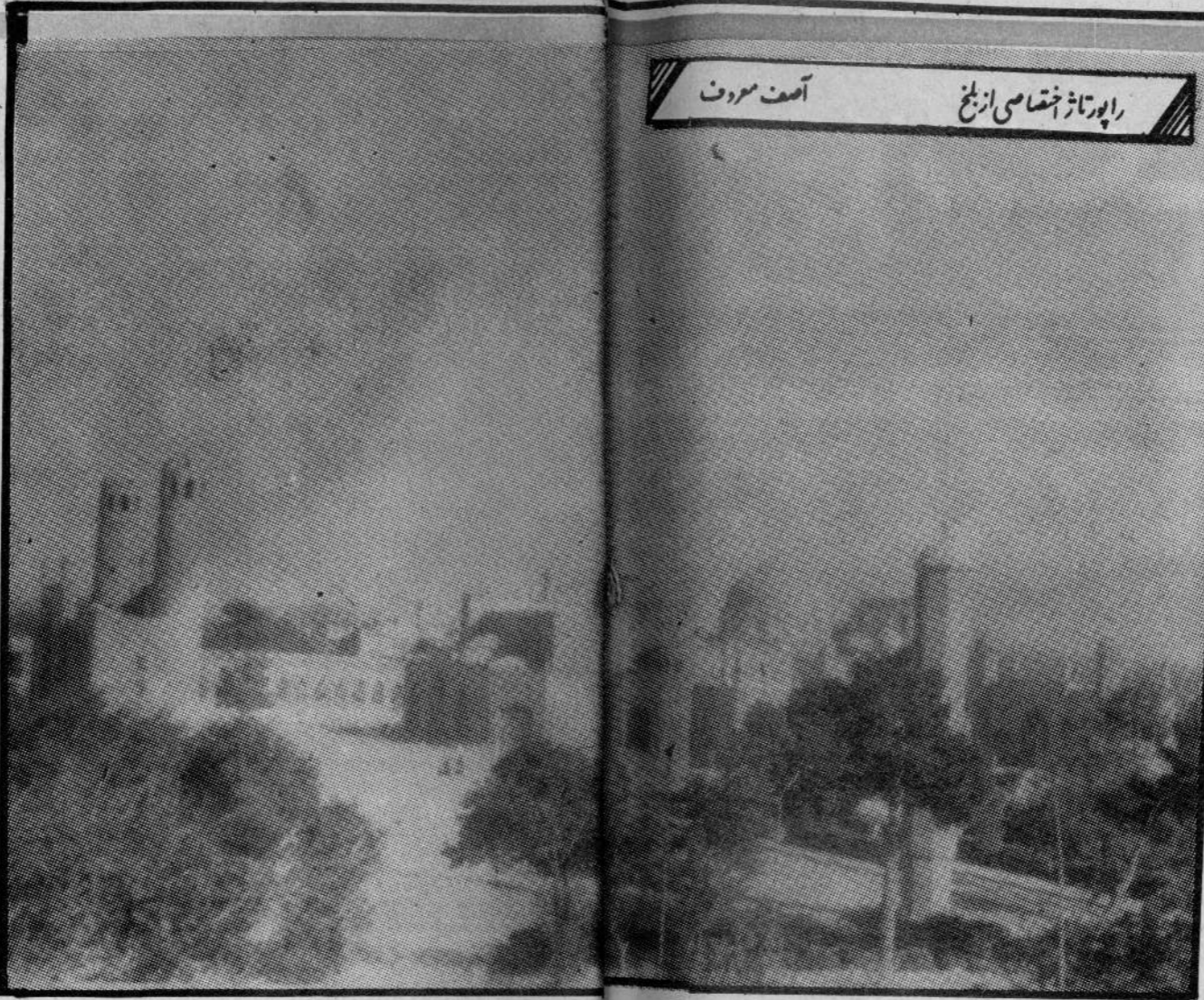
وسپنه هیواری سازند تا خدا بگره صمیمیت را دور کند و همپربانی را جازى. خدا بزرگ است (الله اکبر) و مومنان به نماز فراخواند و اینجا همیشه دعا است و اینجا همیشه به دعا است. آینه مردم می راکه جنگ اند و هگین ساخته و همینجا آینه در مسجد و مزار و ستان خدا تا در حضور خدا ایکتا سجده بگذارند و تو به.

مردم در پرواز امروز

در پرواز اینجا مثل هر جای دیگر مردم می بودند و کفکشی و کفکشی سیاست بودند و کاری کردند آن وقت شدند که کی در دولت و حکومت است و لقمه نانی می خوردند و خدا را شکر میکردند. جنایت کم اتفاق می افتاد و مردم از سفر های خود يك عمر قصه و خاطره داشتند و گاهی ناپ تیرین خاطره برخورد با سارقان و دره زنان مسلح بود ارباب و دهقان نظم ده را مقرر میکردند و عده بی در شهر در سایه قانون مدنی زنده گی داشتند و ظالم و مظلوم نبود و اما مشهور نبود و کمتر کسی جرئت داشت کسی را بترساند و اگر دستی به قتل آلوده میشد و در سراسر کشور خبرش می رسید و او منفور و مقهور می شد. گشت مصری ها در حقینده گان آرمزیده یاد داشتند داشتند: "من کسی را ترساندم". اما امروز کمتر کسی خواهد بود که روز جزا از زمره آرمزیده گان به حساب آیند. حرمت و رفعت زنده گی را و موجدی از سخنان مردم فریب و همچون مقوله "حمله و دفاع" در نبردهای مشکوک و مغفوب و لکه دار ساخته است و آیا امروز تعداد سارقان همانقدر است که باید از آن خاطر بی حکایه شود؟ امروز ارباب وجود ندارد و یعنی فرغی تنم ظالمی وجود ندارد اما دروغ و تفنگو داران زیاد اربابان و حاکمان جدیداند. مالکان ایدیا لوزی آنها این که خود را حق داد و اند به حریم زنده گی و نفس آدمی دست دراز کنند و مقام قضاوت بی عدالت تکیه زد ماند.

راپورتاژ شخصی از بلخ

آصف مردوف



در شهر مولای
در تابستان امسال مزار شريف خيالی گشته بود

روانم را حثایت دختری که در حومه شهر قطعه قطعه شده بود و کوچک ساخت. بلی و ترسیمم. آیا آنجا خدا حضورند اوست تا آنها می ترسند نه اینجا و آنجا:

مردم را جنگ سرد رگزیان کرده و شهر و آن از حمام هشواره سودازده و بورتک بود کهبى مردم خندیدن را سالهاست که فراموش کرده اند و هنوز حکایت تلخ از اژدهای هفت سردارند که هر سال دو شمسزه بخت شهر را به قربانگاه میخوابست و حالا جوانترین مرد را. هر خانه مسافری و هر سونه شهیدی دارد. گرچه جنگ از نفس مانده اما بجالی برای تنفس مردم نیز نمانده است. اقتصاد ویران است و کسی مسوولست چیزی را نمیتواند بگیرد همه چیز را باید از نو ساخت. گفتند والی ها و مقامات حقش گذشته نداده و آیا مقامات موجود قادر خواهند بود و کاری انجام دهند؟

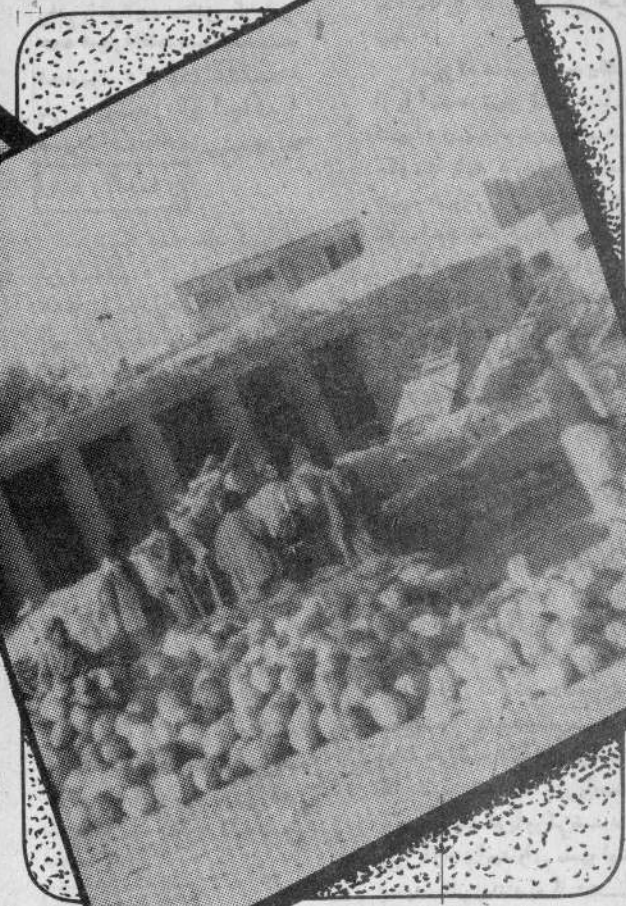
چسبی نیست؟

اگر همه نبود ها و کبهد را نگویم و لا اقل اگر نگویم که اسان در تابستان سوزان و شهر خیلی تشنه ماند و دین بزرگ بردوشم باقی خواهد ماند. تشنگی تابستان زمین بلخ را تلخ ساخته و مردم را بسنه جستجوی آب کوزه بردوش. آب در شهر نیست. چاه های عمیق که با حسن نیست حفر شدند و متاسفانه در برخی نقاط نتیجه منفی داد و چون چاه های منازل را خشکانند. در شهر ۱۷ حلقه چاه عمیق فعال است که کم است. بخش ملل متحد و ده همکاری داده است و اما مشروط به همکاری حکومت نوزاست. به یاد مردم قدیم که نهی از آب آموارده بودند و پاپ لاین آب را تا دروازه شهر رسانند اما پیش از بیست ساعت جان ندادند و گفتند برای آوردن آب به نسل ضرورت است و اما مردم میگفتند اگر قبول باشد همان بهتر است

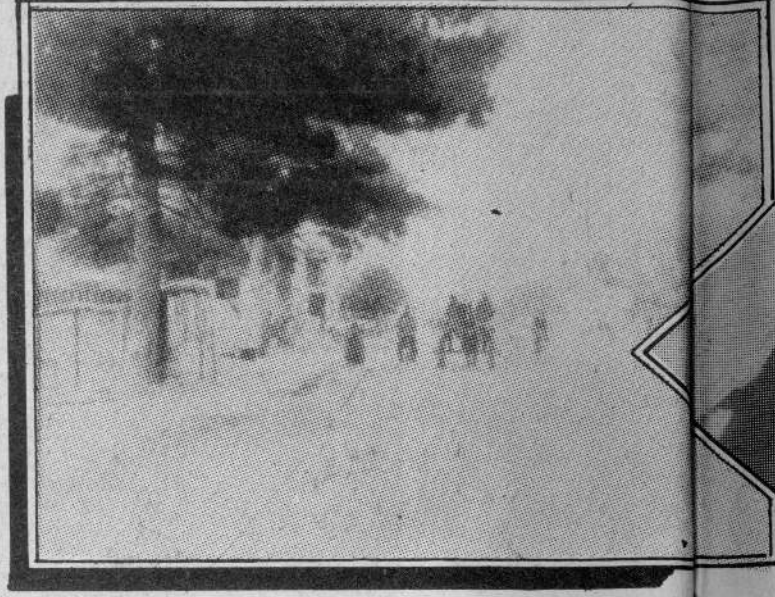
به آب کاری نداهیم و ولی هر دو نبود. امروز که شهر مزار به وکشی از با آینده ترین شهر های کشور و چهره عوض می کند و حکومت باید در حل این مشکل هر چه ضرورتی اگر اقدام کند هم ثواب است و هم خرابا.

وضعیت موجود مهیای شهر که سالها پیش آنرا دیده ام خیلی کم تغییر کرده است یعنی در شهری که جنگ جدی وجود نداشته و نیز کاری نشده که حساب شود. مردم به رهبری جدید در ولایت و شاروالی امید فراوان بسته بودند که اگر آنان کاری راکه دیگران انجام نداده اند و انجام بدهند کم کم در باره قاطعیت و جدیت صحبت میشد. یکتا از شهر رسد و ندان که از کود و برق آمده بود گفت (مادر گذشته به مسوولین میگفتم: رشوت بگیرند اما کار هم کنید اما آنان چور کردند و کار نکردند و حالا اگر راست را بگیریم اینست که باور کم شده و ولی باز هم امید وارم مسوولین جدید کاری کنند که گذشته تلخ کار نکردن ها جبران شود. شخص دیگری که میگفت و شاعر است و در گذشته عضو حزب (حزب حاکم بعد از شور) بوده است گفت: "چون مقام در اینجا برای يك قرن يك خانواده را تاهمین می کرد و در بلخ جز بیانیسه انتقال بی و چیزی دیگر خاطر نداهیم که از جانب مسوولین انجام یافته باشد و کو آن عمارت رسا. ختمان عام المنفعه و یا فابریکه جدید و زمین بایر که آباد شده. باشد وى که معلوم میشد خیلی از مقامات حاکم در محل ناراحت است گفت والی ولایت ۰۰۰ در صفحات شمال) در فابریکه در نزدیکی اقامت میکنند رتبه حکومت. "ماهی" هیچ اطلاع در مورد او راجد نمیگرفتند.

شهر وند و میگفت: "مسووب لاین امورا که خود شان موجب بلند رفتن قیمت های شدند و مثلا اگر بر آورد يك پروژه دو صد میلیون تخمین میشد چو صبه لاله صبحه بر گرد آمد.



د پوهنتون پوښت



در شهر مولانا عشق

میکړند، قراردادې آیا په چهار صد ملیون تخمین کتد. اگر قطعه قومی پنجد سرباز فہرست میگرد، میگفتند [نخبرتو یکپزار سرباز اړتو...]

شهر وند دیگری که محاسب یک تجارتی بود گفت: [پروسه فعلی تشویق برنامه متشبین خصوصی یک پروسه سیاه است، زہرادیج قاعدہ و اصولی وجود ندارد.]

یک تاجر در یکسال ملہاردر میشود و در مقابل ملیون ہا نفر گرسنہ و در بدر طور مثال تاجر یک شیشہ لیمہ را بے ۲ افغانی و ۲۵۰ پول خریداری کردہ اما آترابہ ۲۵۰ افغانی بفروش میرساند...

په گوتہ می دیگر

جنگ مردم را در فاصله و نقطہ آتش و دفاعلہ دوتہ انفجار در چار حادثہ و وحشت گردانیدہ است. زندہ کی در فاصلہ دو انفجار به قول یکی از شہر وند ان "مردم در...

دست دولت و مجاہدہ کروگان مانده است " معمولاً در مقابلہ میان این دوہ کروگان ہا قربانی میگردند ہ آیا کفایت نمیکند؟ یکتم ملیون کشتہ چہ قدر است؟ بہ حکم فلان نظریہ فلسفی ہ راہی نبود ہ جز اینکه ہمہ ہ ہسان آن بیجان و کور و کوشوند و حالاً اگر امکانی نیست کہ در زمین بزرگ و آسمان بلند خدایہ مو من بمانیم ہ فرزندان خود را بزرگ سازیم و خانہ خراب را آباد زمان و زندہ گی چانس را بہ کسی می سپارد کہ از بند تفنگ بد را بید مفاہیم کشتن و کشتہ شدن یکجا با مہلہ تفنگ پیرسندہ ہر د را ز نخواہد داشت.

کسی دیگر کہ با ہم ملاقات داشتیم گفت: " بہتر است کار بہ اہل کار سپردہ شود، نہ بہ اہل بہت"

ملاقات در پوهنتون:

پوهنتون ہا در جہان ہا کانن

ہای بزرگہ روشنفکری اند بہرغم آنکہ ایجاد پوهنتون ہای متعدد در ولایت مختلف کشورہ نمودی از انکشاف وتو سعمہ تعلم و تربیہ است اما مشکلات موجود پوهنتون ہا ہ منجملہ در کابل از نظر امکانات تخنکی و کادری ہا سوال بزرگست. در ہلخ سہ سال پیش پوهنتونی را افتتاح کردہ اند و عملاً در تعمیر لہلہہ تخنیک نفت و گاز ہ شب روزی۔ گذراندہ گتہ شد زمینہ راکہ شخص صدراعظم ایجاد رہسار اسدال تہداب گذاشت، دہ بارہ از ملکیت پوهنتون بہرون کردہ و در دست علی چو پان زمین دیگری بدسترس قرار دادہ اند. محترم شہر آقا جرئت رئیس پوهنتون بادلسوزی خاص۔ نسبت بہ آیندہ پوهنتون سخن میگفت. وی بہ روابطی کہ ہا

پوهنتون دوشنبہ در تاجکستان ایجاد نمودہ بود اشارہ کرد کہ نتایج خوب داشتہ است. عملاً در ہلخ ۱۵۰۰ محصل در پوهنتونی ہای ادبیات و تاریخ ہ اقتصاد و زراعت درس میخوانند.

با محصلان در ادیتوریہ ملاقاتی تنظیم نمود و بہرہمون ضرورت نشر مجلہ سبارون کہ چہار سال پیش آغاز شد و نیز در مورد وظایف بعدی مجلہ اہمیت آزادی بیان در ہر رابطہ و مکرر اسی صحبت نمود ہ انتظار داشتیم یک بحث راہ اقتصاد با نظریات در حد و صرفاً فعالیت اخنکی مطرح شد. اساساً بہ نظر رسید کہ سخن گفتن از آزادی بیان و مکرر اسی در شرایط امروز در راز مرکز ہنوز یک پدیدہ غریب است. چہر ا کہ در آنجا در میان دہیلہ تفنگ

پرداختن بہ این سدالہ مجال مناسبی نیاید ہ بہ ہمین علت در رابطہات و رواد یو تلویزیون انعکاس نظریات با زوانتقا دات تند مکن است. ہم برای نویسنفگان و ہم برای مسولین در۔ را بیاد کند.

خبر سار

بازار ہمیشہ مزدحم بہ نظر میرسد فقط مارکیت ہای جدید اعمار تجاران کی شہر را رنگ می بخشید و وضع حاصلات بسد نیودہ ہ خبر بوزہ فراوان و رزان میسر بود ہ معادل یک سیر آن تا سصد افغانی فروش میشد گندم گرانتر بود ہ گوشت حد و ۱۵۰۰ افغانی فی کیلو ہ ورنج تا ۳۲۰۰ افغانی یک سہر عرضه میشد. پدیدہ میشد مردمانی کہ از روستا ہای سور ہ شہر

می آیند قدرت خرید بلند را دارند ہ بعضی از قطعات قومی نیز از زمرہ ثروتمندان ہ شمارسی آمدند عدہی از ماورین ملکسی ونظامی کہ در مقامات آب وسان دار کاری می کنند نیز مانند تاجران قدرت بلند خرید دا۔ شتند اما عدہ دیگر پریشان بودند ہ شنیدیم برخی از آنسان بعد از وقت رسمی بہ کار ہای روز مزدی می پردازند ہ خشت سی زنند و ازین قبیل ۵۰۰ زہر مواد کو پونی شان نیز بموقع نہر۔ سید.

د رمورد تیل مشکلات وجود داشت ہ ہر گیلن تیل تا اخیر ماہ سذبہ بہ ۲۰۰۰ افغانسی تہز فروش شد اما ترا فیک مزدحم ادامہ داشت معلوم نبود از کدام چشمہ دور از چشم تیل بدست مہارزند.

راد یو شنبہ اند ہ اگر د رعوش باہمان مصارف ہر نامہ ہای ہنری و تفریحی دادہ شود خیلی مزہ تر است ہ انتظار بود د ہین مورد در مرکز تجدید نظر نمایند ہ دادن خبر ہا تبصرہ ہا از مرکز بہ شیوہ فعلی بمعنای ادامہ همان کار ہای سیاسی گذشتہ است کہ نہ بہ درد سیاست میخورد ونہ بہ درد مردم.

فراموش نکنم نشریہ ہای مرکز تہ تہی ہ نہ ہیولہ و ہتہک کم حتی تا یکماہ ہم بہ زہر ہر ہر ہ

وسلاخرہ

ہر شہر ہای زیاد ی در شہر و حومہ آن وجود دارد کہ اگر جنگہ ختم میشود ہ چگونہ ہ مشکلات اقتصادی حل خواہد شد؟ بحالہ پروژہ ہای آب۔ سانی ہ ساختمانی نترات مسکونی آبادی زمین ہای با ہر تومہ تجارت و زراعت را شخص والسی و شاروال کہ جدید ہا تو ظہف شدہ اند چہ طور حل خواہند نمود. من در مہان صحبت ہای مردم بعضی نام ہا را زیاد می شنیدم کہ می گفتند اینہا کار سی کنند و جدی ہستند.

بہ فرماندان اوراتہنی شمال رتہن امنیت ہمعاون سیاسی ہا خارندوی ہ غارنوال و لاہندہ ہ معاون اول شاروالی و تاوہ در بارہ والی و شاروال چہ ہم ہمید زیاد بود.





بودند. دیگر در فیلمهای شعفی
 امر-اکبر- انتونی و شمار دیگر
 از فیلمها به سه تاییها تبدیل
 شدند.
 از آنجا که کترهای فیلم
 ایجاد تصورات مردهاست و
 نگاه اصلی هنرپیشه هادرسنهای
 خند عبارت از آغاز استفاده از نقش
 آنها به مثابه وسیله آشنا شدن
 نش و تلاش برای زنده گی کردن
 توسط تمثيل میباشد. آنسرا و
 چون میکنند. این مساله در
 مجموع ناممکن بودن عشق را
 در جامعه هند برای یکسوف
 میسازد و چنانچه تمايلات جنسی
 در درون اجتماع اجتماعی مقتص
 دی مقرر دارد. همین موضوع
 باعث تباهی یک تن از هنرپیشه
 های خدایی با استعداد ماکرید
 که خداوند آن را برای ماتحفسه
 داده بود. این هنرپشیدون
 شک میثاکامریست. اکنون تقریباً
 تراژیدی او در عصر جدید حو
 ادت در زنده گی یک هنرپیشه
 دیگر تکرار میشود. بلی ریکا
 میگوید:
 همیشه در احساسات عظم را
 از دست داد. ام. به آنچه پا
 یان عشقی داشته باشد. معتقد
 نیستم.
 بقیه در صفحه ۸۲

شان با هم پیوند ناگسستن داد
 زنده. با احترام حرف زده ام.
 دلپس. ماد هو بالا راج کیسور
 سرکس. گردت. و خنده.
 دیوانند. نریا هنوز هم در
 خاطره غای مانقش بسته اند.
 البته این مساله با فیلمهای که در
 سالهای قبل از هفتاد ساخته
 شده متفاوت است. چنین
 فیلمها عبارت اند از: زنجیره
 دان. قربانی و نقد رکا سندر
 که در آنها سس به گونه ای
 اجتناب ناپذیر با حوادث و چار
 جنجالها (مردانه گی) پیوند
 دارد و بیشترین درام ها و حو
 ادت از تقوی و تسلط یک جنس
 برجس در دیگر منشا میگیرد. به
 این ترتیب قهرمان در دفاع عام
 و تمام از جوانین جامعه و دولت
 میراید. سمبولهای قدرت نا
 برابر در چنین فیلمها یاد تکرار
 آشکار شکسته هار شهید هاد
 جهت پیشرفت بالقوه تجار و زها
 شد و یا شاید هدف استفاده
 نادرست از برهنه گی دختران
 ویا نگاههای دزدانه آنها
 باشد
 هیچ کدام از فیلمهای نوع بالا
 جای شک را در مالکیت مرد باقی
 نمیگذارد. یک جوهر پسر
 دختر که بمثابة بیت تراشیده شده

خاطره غای اخیر از هنر
 پیشه مان فلم را صاف و ساده به
 خاطر دارم. ماد جو بالا نر
 گس. نسی. شریا و بیثا رای
 شمی شان زیبا رویان بیس
 همتا بی بودند که فقط حساس
 نای عشقی و تراژیدیهای زمان
 را آفریدند. آنها ستاره های
 بودند که به انسان، خداوند
 کلها و کودکان عشق میورزیدند.
 شور و هیجان پربار آنها را میتو
 ان در عقب موسیقی پر شکوه
 شان مشاهده کرد.
 تابه سالهای شصت فلم
 سازان ماعلاقه مند تجسم عشق
 دختران بودند. برای آنها
 دختران منبع فرو نشاندن عطش
 شهوانی به شمار میرفتند. این
 مساله روابط متقابل را بین
 شقان ایجاد میکرد. آنها یک
 بگرشان را میشناختند. برای عشق
 میزیستند و برای عشق میمردند.
 قهرمان. بدون احساس خوا
 و زار شدن نمیتوانست با اعتقاد
 تمام خود را به معشوقه اثر را
 گذارد و معشر اش نیز با همان
 گرمی پاسخ متقابل بگوید
 در ستایش او و از به فلم آئینه بی
 میشد که با عظمت و شکوه عشق
 خود را در آن میدید.
 ماد رمورد آنها بی که نامهای

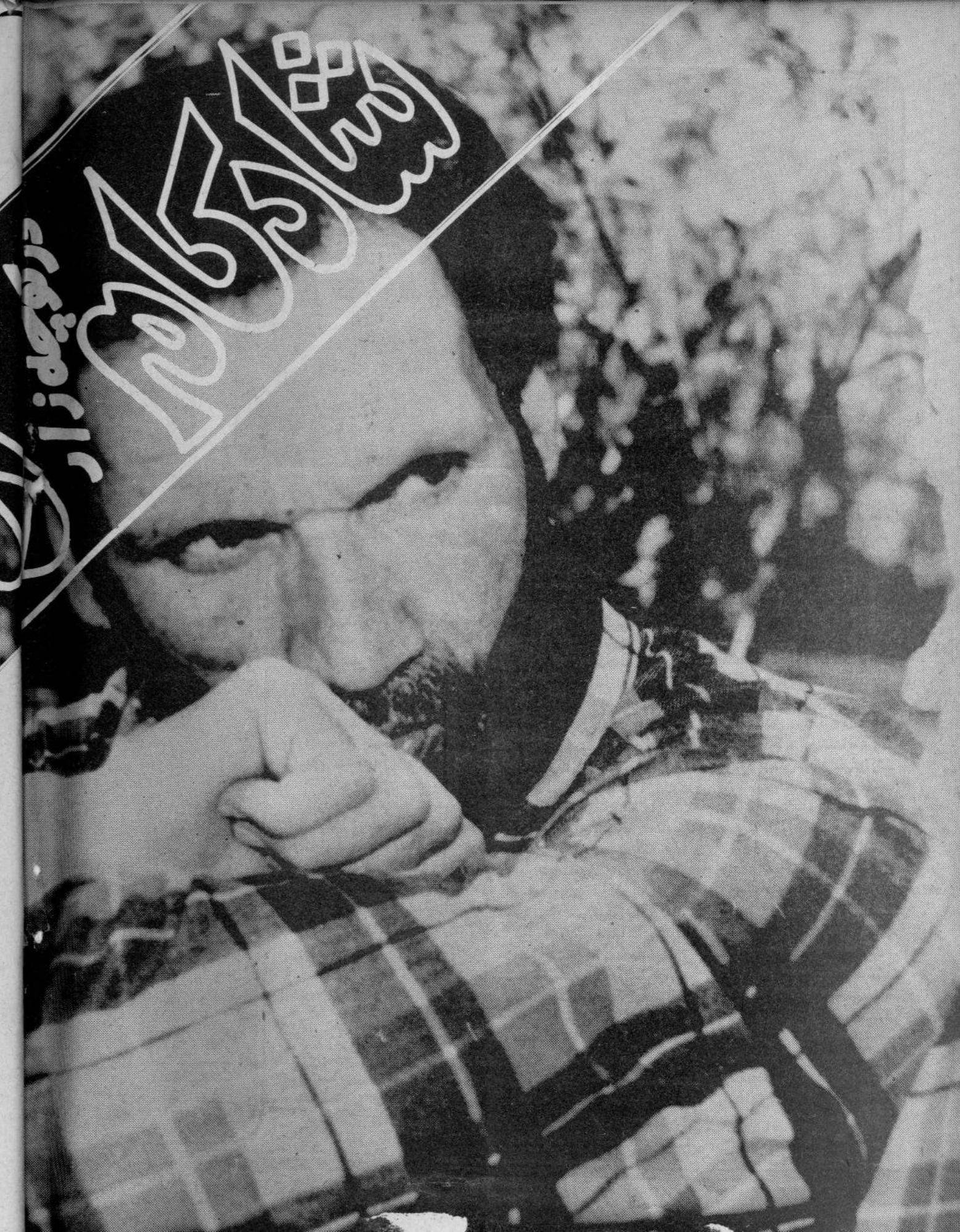


برای یک مرد
 عشق
 ارزشش فدای آزادی
 مگر برای یک زن سفید
 زنده گی او است

هدیه های



عشقی مشک



هنر و زیبایی

در پیچیده از

هنر و زیبایی

بجان این نکته گرهی است که روح و مایه تخیلات آدمی به ویژه هنرمند از کدام سرزمین‌های تجربه اندیشه و برداشت جان میگیرد؟ شاید و به گمان اغلب که دست یافتن به چنین خواستی نهمز خود در یک لفاظی راز پیچیده مانده است.
به گفته بانوی هنر منج همروزگارمان دکتر سیمین:

ضمیر، تمایلات و تخیلات خویش بیشتر از یک درجه بکشایند. آنانی که استعداد خویش را

مکن! - آدمیان به گناهان شان اعتراف میکنند، اما بسه تخیلات شان هرگز، و شاید دیگر اینکه تخیلات اصیل و حقیقی همواره در ماله رازها نگهداشته میشوند.

هنر تجسم و مظهر جادوانه-گی آرزوهای آدمیست. روا - نشناسی هنر با تمام قوا میگو شد تا غیبت و نقیض خواستها و آرزوهای روزنی انسان را بشکافد تا به رزند هنری آن راه بسرد؛ زیرا یافتن کلید در همین جابه در میخورد.

باری برگردیم به توانمند - یهای پوی و پیکرانه و روح بیقرار آفرینشخانه شماره آزاد مهای اندکی که قادرند برای نهانخانه

در چند رشته هنر به آزمون گذاشته اند. عبدالله نوایی هنرمند بیست که چهل بار شاهد شکوفه گرفتن شاخه‌ها در باغ زنده گی و دیواره قزو ریزی آنها بر کستره خان بود ماست، اما گویند هنوزنا - دایی چهره اش از حسرت روزهای رفته نشانه‌هایی به دل ندارد.

او که بهای عمر را با با نده گی و با رفتن تمام پیوسته در هکد ار دشوار گذار هنر برداشته و نقش بسته است. انکار صمیمیت بیان ناپذیر جوهر هنر او را از خمسان دور دست‌های ایام به نام عدا - زده و نبرد خویش فراخوانده است. از کودکی به علاقه و گرایش زیادی به معنایی و رسامی داشت و به جای مشرقالقبای در کتابچه خط و گل و درخت می‌کاشت و عشق به ترسیم خط‌های درهم و برهم در واقع یلی - و شاید هم نخستین - عزیمت راهداری و چراغداری - برای او به سوی اقلیم‌های نسا - شناخته هنر و ادب بود.

آهسته آهسته او از پویه آرزو نمایش پیش گرفت. در پانزده سالگی مکتب شور و حال شاعری به دلش شرف افکند و برای اولین بار با فرجه آزمایی‌های خویش تخیلات شاعرانه اش را تحویل قلم و کاغذ داد و تا اکنون در حدود دو صد قطعه غزل، دو صد و پنجاه رباعی و هشتاد پارچه شعر به اوزان آزاد دارد.

آن سالها به الهامیای شدید این روایسته گی روحی عید - الله نوایی به طرز کلام عارفانه عاشقترین شاعر زمانه هامولانا جلال الدین محمد بلخی بود. او پیوسته میخواند و مینوشت و میسرود.

سرانجام با علاقه مندی و ذوق آفتدی تمام لبسه حبیبیه را سو - افقانه به بیان رساند و آن سان که میخواست شامل پوهنسی زبان و ادبیات پوهنتون کابل گردید. او آرزو داشت در فاکولته ادبیات رشته نقاشی و رسامی

را ادامه بدهد، اما اتفاقاً در - ست در همان سان بود که دیبا - رحمت رسامی و نقاشی از برنامه فاکولته نامبرده به چارچوب دیگری انتقال یافت و آرزو گرچه ظاهراً در هاله آرزو باقی ماند اما خان نشد.

عبدالله نوایی با تکیه به استعداد و پشتکار خودی و به کمک پیشکسوتان این عرصه به زودی چاره اشرفی و خطاطی و رسامی خود را به معرض نقد و نمایش گذاشت، که از آن میانه تا بلوی "گو شواره" بر - نده جایزه مقام اول گردید.

او مدت چهارده سال به از ختم تحصیلات به حیث معلم ادبیات در لیس حبیبیه ایفای وظیفه نمود اما روان پوی - یشر تر او را به سوی دیاران راز ناک و نارفته سازها و آهنگها رهنمون میگرد. و به این ترتیب عبدالله نوایی شادکام شد و به آوازخوانی روی آورد. در آغاز کار آهنگهایش از ساخته‌های نوساز بود، اما بعد ها خود ش - تصنیف پردازی را دنبال نمود.

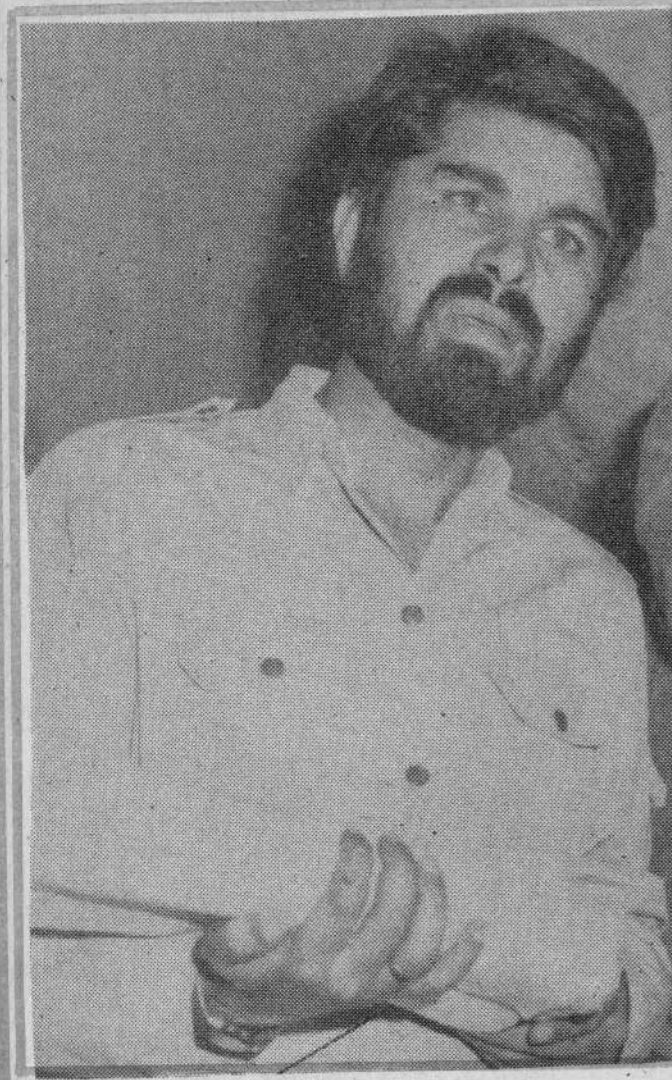
شادکام طی یک دهه پس اندکی بیشتر که به آواز خوانی پرداخته است در حدود صد پارچه آهنگ را دیوین و سی و پنج پارچه آهنگ تلویزیونی را پیشکش هنر پذیران و همراخوا - یان هنر نموده است.

برخورد شادکام با موسیقی از نوع دیگر است. او میگوید من در هنرم عرفان را جستجو میکنم و میخواهم در صر تاسر زنده گیم قدسیت و صداقت موسیقی پرتو افکن باشد. من تالا مکان عشق و احساس در موسیقی همرو سباحت میکنم. تا آنجا که در هاله اندوهی شهرین از خویش خود بهره می‌آیم.

چنان که از شخصیت این هنرمند ستودنی پیداست، در باره اش گفتنی‌های آید که نمیتوان پرده بی را میان خودش و شما بیل هنرش دریافت نمود. او حقیقتاً

نکته‌های پیرامون سریال کمدی

نوشته: گورگنج



چون هرگز مختص برای شهر کابل نبوده است. - آنگونه که قبلاً نیز گفته شد انتخاب ککرها در موارد بسیار خاص دقیق و مناسب نبود. مثلاً نباید جهت اجرای نقش پدر یک خانواده مدون چهره می بدون اند - کترین پیشینه سرتشویل بر - گزیده میشد.

- جاداد دشنامها با آنکه از متن زنده گی گرفته شده باشد، مطابق نورمهای هنری سناریو نویسی نیست، چه در متن زنده گی هزاران نوع کلمات زشت و دشنامهای گوناگون وجود دارد - که نمیتوان توسط آنها به بیکسر ریالیزم زینت بخشید.

محنت و تلاش همه دست اندرکاران سریال که نمایانگر بیکرانه گی محبت و احساس آنها در برابر هنر و جامعه میباشد، از هرنگاه ستودنی و ایسته اچ گزارای است.

امیدواریم آفرینشگران و هنرمندان خود ما همواره باتهمیه همچو نمونه ها هنر اصیل خو - یش را در انبوهه آشفته بازار هنر بیگانه و بازاری که به سوی سیادت مبرود به هنر پذیران به باز شناساند.

نه از تشویل باز یکران - به - ویژه شادگل - نشان دادن تفاوت شسروده نه تنها در برخی از فلمهای صد آغاز بلکه تقریباً در تمام کسورهای یک شگرد سینمایی شده است. اما شادگل را مبرر تقلید زدن از صد آغاز میار زیاد دور از انصاف خواهد بود.

- بومورد نخواهد بود اگر از توانندی نری مننون مقصودی در نقش شاد گل روستایی به مثابه یکی از ویژه گهای منحصر به فرد ایمن سریال یاد شود.

(بدون شك تگانه درونی حرکت پیشرونده این سریال در هماهنگی کامل هنرمندان نهفته میباشد.)

با در نظر داشت بضاعت جامعه فرهنگی ما و امکانات تشردکونپی زوی اولین سریال افغانی است که توانسته است از هان عامه رایبه خود معظوف سازد.

نیاری از کاستی ها: - در سریال قسمتی از صحنه ها زاید و فرعی اند که میشد از آنها صرف نظر شود؛ خو ر مثال برای یک روستایی مداری را کرد هایش تازه گی ندارد

نکته‌های پیرامون سریال کمدی

فصلیه مسوری سریال دکو - ندی زوی که تمام صحنه ها و حالات به گونه مستقیم یا غیر مستقیم به دوران آن میچرخند عروج و ارتقای تمایز و تضاد الف میان زنده گی شهری و روستایی به سوی یک اوج است؛ که بر - خلاف شماری از تیورهای جامعه شناسانه سخن به تضاد و آشتی ناپذیری جانب هانمیر - سد.

روستایی اندیشه گرفته، با د نیایی از امید و آرزوی برای به شدن زنده گی به شهر می آید. و بقیه سرا پا قصه قصه ساده دلی روستایی است که در هر جلوه اثر رنگ دگری دارد. به گفته پیشکسوتان، هنر سر - منخیت یک پدیده واحد القاء شونده با روستا و روستاییان همان انس و الفتی را دارد که روستا و روستازاده گان با - سر.

یکی از میوزه های غیر قابل انکار سریال دکونپی زوی دادا - شتن جلوه هایی هنری اصیل و ژرف افغانی است؛ مثلاً از انتخاب ککرها که تقریباً همه به جای خویش مناسب و یگانه اند، تا طرز صحبت کردن افراد هرکس به زبان معیار و دقت خود حرف میزند (حتی لاله - هندوی فالهین در نقش فرعی اثر).

سریال یک محصول تعدد اصطلاح پرستاره است. تعدد قسمت زیادی از هنرمندان نیز در سنگینی آن نمیتواند بی تا شیر باشد.

- این پرداخته کمیدی افزون بر و ظایف سه گانه اجتماعی هنر، در هر بخش فراهم آورنده اسباب خوشی تماشا چیمان بوده و با تمام قوت خنده را - پیشکش نموده است، که به هیچ وجه قابل فرو گذاشت نیست.

- سریال در تمام ابعاد جاری خوش به دور از هر نوع تاثیر پذیری و تقلید گرایی است اگر به عمق افواغات مبنی بر تحت الشعاع صد آغاز - دن توجه نماییم، روشن میشود که این وجه اشتراک قسمی از یگانه گی محتوی منشا میگیرد.

شخصی، اینجا و آنجا، بین آنانی که سریال را تماشا کرده بودند تبادل میگردد. به دفته یک تن از بیفته گان حساس و کنجکاو بیاید بیدیریم این نکته، جالب و استثنایی را که بدون شك هیچ پرداخته تصویر سینمایی کشور تا همین حد در میان مردم مورد بحث و تبسره فرار نگرفته است.

شاید به دلیل اینکه عقاید و اندیشه هادر باره این سریال از همدیگر بسیار متفاوت و گاه حتی متضاد بوده است.

بایک دید کلی میتوان گفت که داشتن مواضع و نگرینات خاص در باره این سریال همزمان با نند معیار دیل بسته گی دارد:

- تمایلات سلیبه و نوقصت متفاوت فردی.
- حقیقت تعلقات ملی با طیف نسایی گسترده و درجه ارزشمند این گونه پیوندها.
- طرز تفکر در باره مسائل اجتماعی.
- پیشینه زنده گی شهری یا روستایی فرد.

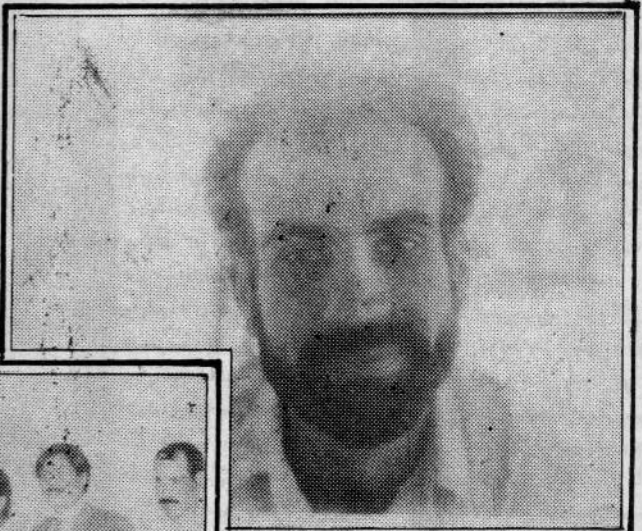
- سریال هر به بود صدبار جالبتر از فلمهای بازاری و تجاری است که تماشا چیمان افغانی خیش را از لحاظ ذوقی بدآموز کرده اند.

* سریال به دختران کابل اهانت به ریخ کرده بود.

* سریال یک تمسخر بهیوده بود.

* اولین سریال افغانی به هر نوع استقبال می ارزد، به خاطر اینکه واقعا یک پدیده هنری بود.

* سریال به هیچ چیزی نیو ارزد.



* یک محصول عالی و ستودنی که هرگز نظیر آن تاکنون دیده نشد.

* هیچ، هیچ، هیچ.

* * *

اینها بودند نخستین جملا تی که فردا و فردا های نما - یش اولین سریال تلویزیونی دکونپی زوی در میان محافل



در حقیقت میتوان گفت که هیجان تبارز و تظاهر به عروسی حالت پیشرفته آزرده کی روانی عاطفی و نوعی سرخوردگی است منفعله است که در آن انقباض زندهای ذخیره بدن و سیمای به مصرف رسیده و لذت اشد پیدا میکند.

چنانکه اشارت رفت سترس نظم درونی بدن را به درجات مختلفی مختلف میسازد. شماری از عوارض عضوی ناشی از سترس در رقصتهای مختلف بدن قرار ذیل برشمرده میشوند:

- ۱- تندی نبض، کم و بسا زیاد شدن فشار خون، اختلال ریتم قلبی، و دردهای قریب القلبی.
- ۲- سوءهاضمه، یسوس اشتها، یسوس پرخوری، دلبدی استفراغ، زخم معده، قهیمت مزمن اسهالات و کولیت.
- ۳- سردرد، یسوس احساس فشار در سر، احساس شدیدی خستهگی و اضطراب.
- ۴- تندتند نفس زدن، نفس تنگی، استنشاق پرانشها (قصبات تنفسی).
- ۵- سرخ شدن صورت، پریده کی رنگه چهره، سرخ شدن موها، عرق کردن غشا، رش، ریزش مو، آکنه.

پایداری در برابر فشار روحی، مقاومت در برابر فشارهای روحی، پیش از همه وابسته به دو عامل است:

- درجه شدت و کثرت وقوعات
- تسلسل و سرعت هجوم سترسها.

ویژه کیهای مختلفه فرد و از قبیل سن، جنس، وضع جسمانی، پیشه، وضع اقتصادی، پوشش، زندهگی، فردی و خانوادگی، که ارشیت عادات و سایر خصوصیات فردی (ممكن است نوع معنی از فشار) برای يك شخص نهایت فرساینده و شکننده باشد، در حالیکه برای شخص دیگر دارای کثیر اهمیت و ارزش باشد.

بقیه از صفحه (۸۲)

از آن صورت گرفته است. آنچه که اینک در محافل علمی پذیرفته شده است و بهمانست که دکور و هیجان ناگانی سترس روانشناس بر آرزوهای حالات متعده امریکا در مورد اظهار داشت است.

stress عبارت از تیرد مغلوبه مستمر متعارف معنای عضویت انسانست. یاد ز نظر داشت دستگاه منسجم فیزیولوژیک با تمام مکانیزمهای دفاعی بدن در مقابل فاکتورهای اذیت کننده، مزاحم و آزار دهنده، محیط پیرامون از قبیل:

- ۱- ناپه سامانی روند های معاشرتی، ترس، شکجه، تهدید، تجاوز، فحش و...
- ۲- ناپه هنجاری های غیر معمول زندهگی، گرسنگی، تشنهگی، خستهگی، فقدان امنیت، ظلم، اقبال، تحقیر و توهین و...
- ۳- عوامل برهم زندهگی، تما، دل روانی، صحن، برخی از بیماریهای ناگهانی، تراژدی، یسوس اشتها، کاری، دستورهای جسمی.
- ۴- فضا و اتمسفر غیرعادی زندهگی اجتماعی، بحرانها، جنگ، قحطی، آفات و مجیبت، های طبیعی، سیلابها، زلزلهها.

که عوامل فوق پراز برهم زدن روال معمولی صحیح عضویت به تدبیر و آهستهگی و پایداری در برخی موارد به گونه ناگهانی منجر به پیدایش هیجان میگردد. و اما هیجان چیست؟

هیجان عبارت است از برهم خوردگی اعتدالهای روانی تا شی از دیسجارج غریزادی انرژی مراکز حیاتی کنترل کننده دماغ و روان که منتج به درگیری فمالاتهای صحیح تا مرجعید شاک میگردد. این حالت تسام با تغییرات و تحولات جسمانی قابل درنگ از قبیل لرزش اندام، پریدهگی رنگه، خشکی دهان و گلو، یسوس اشتها، یسوس اختلالات هورمونی بوده و عکس العملهای ثابت و اجباری را بر روی مکانیزمهای دفاعی و فیزیولوژیک عضویت انسانی تحمیل و ایجاد میکند.

قلب ما، تنگی میکند، حالت فرساینده و اذیت کننده روانی با منشاء نامعلوم و ناراحتیهای مجهول مغستهگی میزند. آری هرگز انواع خاطره های ناامید کننده و...

آیا این حالتها نشانها های کداهیماری پنهانی اند؟ آیا در دهه پنجم تعداد هیجوس وقوعات بسیار زیاد چشمگیر نشده است؟

چرا با چنین حالتها یسوس و گریه میروشیم؟ راه یسوس چیست؟

بازی بهتر خواهد بود پیشتر از پاسخ بد این پرسشها پیدا کنیم که مجموعه این روند ها چی نامیده

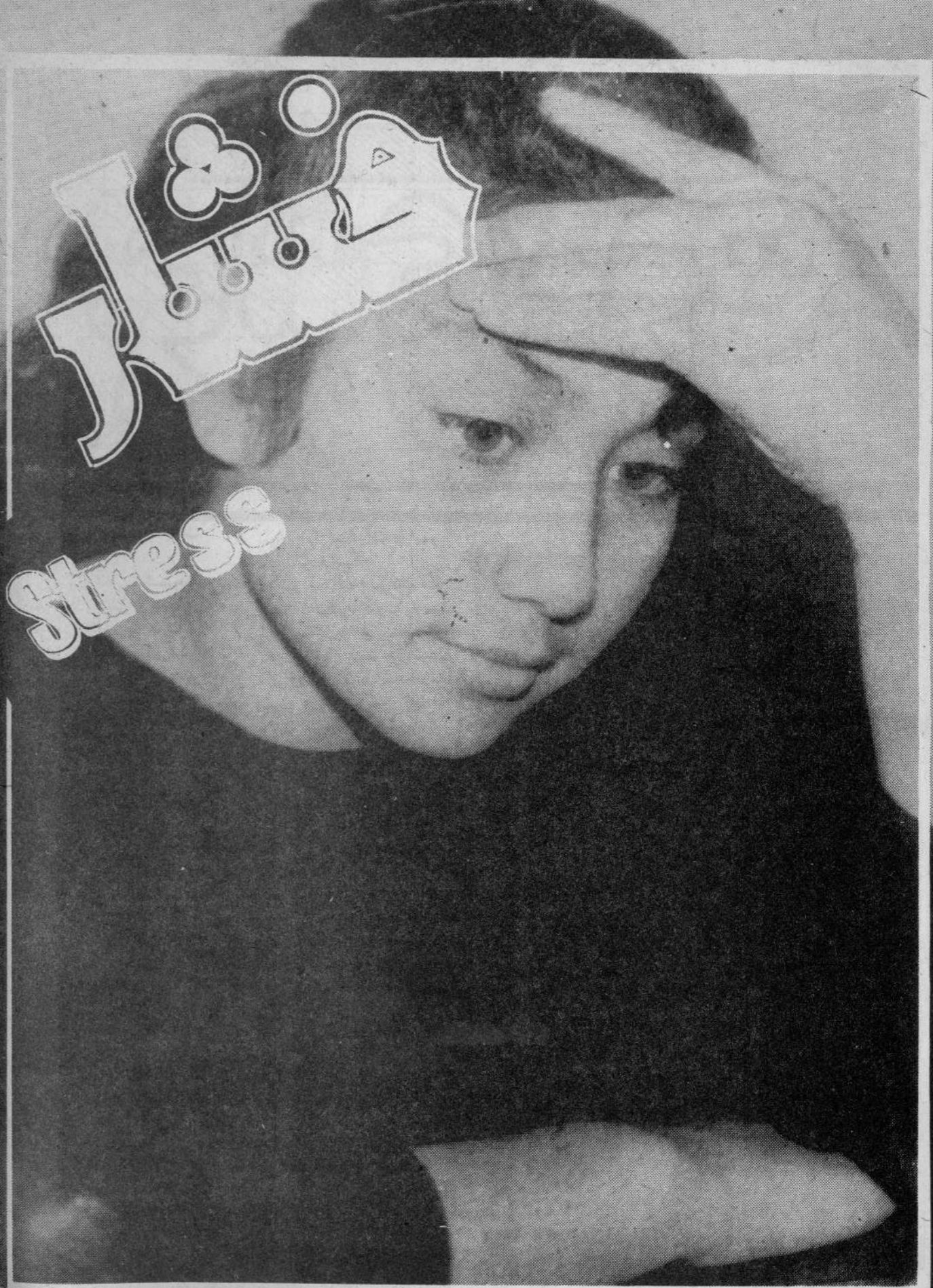
سترس ما کی تظهدرونی بدن را متعطل می سازد

میشوند و چی گونه عمل میکنند.

با وجود آنکه برای بهمان چنین حالت نام فشارهای عصبی زیاد مناسبت دقیق ندارد. آنها آنرا در برابر واژه stress سترس برگزیده اند.

سترس به مفهوم امروز من آن تقریباً در حدود هفتاد سال قبل شناخته شد و تاکنون تغییرات و تعبیرهای گوناگونی

با رها دید و شنیده ایم که دوستان و نزدیکان ما گفته اند: امروز دل بسیار تنگ است. امروز خدایی خسته است. هیچ کاری نکردم اما بسیار زیاد زنده و مانده است. دل به هیچ کار نمیشود. نمیدانم چراچی شدی که گاهی به خودمانیزجا لات مشابه دست انداخته و يك نوع احساس ناآرامی گسکه و يك ثقلت غیر قابل تحمل که روی



است که آن را میشود خاص تنها این هاست
 در زنده گی بخوانم
 * در کدام حالات بهتر و بیشتر برای رقص
 آماده میشوید ؟
 دستش را زیر زنج گذاشته چنین میافزاید:
 - رقصی را که ما ماموزیم اگر منظم و شمار-
 هده کار شود میشود در حالات نا آرامی
 هم همان حرکات را اجرا نمود اما باید
 گفت زمانی که روی صحنه یا استیژ میروم همه
 نا آرامی ها را فراموش میکنم . در آن زمان
 تنها من میباشم و رقص و تماشاگران
 * در باره رقص کلاسیک چی میدانید ؟
 نگاهش را به صفحات کاغذی که به دستم است
 دوخته میگوید :

با رقص کلاسیک چندان آشنایی کامل ندارم
 اما بیشتر رقص محلی تاجیکستان را آموخته
 ام و خوش دارم
 میپرسم چگونه رقص را می پسندی ؟
 تبسم نموده میگوید ؟
 - با آن که تاجیکم اما رقص عربی را دوست
 دارم و میتوانم به راحتی آن را اجرا-
 کنم گرچه آن رقص مشکلتر از رقصهای تاجیک
 است .

باز هم میپرسم :
 * چگونه به این هنر رو آوردید ؟
 گویی از آرزوهای بر باد رفته اش یاد می
 خاطر می آورد ، آن گاه غمگینانه میگوید :
 - پدرم مادری را که همه دوکتورا شده
 آن ها آرزو داشتند که یگانه دختر فامیل
 شان نیز دوکتور شود . اما بخت سفاک باید
 بگویم دست تقدیر سرنوشتم را تغییر داد .
 یعنی زمانی که از مکتب فارغ شدم یکی از
 دوستانم به نام " شمر گل قربانوف " مرا به گیت
 و پیانو برد از همان روز عضویت گروه را
 حاصل نمودم و شروع کردم به تمرینات
 رقص .

* آیا در اوقات فراغت برای خود برنامه
 تمرین دارید ؟
 گویی فکر میکند تا چگونه کلماتش را ادا نماید
 و میافزاید :
 - نه تنها من بلکه تمام اعضای گروه رقص ما
 اوقات معین برای تمرین دارند .
 میپرسم : چی وقت نمی توانید برقصید ؟
 انگار کسی خاطرش را می آزارد و میگوید :
 - فقط وقتی دختر کوچکم به یادم می آید
 حساب کارم را کم میکنم و نمیدانم چه کنم
 میرقصم .
 * آیا همیشه چنین اتفاق میافتد ؟
 - خیره فقط زمانی که به سفر میروم و دور
 از یاد پدرش تنها میگذارم .
 * شوهرتان چه کار میکند ؟
 بانا رضایتی میگوید :

زود یاد رقص



صاحبه از فریاد رقصی

با رسوم است که به افغانستان آمده
 است و هر بار توشه های برای مردم هنر
 دوست ما آورده است .
 گلناره هنرمند است زیبا ، بی تکلف ،
 صمیمی و خوش برخورد ، زمانی که صحبت
 میکند با حرکات و ژست های ویژه خودش
 طرف مقابل را هرچه بیشتر جذب مینماید .
 او از سن چهارده کی به این سو به
 هنر رقص روی آورده که " خانم زیبا " همچو
 مام و معلم کاروان رهنمای خوب در هنر و
 زنده گی گلناره بوده است .
 چنانچه خود ش گفته است " خانم زیبا
 مادر دوم من است " .
 گلناره زمانی که روی استیژ می آید تما-
 شا گر را محو پیچ و تاب و چرخ زدنهای
 خود مینماید ، وقتی هنرها با ساز میچرخد
 گویی کرد باد شاخه گل را میچرخاند و شاید
 فکر آن را ندارد که چه تعداد چشمان
 جستجوگر تعقیبش مینمایند ، و با آن که
 شاید پارسی نیز دارد که کف زدنهای تما-
 شاگران را بالبخند صمیمانه بی پاسخ
 میدهد .

هنر نمایی او با استقبال گرم تماشاگران
 افغانستان گواه آن استند که هنر مرز یرانی-
 شناسد . شاید به خاطر این که هنر زمان
 بیز باینهای بشر است .
 قرار بر این شد تا با او صحبتی دا-
 شته و گفتنی هایش را از طریق مجله به علاقه
 مندانش برسانیم تا صحبت مان پاسخهای
 نیز باشد برای پرسش های ایجاد شده .
 در ذهن بپنندند ، با علاقه بدان رقص او .
 او را در رهتل آریانا ملاقات نمودم . هر-
 چند خسته و نا راحت معلوم میشد با آنها
 حاضر شد تا به پرسشهایم جواب بگوید .
 خود را جمع و جور نمود ، در مقابلم نشست .
 بدون درنگ به پرسشهایم آغاز کردم .
 * رقص را چگونه هنری یافته اید و ارتباط
 آن با زندگی شما تا چه حد است ؟
 را مختصر نشسته گفت :
 - رقص زنده گی من است . بگذار فقط
 همین یک سخن به پاسخ بگویم .
 * آیا رقص برای شما احساس آرامش راتا-
 مین کرده میتواند ؟
 با حرکت خاصی شانه هایش را بالا اندا-
 خته بعد با انگشتانش بازی نموده ادامه
 داد :
 - آیا گاهی دوست همیشه کی شما باعث
 آزارتان گردیده ؟
 میگویم : شاید هم بلی .
 میگوید : پس من و شما در نقطه مخالف
 قرار داریم ، گرچه قبلاً گفتم رقص زنده گی
 من است . اما این بار میگویم که رقص
 بارها در لحظات تنهایی و نا راحتیام



لطیفه (مهدی)

در همه ممالک جهان تهیه و فروش مرغهای اهلی یکی از مشاغل خیلی دیرین مردم است که این شغل به حالت يك پروژه زودرس مالد ارق در فارمهای دولتی و یا شخصی تحت نظر کارشناسان فن مسرخری پیش برده میشود. حتی در اکثر منازل نیز چند قطعه مرغ به منظور به دست آوردن تخم و گوشت آن نگهداری میگردد. گوشت مرغ يك منبع غنی از مواد پروتئینی بوده خوردن گوشت مرغ در ادوار قدیم خصوصاً در دوره "هانری چارم" در فرانسه مردم آن کشور را قانوانه مجبور ساخت که روزهای یکشنبه باید گوشت مرغ صرف نمایند. روزهای سه شنبه مردم تمام دنیا از مزیت پر ارزش آن آگاهی حاصل کرده به خوردن گوشت مرغ عادت گرفتند.

مرغ از نظر منبع غذا بی انواع مختلف مرغهای گوشتی و مرغهای تخم موجود است. نسزد مرغهای تخم که الی مسدست مهمی یعنی حدود یکسال اندازمه میبار اعظمی تولید تخم را داشته میباشد بعد از یکسال حتی بعد از سوری شدن هجده ماهه یکبار رد تخم روز به روز کم شده می رود و این عمل از نگاه تولید به ضرر مرغها و تمام می شود. این چنین مرغهای تخم غرض استفاده از گوشت آن نیز نگهدا ری میگردد و یک منبع مواد غذا بی قسم گوشتی به شمار رفته به نام مرغهای شور بایی یا "سوپ" یاد می شوند.

"رهنمایی مرغ اری" بنیاید از مرغ و مرغداری در شهر خود باخبر شویم و را ز کمبودی و قحطی تخم و مرغ را بدانیم چرا که قیمت آنها نظریه سالها ن گشته است. در چند افزایش یافته است و یا هم اگر در گوشه بی از شهر فروشنده را میبینیم که تخم میفروشد با چسبی عدالتی ها و خاک راه چشم مردم زدن مصر و ف فروش است که فی بوضه تخم

را مبلغ ۷۰-۸۰ افغانی به فروش میرسانند و یا هم فی قطعه مرغ را بدون در نظر داشت وزن به سه و نیم الی چهارهزار افغانی به فروش میرسانند که این رقم با سالها قبل قابل محاسبه نیست زیرا در سالهای قبل فی بوضه تخم را مبلغ ۱۰ و افغانی و در یکی دو سال قبل تازه افغانی خریداری میکردیم اما اکنون باوصف آنکه فارمهای دولتی و شخصی در شهر فعالیت دارند اما قیمت آن چنان بالا گرفته که عده را مفتون خود ساخته تا به ایجاد واحای فارم های کوچک و یا نسبتاً بزرگ بپردازند. زیرا بازار تجارت این غرضه از گرمی خاص بهره مند است.

به هر حال میخواهم چند فارم دولتی و یا شخصی را از نزدیک مشاهده نمایم و علت گفته های فوق را از نزدیک ببینم. نخست سری به پروژه بزرگ مرغ اری واقع در رولسوالی بگرامی میزنم که در مساحت ۴۴۰۰ جویب زمین متشکل از ۱۰۰۰۰ مسلاک نگهداری مرغهای گوشتی و تخم اعمار گردیده است و مجهز بایک کلینیک و دکتوران و متخصصین داخلی و خارجی میباشد. این پروژه که در سال ۱۳۵۰ به همکاری کشور چین تاه مین شده بود نظر به عمل پذیری مدتی از فعالیت باز ماند و ماشین های آن بالای یکس از متشبهین خصوصی به فروش رسید که خوشبختانه فارم بزرگ در سال ۱۳۶۲ با گردیت سی و دو میلیون افغانی کشور بلقاریا در باره اعمار و ازماء نور ۱۳۷۰ به فعالیت و بهره برداری آغاز نموده است. پروژه بگرامی مسک و از طریق آن فروش مرغ و تخم صورت نمیکرد در شروع فعالیت دو باره خود به کمک ملل متحد بیست و شش هزار و هفت صد و ده قطعه مرغ از کت فارم کشور هند به فارم بگرامی تحویل داده شد که از جمله ۶۰۰۰ استاک تخم و ۴۸۰۰

استاک گوشتی و متباقی مرغهای گوشتی است. عبدالحمید هم در آم پروژه بگرامی ضمن ابراز سخنان فوق علاوه نمود که اگر در این قسمت با ما کمک بیشتر صورت گیرد به زودی خواهیم توانست تانهاز شهروندان را از ناحیه غذا ی پروتئینی تکافو نمود.

البته آرزوی آمر پروژه مسر -



جمله کسب مرغهای ضایع شده توسط دکتر ذکریه خاروف متخصص بلغاریایی

امکانات نگهداری مرغ در فارم ها
بافتن اما نگهداری
ادوات و اکسسوری
نظاره و در ضایعات
بیماری زباد است

غذای بگرامی را نیک میندازم اما اینکه آیا در آینده چنین خواهد شد یا نه قضاوت نمودن مشکل است زیرا تخم مرغ نباید همان سایر مواد غذایی از دست بی دست و پا شود بلکه شخصی منتقل شود چرا که هر قدر مواد بیشتر شود جلابان و مستکران

ماهرانه کنترل آن را به دست میگیرند. اگر دلسوزانند این عرصه کار شود تا تانها از راه شغل عادلانه يك دستگا به سلامت و معتبر دولتی به دست گیرد مفید خواهد بود و یا هم باید تکاور های مختلف اشخاص فروشنده به خاطر به دست آوردن تخم مرغ جهت عرضه به بازار مدنظر گرفته شود. يك اند از تانها زمندی های شهریان را مرفوع خواهد نمود.

پروژه بزرگ مرغداری بگرامی مشکلات معین خود را نیز دارد و آن اینست که آدوبه ها و واکسین های ضد امراض مرغها اصلاً در کشور وجود ندارد. شرکت های واسازی هیچ گاهی در قسمت تهیه آدوبه و واکسین با این پروژه همکاری ننموده است این امر در ذات خود اشتراکیار به فارم متذکره به جا میکند و منجر به تلفات سنگینی در فارمها میشود. زیرا دکتر عبدالستار ساحل آمرکلینیک پروژه میگوید که حد او مسط هر شب پنج قطعه مرغ سقطی دارند و علت همانا ناشی از نرسیدن آدوبه مناسب به مرغها و واکسین امراض مرغها به آن مصاب میشوند میباشد. البته سه دوره واکسین و قاپوی به وجود مرغها تزریق میشود اما مرضی که از اثر گردیدن که نظر به مرطوب بودن سقف بلاکها به ظهور میرسد تداوی آن ناممکن است ولی در بعضی موارد دکتر ذکریه متخصص کشور بلغاریا مرغها را کنترل میکند استعمال آدوبه های انسانی را توصیه میکند. در بهلولی متخصص بلغاریایی خانم چاند را داکتر بخش F.A.O ملل متحد در زمینه تداوی و معالجه مرغها همکاری میکند.

بامشاهده داخل بلاکها به این نتیجه رسیدم که کارکنان و دکتوران این پروژه علاقمندی خاصی نسبت به مملک خویش دارند. حفظ الصحة محیطی و سایر امکانات پرورش دهم مرغ بقیه در صفحه (۸۷)

یکی از ملاکهای پرورش مرغهای تخم در پروژه مرغداری بگرامی

نمای از مرغهای گوشتی در پروژه بادام باغ

بزرگترین

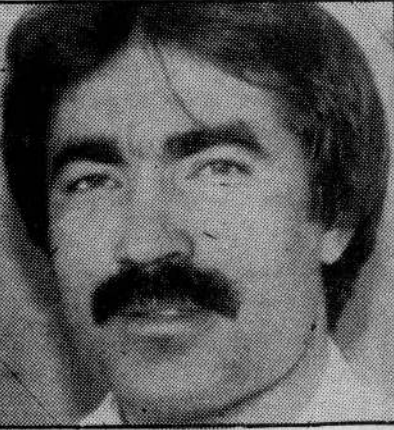
انسان اود سندرونو راتلونگی

د مینګې دکړې د سطحې (۲۰۰۸) په سلو کې اوونولې ده په حقیقت کې زویو کسره لمانځونکې ده. بهرینو د مینګې دکړې شکل وروکونکې ، د اقلیم معتدل کونکې اود ژوند د بیانګونه . زویو په کړه کې څلور بهرینو د پا سفک ، هند ، اتلانتيک اوشمالی منجمد بحر اوهمداسی کوچنی اولوي جملونه اوبهرې شه. ټول سندرونه (۲۲۰) ملون میل مکې اوبه لري .

سندرونه لکه د مینګې انوسفیر سطح اکسیجن وګاښ داي اکساید اوناټرو جن لري چې د سندرونه نباتات اوحیوانات له هغو څخه ګډه اخلی .
زویو په ساره کې سندرونه د بهرینو وروستی سرحد دي چې باید د ساینس اوتکنالوجي په مرسته دهغو اوبو ، خړالو غذائی موادو ، برقي قوې اود اقلیم د کنټرول دپاره اعطای ګڼې تړي واخستل شي د سندرونو څخه هغه وخت دپوره ګډه اخستلای شو چې په هغو کې د پرمخ معلومات ولرو اوتیای د انسان بقایه راتلونکي کې په هندي سندرونو اوباره ولري .

د اوشینوګرافیکو سامان الاتو څخه معلوماتي چې سندرونه د مینګې د اقلیم ګڼې اود بهرینې ضعیف ده. بهري طوفانونه په مینګې کې د زلزلو د تکانوسبب ګرځي چې په دې برخه کې اوس هم خبرې روانې دي . پوهان اوس فواري د قطبونو د بیخ توتی له منځه یوسي . پوښواري انجینیر د (۴۸) سلو په اوزدوالي د پوکانوال په واسطه د بهرینګ تنګې د قطبې یخې او په دیاسفیک د تودو اوبو تمهول پیل کړل ، هغه غوښتل د شوروي اتحاد د لري زړه مینګې قطبې سواحل د تنګل نه پاک کسري همداسی د شوروي اتحاد اوسنیک د قطبې یخ د لویکېدو دپاره هستري بهیون استعمال کسري دي .
په شګه د بشري راتلونکي د بهرونو اوسو پاتې په (۸۱) څخ کې

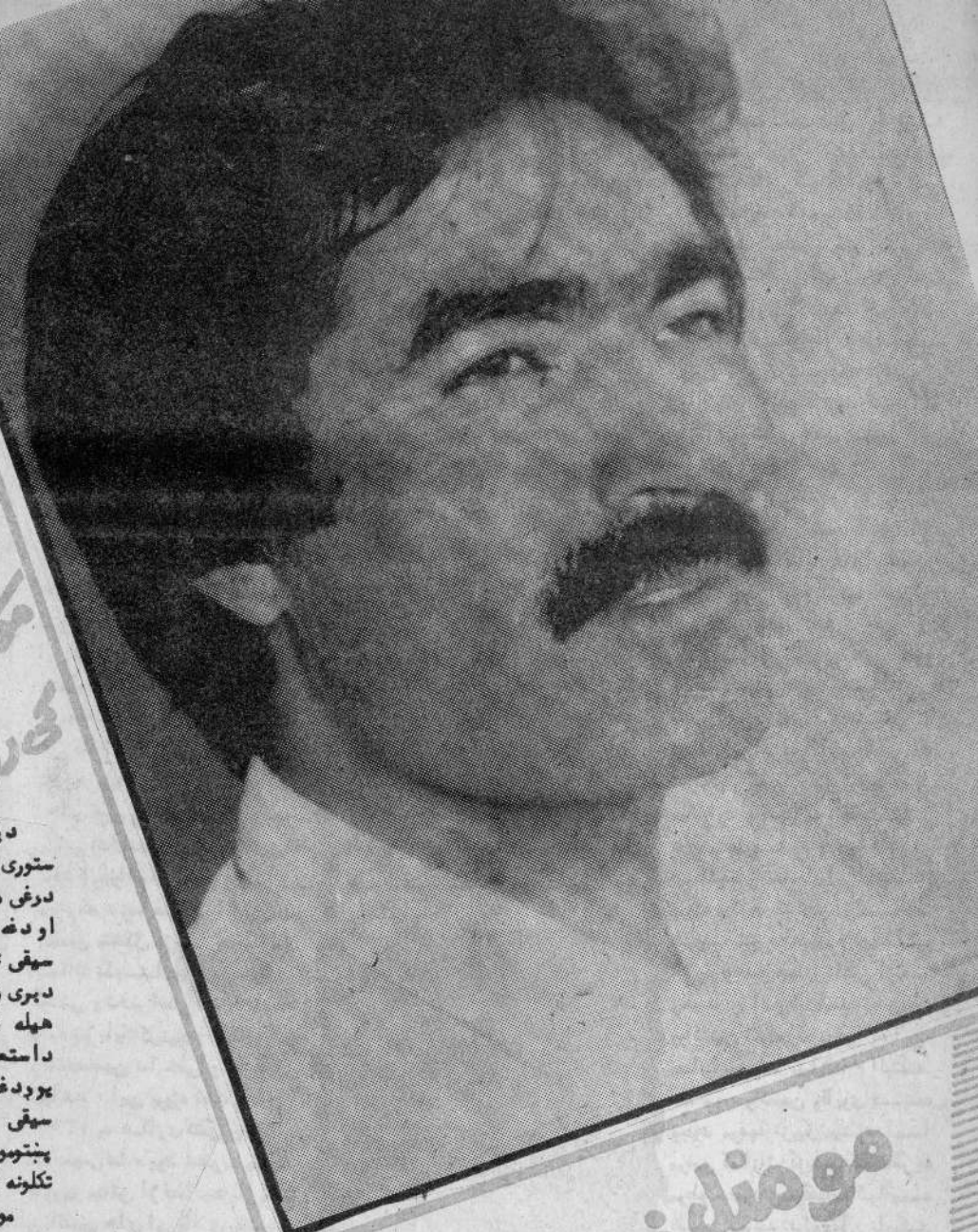
هم خو سندري ټپي کېم ؟ خو چې سر اولی ولوی .
- تراوسه دی خو سندري په راديو او تلویزیون کې ولې ؟
- او ه سندري .
- او کومپو ه ستا خپله زیاته خوښوړی ؟
- دغی خان شعر ه د پستی جینی نښه ده بکړی د پیر ماټوی یی .
- د موسیقی په کوم خاص مجلس کې سندري وايې که نه ؟
- هو کې د خو شحال خان خټک د فرهنگي شورا د له موله نورو دوستانو سره یو ځای جوړه کړی او غواړو د پښتو تر ټولو ټکلسی غزل په دغه ډله کې ایجاد کړو .
- کوم موسیقي د رتبه ښه بهیښی ؟
- هغه چې په سزاوولي وی او ښه اغیزه ولری .
استاد سر آهنگه به ولې : «موسیقی به سرقای ریح است
و موسیقي بن سرقای روح است» .
- د چا غیزا سندري ولې دی خوښوړی ؟



- د خجالی محمد غزاو د هغه سندري ولې می زیاته خوښوړی .
- د شاولی د سندرونو په هکله څه نظر لری ؟
- شاولی زویو ز محل او سوسی سړی او ښه غزل بول دی په موسیقی او غزل کې ښه پوه ایدی خو زموږ په هیواد کې یی قدر کو نه شو . هسی خوز موږ په هیواد کې اوس دارود ګرځیدلی ، چې رهنر مند موجود او ژوندی وی قدر یی نه وی خو چې نیست شی بهایی په زړو یا دوی ، لکه استاد اولمهر چې ژوندی وو په سختی به یی شپس ورځنی سبا کولی اوس چې مړی دزه په یا د محفلونه جوړه یی اوبه هر محفل کې شپزاوه لکه افغانی بصر فیسری .
- تر ټولو لږه هیله دی څه شی ده ؟
- دا چې په ملک سو له را منځته شی ، او د سولی په شرايطو کې د پښتو موسیقی د غوړیدو هیله من یم .

به می اوږدلی . یو کال په پښور کې د خجالی محمد سیره د موسیقي په پښ کې کسې ګرځیدله ده سره می کارکاوه اود بهرینو سره .
د موسیقي په ښه اجرا کې مرسته کولی څلور کاله می د هندې کلاسیکی موسیقي زده کړه د روهین چتر جی تر لارښوونې لاندې وکړه او د پرتخه می ورڅخه زده کړل .
د طبلی ټالونه می د استاد هاشم تر - لارښوونې لاندې زوه کړل اود موسی قاسمی سره می زموږ خپله کلاسیکه موسیقي زوه کړه او بالاخره می د پښتو سرکوه داستاڼ او غزل زده کړی په خاطر گل زمان ته ګوره کېښود او دده تر لارښوونې لاندې سندري وایم .
- کلاسیکی موسیقي زده کړه د پوه هنریند یا سندري غاړی له پاره څومره ضرور ګڼی ؟
- کلاسیکه موسیقي زموږ د شرقی موسیقيس پوهنځی ده چې زده کړه یی هر شرقی سندري غاړی ته محتس بر یښی ، پوهانو د سندري غاړی په ذوق پوری اړه لری چې په دغی څه- څه کې کوم لاره غوره کوی .
- د پښتو موسیقي په برخه کې ځان په څه شی مکلف ګڼی او کوم کار به پښتو موسیقي ته سیره ورسوی ؟
- کوزیاد پاره موقع مساعده شی ه غواړم کلاسیکه او غزل موسیقي په پښتو موسیقي کې رایج کړم ، که څه هم په خپله اوس کولای شم په پښتو موسیقي کې کلاسیک راګونجا جراکړم .
خو غواړم د ښه عیسویت ورکړم اوبه فعلی ډول یی د موسیقي خو ښوونکو ته وړاندې کړم .
په پښتو موسیقي کې غزل اوس رایج دی خو هغسی چې زمانه غواړی ه غواړم سینګار یی کړم .
- تراوسه دی کوم خاص کار د پښتو موسیقي ته کړی دی ؟
- په پښتو موسیقي کې کس د اتڼی سندري خورا منلی اوبه زره پوری دی . اتڼی په کسوری او پاری اجرا کړی چې دا یی مروجه بڼه ده . ما هغه کړی په بهرینو راک کې اتڼی لسه کلاسیکو سرکوه نو سره ګډه کړم چې دا په پوره ډول نوی شی دی . زه هیله من پچس پری بهیالی به شم .
- د جاز موسیقي په هکله ستانظر څه دی ؟ آیا په ځای ده چې زموږ موسیقي د جاز له موسیقي سره بدله شی ؟
- په هیڅ صورت نه ه هره موسیقي ځانته خوند لری . د پید لیدو پیلوی یی نه هم خو زموږ په ټولنه کې د نوی پدیدې په ډول یی خو ښوم .
په موسیقي کې مهمه ده چې سر موجود وی که د هر ډول ضرب سره وی مهمه نه ده ، که دایره وی ، د رهل وی یا طبلسه او جاز وی .
زه خپله هم غواړم د جاز موسیقي سیره

کومپو څخه
مناظرې
کلاسیکه او غزل
موسیقی د پښتو موسیقي
ګډوډ کړی



مومند : د مینګې موسیقي

د پښتو موسیقي په آسان کې داسی ستوری هم نوی په ځاییدو راځی چې سړی د دغی موسیقي راتلونکي ته امید واره کوی او دغه هیله منځ ته راوړی چې پښتو موسیقي ته یواځی نه خوا رهزی و بلکه د هغی د پری وړانګی به هره خوا خپری شی . دغه هیله د ځوانو سندري غزاو په تکل اود هغوی د استعداد په غوړیدو سره لا پیاوړی کړی .
سپی لېوال او هور من " مومند " دی چې پښتو موسیقي د پښتک او ښکلا لپاره نوی تکلونه لری .
مومند په ۱۳۴۰ کال د لوګر ولا یست د محمد آغی په ولسوالی کې زېږیدلی او په لوګر کې یی لسه لومړنیو زده کړو سره سره د کابل تخنیک بشپړ کړی .
کاله په خپله مسلکی دنده بوخت و او ښه څنگه کې یی د موسیقي سره هم مینمونه او ښی سندري به یی د دوستانو په مجلسونو نو کې ویلی ه ترڅو د همدغو دوستانو په غوښتنه اوتینګها د موسیقي ریاست ته راغی او دلته یی په راديو اوتلوویزیون کې په سندري ویلو پیل وکړ . راځی چې په نور څپرو دده له خولې پوه شو .
- د موسیقي په برخه کې دی له چا سره کار کړی او په علمی توګه دی له چا نه زده کړی ؟
- څومره چې زمانه موسیقي سره مینه به په هماغه اندازه به د خپلی خوښی سندري غزاو په مجلسونو نو کې کیناستم اود هغوسندري

مرکه کونکې سهیلا حضرت نظیس

با وجود این که در پی جرعه آب و در جستجوی لقبه غدا می پیموشید وید تا نزد یک سنگه های صفرا سرد و چون چیزی نیافت تا لان و گریبان بازگشت و سوی منظره سراسی که از دور در نزدیکی مرده بصورت آب نمودار بود بشتافت و چون نومید شد با ر دیگر سراسمه سوی صفا آورد و باز سوی مرده شتافت و تا هفت بار این آمد و شد را تکرار کرد و سعی بهن صفا مرده که در حج اسلام تشریح شده برای تجدید این خا طره مقدس است.

در همه این احوال طفل با صچه و ناله خود پیوند دل مادر را پاره میکرد و جگر گاهش را می شکافت.

آه خدایا! چه منظره جانگناه و طاقت فرمائی!

ازینطرف کودکی بیگانه و گلویش خشکید و حتی دیگر قدرت برگریه هم ندارد و از شدت گرسنگی و تشنگی نفسش بشماره افتاده و از طرف دیگر مادر بیگناهیگانه عزیز را با حلال جان دادن می بیند و راه چاره از هر سو برایش بسته است و نه برای تنها پیش منسی ونه برای تسکین مصیبتش تسلیتی دارد (کودک بیشت روی زمین افتاده و پاشنه های هردو پا را بزمین میساید و گویی باینوسله از سنگ و خاک یاری مطلبید تا مکون سنگ بحال لشر رمت آورد.

در چنین لحظه و حشمتان همراه امید از هر سو بسته بود و ناگاه چشمه آب زلالی از زیر پایهای کودک بجوشید (آری مگره بارها از دل سخت سندانها هر های آب جوشیده است؟)

وقتی چشم هاجر بر آب زلال افتاد و دید که رحمت الهی او را فرا گرفته و چشم رعایت خدا او را منظور داشته و باتنی خسته و رنجور در حالیه عرق از جبینش فرو مریخت بصراع چتر گوشه خویتر آمد و لبها و کامش را از آب تر ساخت و از خوش حالی در پوست نمیگسید زیرا بچشم خود میدید که برق حیات از چشمان کود نمید رخسند و منج طراوت و نشاط همسراه آب در رنگ و پوستش پدید می آید.

مادر مهربان فرزند عزیز را در آغوش کشید و گویی جانی تازه در کالبدش برسد مود و پایکدست کودک را نگاه داشت و چو بود و بادست دیگر گاهی آهسته آهسته پشت او را نوازش میداد و گاهی اشکهایش را پاک میکرد تا جریان تنفس کودک بحال طبیعی بازگشت و دیگر نفس در سینه اش نی پدید می آید.

هاجر نیز از آن چشمه سهراب شد و طراوت حیات در پش ماثر پدید آمد و آن ابرسیاه یاب و ناندوه که

مدتی بر او سایه افکنده بود بانسیم لطف الهی پراکنده و هر طرف شد.

این چشمه همان چشمه زمزم است که تاکنون باقی است و جمعیت حاج گردان ازدحام میکنند و برای استفا ده از حوضش بدانجا میشتابند تا مگر جرعه ای بنوشند یا شربتی از آن همسراه آورند.

وقتی چشمه زمزم پدید آمد پرندگان را از آن صحرا ی سوزان بسوی خود کشید

قصه قلین

زفران بامو زانما

تاگرد آن بهروز آمدند و بر فرازش بسال کشودند در آن هنگام قومی از جرهم نزدیک آن سرزمین میزیستند پس چون انبوهی پرنده گان را دیدند حدس زدند که در آن نزدیکی آبی پدید آمده و ازین رو چند تن را بجستجو فرستادند و فرستاده گان پدید آمدن چشمه را بفرماندها دادند قبیله جرهم با خاطری مسرور و چهره ای خشنود و خندان فرد فرد دسته دسته گرد آمدند چشمه فرود آمدند و جمعی از آن قبیله در آن سرزمین رحل اقامت افکندند و پس هاجر با ایشان انس و اشنائی گرفت و در ده مسایکیشان آسوده و مطمئن شد و خدای را سپاس گزارد که دعای ابراهیم را در باره او و فرجه اش مستجاب کرد در آن گاه که عرصه دانست:

پروردگارا من یکی از ذریه خویش را در این سرزمین بی آب و علف نزد یک خانه محترمت سکونت داده ام پس چنان

کن که دلهایی از مردم بسوی ایشان متما یل شود.

اسماعیل ذبیح:

ابراهم فرزند عزیزش را از یاد نبرد. گاهگاهی بدیدنش برفت و توشه ای از دیدارش بر میداشت. از حالش تفقد میکرد و نیروش بر نیرویش میافزود. روز کاری بر این منوال بگذشت و اسماعیل جوانی بزرگ و سخت پی شد. در ایسن هنگام ابراهیم درخواب دید که خدا او را فرمان میدهد تا فرزند یگانه اش را به دست خویش سربرد. و از طرفی هم ابراهیم می دانست که روی پای پیغمبران حق و صدق و از وساوس شیطان پهراسته است. امتحانی در پی امتحانی! و ابتلائی

شکست

راکه

دنیال ابتدائی (پیری فرتوت که عمری دراز با روزگار کشتی گرفته و با حسودات خطرناک زمان پنجه نرم کرده و گردش مال و ماه سرو قامتش را چنبر ساخته روزگاری دراز بامید فرزند بی سر برده تا چون بسن پیری رسیده خدا فرزند یگانه ای پلو بخشیده و آن گاه ماه مور شده تا او را با مادرش از خود جدا سازد و در سرزمینی بی آب و علف بدون یار و مددکاری مسکن دهد. و او در همه این احوال فرمان خدا را با ایمان و تسلیم انجام داده پس انگاه پروردگار از آن مضایق و سختیها راه فرج و نجات بر آنها گشود و از جانی که گمان نمی برده اند کفالتشان فرمود و انشاء پس از تحمل این همه رنج و مارت هنوز از لذت قرار و اطمینان کام نگرفته ماه مور می شود تا آن فرزند عزیز و یگانه اش را ذبح کند.

راستی که این محنتی است که کوهها زهر بار گرانش کمر می شوند ولی همیشه خطر برای مردمان خطهر و مصیبت عظیمی برای شخصیتهای عظم است و از اینسو و امتحان و ابتلا ابراهیم هم باندا زه علو منزلت و ثبات یقین و کمال ایمان اوست.

ابراهیم فرمان الهی را امتثال کرد و در راه اجرای آن بشتافت و آهنگ سفر کرد تا پسر را بداند ازین سو و ان خبر را که از شدت وقعش کوه سرتگون ودل از جای کنده میشود برای پسر چنین نقل کرد: "فرزند عزیزم و همانا که من در خواب دیدم که تو را سر میبرم پس بنگر تا راهی تو چیست؟"

ابراهیم خواست باینوسله فرزند را در جریان امر الهی از روی اراده وارد کند تا مجبور نگردد که او را از روی قهر و جبر بخاک و خون کشد.

اسماعیل چون سخن پدر را بشنید بقدم اطاعت پیش آمد و درین رفتن فرمان الهی

شکست

اسماعیل

ببشتافت و گفت: "ای پدر ما مورست خود را بجای آور که بخواست خدا مرا از صابران خواهی یافت."

انگاه اسماعیل که از حال دل پدر خود با خبر بود خواست تا سوز درونش را تخفیف دهد و نزد یکترین راه را برای اجرا قصدش باو بنماید. پس گفت: پدر جان برسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان خدادست و پا نزنم زیرا میترسم که از جرم گناسته گردم و جامه ام را از تنم بیرون کن که بخون الوده نشود زیرا بیم دارم که چون مادرم آن را ببیند غم و تاثرش شدت کند و عنان صبرش از کف بیرون پد رجان دم کارد را تیز کن و بسا سرعت آن را بر گلویم بگذران تا تحملش برمن آسانتر باشد زیرا که مرگ سخت و دردناکست.

انگاه گفت: سلام را به مادرم برسان و

اگر ما نمی ندیدی پهر اعظم را برایش بسر زیرا که آن باعث تسلی خاطر و تسکین درد های دلش خواهد بود و بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و چون برای من دلتنگ شود آن را در آغوش خواهد فشرد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد.

ابراهیم گفت: ای فرزند تو برای اجرا فرمان خدا نیکو مددکاری هستی آنگاه او را در آغوش کشید و بوسه هاز گونه و دهانش بر داشت و بی اختیار پدیر پیر شکسته و جوان نو خاسته گریه و ناله سر دادند.

پس از آن ابراهیم گونه فرزند را بر خاک نهاد و کارد را بدست گرفت و گاهی تندی کا رد را و گاهی لطافت گلوئی فرزندش را مینگریست و از سر رحم و شفقت سیل اشکش بی اختیار میجوشید و آه های سوزان از دلش بر میخاست عاقبت تنهش را بر گلویش نهاد و روی گردنش بگردش آورد و ولی کارد از بریدن فرو ماند زیرا قدرت الهی تندیش را کاسته و از کارش انداخته بود.

اسماعیل گفت: پدر جان رویم را بر خاک نه تا مرا نبیند زیرا چون چشمت به سیمای من میافتد رحم و شفقت بر من همیفرزاید و ترا از اجرای فرمان خدا باز میدارد.

ابراهیم روی پسر را برخاک نهاد و بار دیگر کارد را شدت بگردش آورد و ولی باز تیغ کارگر نرفتاد و رگها را نبرد. ابراهیم بحسرت فرو رفت و اینکار بر او دشوار آمد که مبادا اجرا فرمان خدا بانه خیسر افتد و پس بخدا متوسل شد تا در کارش فرجی کند.

پرو ردگار بر بوجار گیش رحمت آورد و او را نداداد که ای ابراهیم همانا که مفا د آن روی یا را اجراء کردی و تا همین حد اخلاص و تسلیم خود را باز نمودی.

نور شادی از چشمان ابراهیم بدرخشید و و پدر و فرزند بر لطف و عنایت الهی و دفع بلا و برطرف گشتن اندوه و روی سفیدی در امتحان خدای راهسپاس بگزارند.

خدا ایتعالی قربانی عظیم بعنوان فدیة اسماعیل پیش ابراهیم فرستاد و ابراهیم بمجرد آنکه کارد را که از برهنه دن کشد ی گرفته بود و بر گلوئی آن قربانی بسود خونش روان شد و از آن تاریخ سنت قربانی واضحه جاری و متبع شد و مسلمان نیز هر سال در آن سنت شرکت میکنند تا خاطر ذبح اسماعیل را بیسار آورند و نعمت الهی را شکر گزارند.

اسماعیل و جرهم:

پرنده گان در فدا ی ان سر زمین که چشمه زمزم از آن جوشیده بود بهروز آمدند و دسته دسته در اطراف آن چاه آمد و شد میکردند و اگر چه هنوز خبر آن چشمه به اطراف نرسیده بود ولی با وجود این رونق و جان تازه ای در آن مکان پدید آمده بود تا آنگاه که قومی از جرهم که در پائین مکه مسکن گزیده بودند پرنده ای را در گردش و پرواز یافتند پس گفتند: بیگمان این پرنده بر گرد چشمه آبی پرواز میکند ولی ماکه می دانیم در این صحرا ی سوزان آبی وجود ندارد! پس نماینده های با آنجا فرستادند تا چشمه آب را بیابند و بایشان شتافت.

قوم جرهم مخرم و مسرور با طرف آن چشمه کوچ کردند و در کنار آن مرحل اقامت افکندند و چون مادر اسماعیل را در کنار چشمه یافتند از او اذن مجاورت خواستند و هاجر ایشان را اجازه داد که به عنوان مهمانی در آنجا با اعزاز و اکرام بمانند ولی قصد غصب مکان و تجاوز و عدوان نکنند.

قوم با راده و حکمش را ضعی شدند و سر پرده های بیار در آن سر زمین بر پاشد و آن صحرا ی خشک رو با آبادی نهاد.

اسماعیل همچنان رشد و نمایم کرد و قامتش افزاخته و عضلاتش پیچیده میشد و اسم و آوازه اش در اطراف منتشر میگشت و او با قوم جرهم معاشرت میکرد تا زمان شان را به ماموخت و طولی نکشید که با دختری از آن قبیله ازدواج کرد و پیوند ارتباط و امتزاجش با ایشان محکم شد.

کم کم داشت آسیاب خوشی و آسوده گی فراهم میشد ولی روزگار بامرگ هاجر این بساط خوشی و آسایش را در هم پیچید و مرگ هاجر که در حفظ اسماعیل و تربیت او انهمه رنج کشیده بود بسیار بر اسماعیل گران آمد و دلش را بسختی در هم فشرد و سبیل اشکش را روان ساخت زیرا تنها او بود که در گهواره سرپرستی و نگهداریش کرده و در جوانی از شفقت و تربیت خود بهره مندش ساخته و در هر پیشامدی برای او بازوئی زورمند و مددکاری فداکار بود.

ابراهیم اگر چه در سرزمینی دور از اسماعیل بسر میبرد ولی نمیتوانست فرزند عزیزش را فراموش کند و از دوری پاره جگرش بیاساید ازین رو گاه و بیگاه به سراغ اسماعیل میامد و از حالش تفقد میکرد.

در یکی از سفرها چون بخانه اسماعیل بقیه در صفره (۸۵)

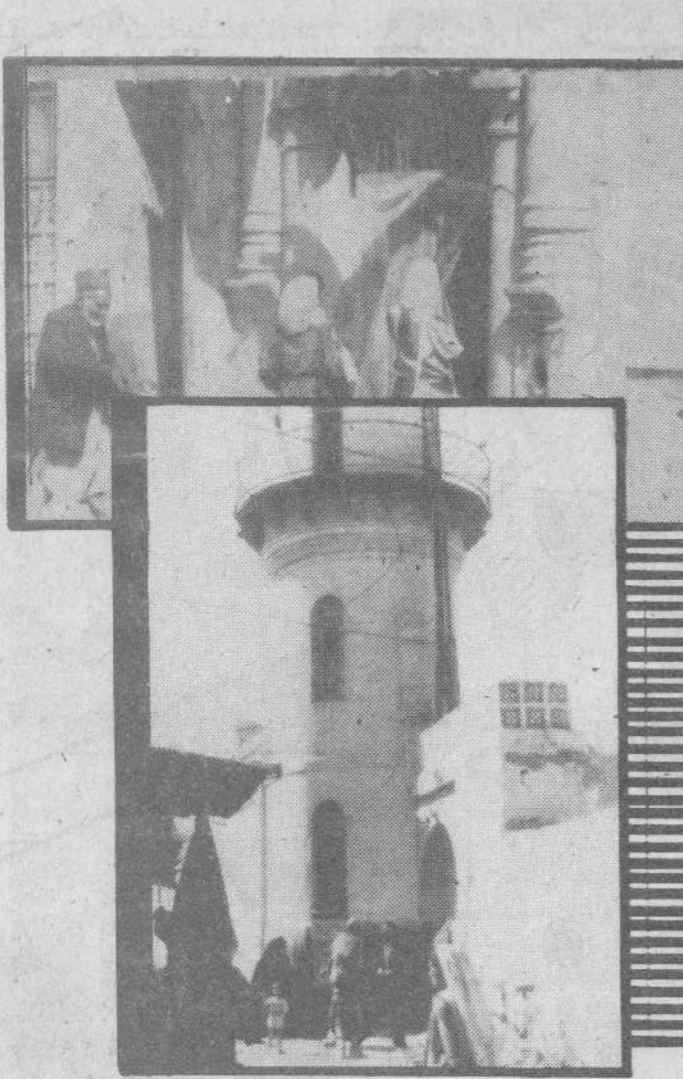
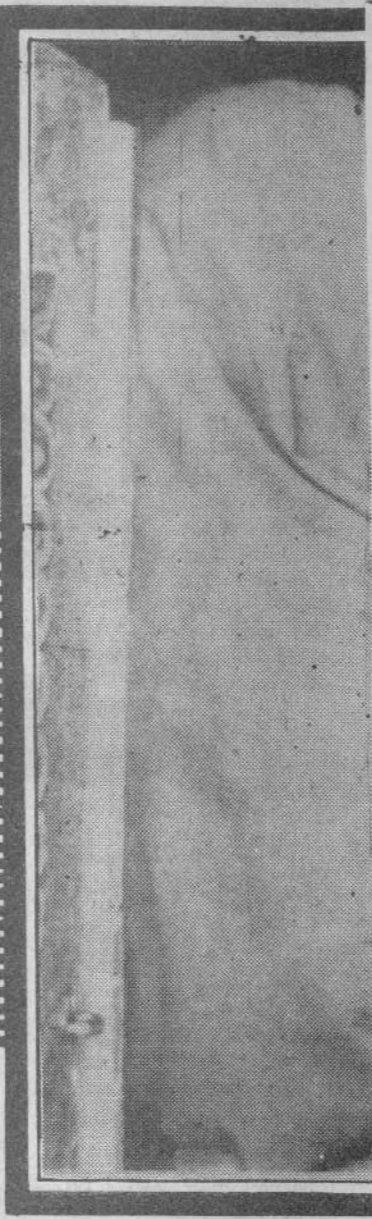
و حتی ذات ذوالجلال با-
توانایی و قدرت لایزال اش-
دیکسین چیزی که جان است
باد ورتین پدیده که جسم است
نزدیک کرد باهم آمیخته
غم واندوه و خوشبختی صد-
بختی و یک قوه فراتر همه چیز
یعنی سرنوشت و تقدیر را نیز
با آن همراه ساخت تا بنده لذت
شادمانی را پس از چشمه
تلخکامیها و قدر بداند .

گاهی یک حادثه غم انگیز
و پردرد مانند چیزی تهنیرنده
رشته آرزوها و سعادت انسان
را میبرد و او را به گرداب غم و-
اندوه پرت میکند که نساگرهر
بایست آن را با تحمل و شکیبایی
بپذیرد و به خاطر رهایی از
آن به جهان معنویت پناه برده
به زیارت قبور برود غمها و دنا له
و شوم را به راه براندازد و تا
روح پاک آن ها وسیله نجاتش
گردد .

یکی از روزهایی که زاینهن
به این منظور برگزیده و فال نیگو
گرفته اند روز چهارشنبه
است و گرچه مقرر کردن روز تا-
بت خنده و در احاد بیت شریف
و روایات فقه و کتب معتبر چار روز
هفته را یعنی دو شنبه و پنج-
شنبه و جمعه و شنبه را برای
زیارت مبارک بهتر دانسته اند
اما افزون بر این روزها روز چهار
شنبه نیز بنا بر عرفی که در کشور
ماست و شاید انگیزه های دیگر
تا برخی داشته باشد روز زیارت
شناخته شده است مردم مایه
این باور اند که روز چهارشنبه
روز مراد بخت برگشته گان
است و روز مبارک است که با رفتن
به زیارت اولهای کرام هفت چهار
شنبه روز به هم بایست به زی-
ارت رفت و حاجت خود را طلب
کرد و گویند حاجت دو باره
یعنی هم حاجت بر آورده میشود
و هم پایدار میماند .
در کتاب معدن الاسرار تالیف
حضرت شیخ سعدالدین انصار
رج " نیز چنین آمده است :
برای استجابت دعا به
درگاه حق سه گونه روز را مهین
کرده اند و برای حاجات خیر

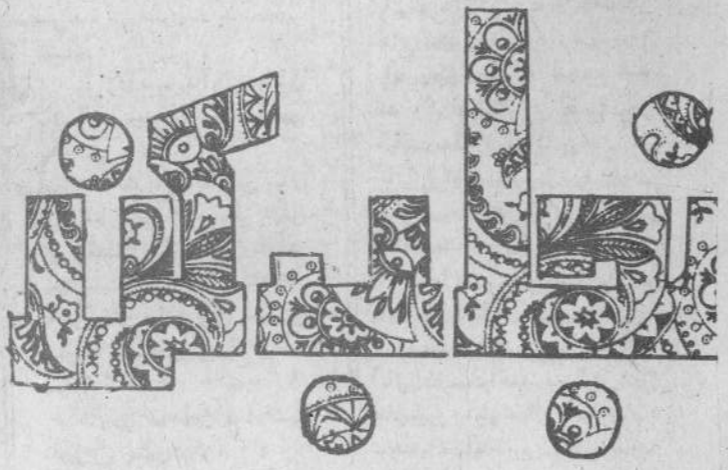


ذکره باجر



روزهای شنبه و پنجشنبه و جمعه
برای حاجات میانه روز های
دوشنبه و چهارشنبه و برای
نجات شر روزهای یکشنبه و سه-
شنبه که در تمام حرزها و تحویزات
دعا ها این اصل معمول بود
است .

در کشور اسلامی ایران
بیشتر از گذشته ها به این سو
معمول است تا آخرین چهار-
شنبه ماه حوت هجری شمسی که
مصادف با اخیر ماه صفر است
جشن میگیرند که آن را چهار-
شنبه سوری مینامند و اشتقاق
ترکیب چهارشنبه سوری یعنی



چهارشنبه، مهر و عشرت کند
آداب و رسوم خاص را در آن بر-
گزار می نمایند و آن را به نسام
" ندوبی " هم یاد میکنند و
در کتاب فرهنگ دهخدا آمده
است که :
جشن چهارشنبه سوری
از جشن های باستانی خراسان
نشان است .
شیخان شاهران کلاسیک
نیز اشعار و سروده های زیادی
در بسته گی با روز چهارشنبه
داشته اند چنانچه فردوسی
شاعر بزرگ فارسی زبان میگوید :
مقاوم همسرگفت به سرام را
که در چهار رشنه من گام را
یا نظامی گنجوی گوید :
چهار رشنه که از شگوفه مهر
گشت به روز کین سوا و سپهر
یا منوچهری گوید :
چهار رشنه به که روز بلاست با ده
بخور
به ساتگی بخورتا بهمانه گذرد
افزون بر آن در یکی از
صفحات فرهنگ دهخدا نوشته
شده است که :
" رب النوع چهارشنبه عطار د
است " که محترم علی احمد
فکور نجم سرشناس کشور ما از
در پیچه علم نجوم در مورد
گفتنی های دارند که با هم می-
خوانیم :
" ارباب دعوات روز چهارشنبه
را منسوب به رب النوع عطار
میدانند و اهل تنجیم ستاره
عطار را منسوب به زوزا و احکام
و قضات و علمای میدانند و از اهل
رهگذر اهل تنجیم بایل در
سابق و اهل ادرا و ادویه
دیدار با قضات و علمای مناسب
و نیک میدانند و اهل تنجیم
آغاز کتاب و شمولیت در مکتب
و شروع درس و فحس و جستجو
را در روز چهارشنبه بنا سب و
خوب دانسته اند و حتی از رب
النوع عطار غنایم است و
که از هندیا به بایل رفته و از
بایل به مصر و از مصر به یونان
رفته است و بنا به این عقاید همه
مربوط به تنجیم است نه به علم
نجوم زیرا تنجیم مربوط به فال
یعنی بیشتر یعنی حوادث میگرد
بقیه در صفحه (۸۸)

گیتاهای باعظا محمد آواز خوان جوان

کاشکی ساقی زلفش



کرد های هنرش چنین گفت:
چند سال پیش کورس موسیقی
کلاسیک را نزد استادان هندی
در کابل تعقیب نمود، ام و پس
از زحمات فراوان توانسته ام
موفق به ثبت هشت آهنگم گردم
که به آنها را توشه هایسی و
در زنده گی هنری خود محسوب
مینمایم.

وی در مورد آواز خوانان
تازه گام و اهمیت موسیقی چنین
میگوید:

آموزش دانشهای ابتدایی برای
تازه گامان عرصه موسیقی خیلی
مهم است. زیرا موسیقی مانند
بحریست که آواز خوان تازه کار
با فرا گرفتن دانشهای ابتدایی
میتواند به موجی از امواج بدل
شود.

در مورد کمیسیون موسیقی
تلویزیون چنین میگوید:
— اعضای کمیسیون موسیقی

تلویزیون در قسمت چک نمودن
آهنگها داوری و عدالت را در
نظر نمیگیرند، زیرا بسوا ر
دیده شده که آهنگهای خیلی
ضعیف و بدون این که حتی
شنیده شوند به نشر میرسد
میشوند. استند کسانی که با
واسطه ها و شناخت ها، آهنگ
های مبتذل خود را از طریق
رادیو و تلویزیون به نشر میرسانند،
که این کار در حقیقت
خیانت به موسیقی کشور است.
آنانی را که آشنایی با اساسات
ندارند نه باید به رادیو و تلویزیون
راه دهند.

مقامات مسؤول موسیقی کشور
باید کورسهای معتبر موسیقی
را وسعت دهند و حتی برای
آنانی که میخواهند در رادیو
و تلویزیون آواز خوان یا نوازنده
شوند، باید کورس معینی وجود
داشته باشد.

تست نواختن ها رمنوهر همنو
بوده است.

نخستین آهنگ اود رسال
۱۳۶۸ با مطلع (کلین وکلپوی
من) به کوشش محترم ترنس به
نشر رسیده.
عطا محمد نهیب خود در مورد کار

عطا محمد نهیب هم یکی از
جوانان تازه قدم در عرصه هنر
موسیقیست. به گفته خودش —
اساسات موسیقی را نزد استاد
هاشم هجرتی آموخته است.
استاد سلیم سیمست وی را در

گفت و شنودی کوتا با مسعود آصفی پس درم نواز قمشهر

پس درم

سازی از قبایل بومی

— کارهای محترم (پتروم) همیشه مراکت کنند، بوده است و در کشور، جاز نوازی فرها که در گذشته عضو گروه گسرخ بود خیلی خوب است.

* نعر شما در مورد زیبایی این آهنگ چیست؟

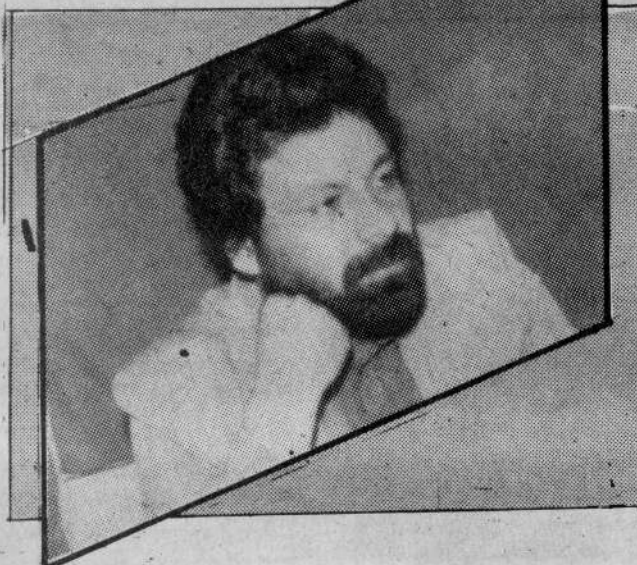
— معیول بودن و نبودن یک آهنگ همانقدر که به آواز متعلق است همان اندازه به موسیقی نیز تعلق دارد، همانقدر که در وزن دار بودن آهنگ آواز خوان سهم دارد به همان اندازه نوازنده ها نیز سهم استند.

خصوصاً موسیقی جدید هنری یکی از موسیقی شرقی و غربی را به وجود آورده است که من نواز خان شیوه استفاده مینمایم.

* در قسمت نواختن پس درم شما را کی یاری رسانده است؟

— در قسمت نواختن پس درم استاد و رهنمای خاصی ندارم اما پارچه های کونگونی را از هنرمندان خارجی و داخلی همیشه میشنوم که همین کار همیشه در قسمت نواختن جاز مراکت نموده است.

* کار کدام نوازنده پس درم بیشتر مورد توجهتان قرار گرفته؟



منتب بودم آغاز کارم بود و در کنسرت ها اکثر هنرمندان لیس، حبیبیه را که در آن زمان شهرت زیاد نداشتند مش و حید صابری احمد مرید، تیمور شاه سد و زی و دیگران با نواختن "پس درم" با نگو درم و کانه یاری میرساند که بعداً هنکار را با هنرمندان راد یو و تلویزیون آغاز کردم.

در کنسرتها و فستیوال های که در داخل کشور در ایر گردیده — چندین بار توانسته ام مقام اول را به دست بیاورم و همچنین سفری که به منظور اشتراک در فستیوال به کشور آلمان باد و تن همکاران دیگر ما داشتیم گروه ما توانست در بین معالک خویتر بدرخشد و به دریافت مدالی از طرف شهر پوتسدام آلمان نایل گردد.

* تا کجا ممکن است پس درم را با سازهای شرقی تلفیق بخشید؟

— گرچه پس درم یک آله موسیقی مدرن غربیست اما میشود آن را همراه با آلات موسیقی شرقی یک جاذبه چنانچه همین اکنون در کشور هند وستان به

مسعود آصفی در پهلوی این که محصل پوهنتون کابل است "پس درم" مینوازند بسیار گروه های هنری همگاری دارد که کارهایش همیشه مورد توجه قرار گرفته است و به همین سبب ما هم خواستیم با او اندر — باب کارهایش صحبتی داشته باشیم.

نخست از همه در مورد خصوصیات و پیشینه تاریخی "پس درم" از وی پرسیدم که در پاسخ چنین گفت: "پس درم" که مردمان آنرا به نام جاز میشناسند یک آله ضربی بوده و منشأ آن مربوط میشود به بومی ها در آن زمان اگر جنگ میان قبایل در می گرفت احساسات مردم را توسط این آله "پس درم" به شور می آوردند و بدین لحاظ این آله قبلاً یک آله رزمی بوده است.

* چه وقت و چگونه به فراگیری نواختن پس درم پرداختید؟ و آیا به آلات دیگری نیز دستررسی دارید؟

— در سال ۱۳۵۵ یعنی زمانی که متعلم و مسور لبختر موسیقی

صنایع دستی ما در چرخه تولید است؟

تهیه کننده: ف. آتشی

اهدات دستی خانواده ها و اشخاص انفرادی را که دارای ماهیت پذیرفته شده باشند از طریق اموریوم خویش به فروش میسراند. و با استفاده از فرصت میخوانیم بگویم که همه خانواده های محترم و اشخاصی که تولیدات دستی خوب دارند میتوانند با این اداره در تماس شوند و تولیدات خویش را به دسترس ما قرار دهند.

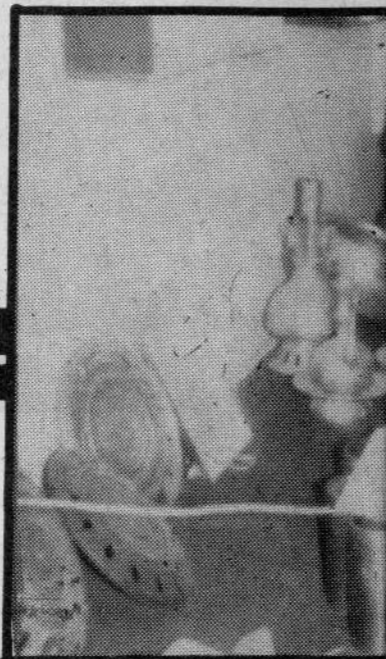
امروز با مقایسه بعضی اقلام تولیدات صنایع دستی با تولیدات یک دهه گذشته چنین نتیجه به دست آوریم که جنسیت تولیدات امروزی در سطح پایین قرار دارند. به گونه مثال اگر قالی را که امسال تولید گردیده است با قالی پانزده سال پیشتر مقایسه کنیم، جنسیت قالی امروزی درها نقش و غیره را است و وقت در این مورد از محترم کیفر پرسیدیم در پاسخ چنین گفت:

داده است. و در بیرون از کشور نیز امکانات عرضه و فروش تسو لیدات را میسر نموده است. مهم ترین فروشگاه تولیدات صنایع دستی کشور همین اکنون در مسکو به نام "فروشگاه کابل" موجود است که همه ساله با عقد قرار داد با جانب شوروی، مقدار قابل ملاحظه صنایع دستی کشور، در آن جابه فروش می رسد.

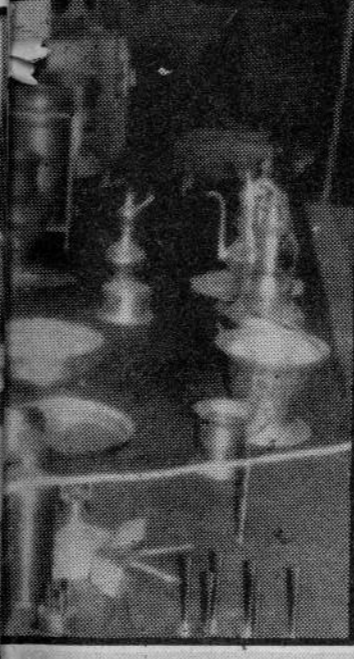
نکته دیگری را که باید به آن خیلی توجه داشت این است که این اداره حتی تسو



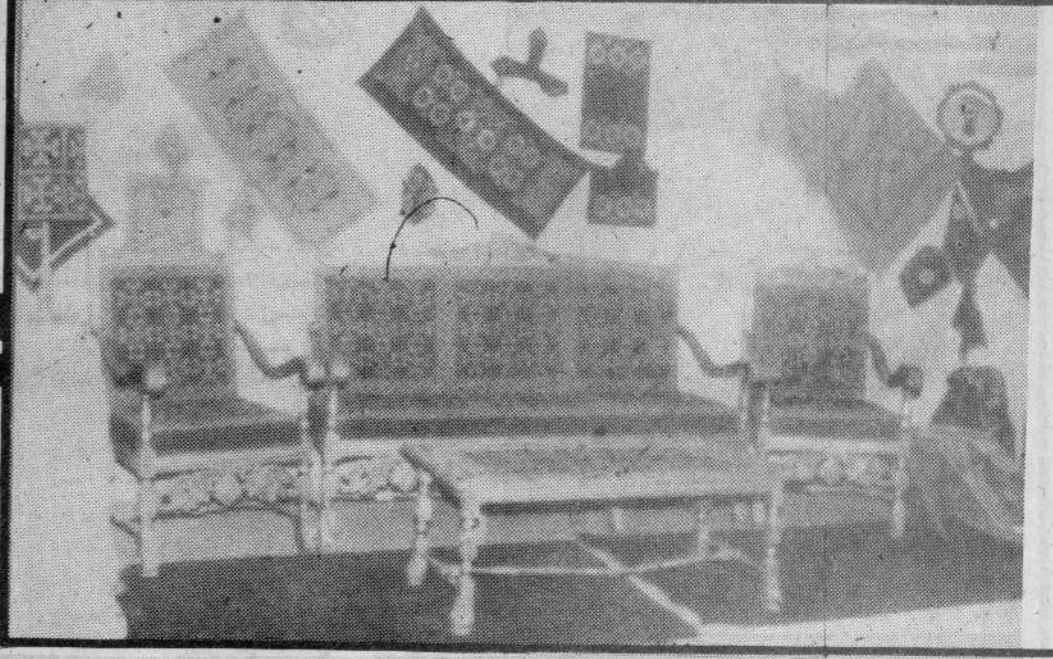
زنان قالی باف با تهیه و تولید قالی نقش مینی را در صنایع کشور دارند



کارگران افغانی تهیه گردیده



ظرفی که بادستان هنر



تولیدات دستی ماکه در بازارهای خارج شهرت خاص ندارند

دستی و فروش آنها گفت: "مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همین اکنون در هادستگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش میسراند. این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغانی مستند به معرفه و فروش قرار

خود اقلام دیل، را در بر میگیرد. قالی باف، کلم باف، زهرات تولیدات چرمی، البسه چرمی انواع لباس، پوستین، پاپوش ها، دست دو زبها، تولیدات چوونی، تولیدات سنگی، فرش باف، تولیدات پشمی دست بافی... این تولیدات به نسبت های متفاوت در داخل و خارج کشور بازار فروش داشته و با قیمت های متفاوت عرضه میگردند. آقای میر عظیم کیفر مدیر امور د. اموریوم و صنایع

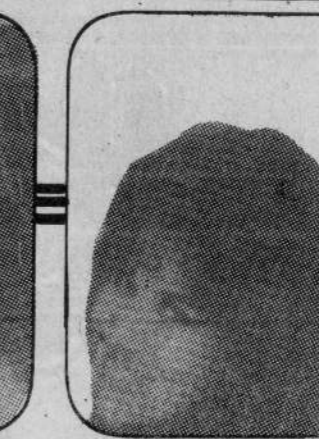
دستی و فروش آنها گفت: "مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همین اکنون در هادستگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش میسراند. این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغانی مستند به معرفه و فروش قرار

شده فوق باید گفت که تولیدات صنایع دستی کشور را میتوان با ایجاد یک شرکت تجاری بهتر تنظیم و جمع آوری و به فروش رسانید. در این مورد مسوول تجارتی اداره انکشاف صادرات صنایع دستی گفتند: "همین اکنون مساهله تاسیس یک شرکت، به خاطر جمع آوری عرضه و فروش تولیدات صنایع دستی در شوروی محترم و زهرات ان مورد بحث است که امیدواریم با جلب پیشه وران اصلی صنایع دستی این مقوله، حاکم

صنایع دستی کشور را نیز متاثر ساخته است. زیرا تولیدات اکثر اقلام صنایع دستی بازرها - شیدن دستگاه ها و منابع مواد خام و نیز با ازدست رفتن کارگران ماهر سقوط نموده و پیاپی که به حد اقل رسیده است. در گذشته ها تولید صنایع دستی و صد وران به خارج در مایه ملی سهم ارزنده می داشت که با ریخ فراوان از این عرضه، امروز فیصدی ناچیز و اندکی بدست می آید. با در نظر داشت سخنان یاد

د کشورهای کمتر انکشاف یافته، که زمینه ماشینی شدن صنایع کمتر میسر گردیده است، صنایع دستی در بخش های مختلف خصوصاً در تولیدات ملی مصمم مهم و ارزنده می باشد. قابل یادآوری میباشند که در گذشته ها صنایع دستی افغانی در استان در داخل و بیرون کشور اهمیت فراوانی یافته بود. اما با ریخ که رویداد های پسمون همان گونه که در سایر عرصه ها تا شهرات منفی به جا گذاشته

صنایع دستی کشور را نیز متاثر ساخته است. زیرا تولیدات اکثر اقلام صنایع دستی بازرها - شیدن دستگاه ها و منابع مواد خام و نیز با ازدست رفتن کارگران ماهر سقوط نموده و پیاپی که به حد اقل رسیده است. در گذشته ها تولید صنایع دستی و صد وران به خارج در مایه ملی سهم ارزنده می داشت که با ریخ فراوان از این عرضه، امروز فیصدی ناچیز و اندکی بدست می آید. با در نظر داشت سخنان یاد



ان) درجهان زنان را مر- دان بیشتر رهبری میکنند به این دلیل همیشه مبارزه بخا- طرحقوق خود را فراموش نکنید .
 ۴- بار بار او نیدزود (هنرپیشه) سونا) بهترین مشوره' من اینست که از ایام جوانی بیشتر و بیشتر استفاده کنید . این عالی ترین ایام زنده گی شماست .
 ۵- نونا مایکو (ژورنالست) در ایام جوانی مابه حرف هیچ کس گوید نم دهیم . این مساله آنقدر وحشتناک نیست . به فرایز خود اعتماد بیشتر کنید . اگر در زنده گی کدام استباهی را مرتکب بغیه در صفحه (۸۷)

مستقیم خواهد داشت .
 ۲- لوند الوساردی (مدل عکا- سی مجلات مود) از همه اولتر بگویند که مرک به مواد مخدره! در مسایل عشق و احساسات خیلی با حوصله و در ضمن محتاط باشید در این موارد بیشتر به خواست قلب تان مراجعه کنید . همیشه دست بکاری بزنید که خود شما به آن اطمینان دارید . مشوره ها را وقتی بشنوید کسی سرور دانید اما همیشه تلافی کنید که تحت تاثیر اشخاص نروید .
 ۳- ژولیت سمرنفل (گردا- ننده کمیونیسمیزمونی آی . تی

ماز چند زن شورتینگ و مشهور جهان خواستیم تا به دختران و زنانی که میخواهند موفق خود را در زندگی در- یابند مشوره های لازم بدهند آنها چنین گفتند :
 ۱- کترین هینت (طراح لباس) . مکتب را فراموش نکنید . مواظب خورا خود باشد بیشتر ورزش نمایند . در مسایل جنسی خیلی محتاط باشید از خود زیاد راضی نباشید . لسان خارجی راحتاً بهما موزید و هیچ گاهی فراموش نکنید که هر حرکت و عمل شما در زندگی کسی آینه شما تا نور چسبی و

دانشنامه جهان

به شما مشوره میدهند



ریشه هایش را از زمین برد .
 - ترقی روز افزون و نهکیختی زیاد همیشه اخلاق را فاسد میکند .
 - بین شانه و ریش فاصله کوتاه است .
 - بهترین دوست انسان مک است که حتی بهترین از زن انسان است .
 - باید رحم کرد بر آن مردی که هرگز محسود واقع نمیشود .
 - هر مرد در خانه خود شارباب است .
 - شرف سرمایه فقیرانعا ایست .
 - عشق بعد از ازدواج مهاید .
 - شب زود خوابیدن و صبح زود برخاستن فایده ای نخواهد داشت چنانچه اعلانش نکنی .
 - ما از افرادی که به نصایح ما گوش نمیکند نفرت داریم و با افرادی که نصایحمان را گوش میدهند بچشم حقارت نگاه میکنیم .

- برق زده صدای رعد رانسی شنود .
 - حتی سوسن سفید مایه سهاه از خود میاندازد .
 - در روزها یاها عشق هیچ چیز امکان ناپذیر نیست .
 - مادام که هنوز میتوانی عشق بوزری بگذر از هیچ چیز دیگر تراننده گین سازد .
 - پول حرف میزند ، مک ها عمو میکنند .
 - اگر میخواهی از شدت دست خلاص شوی به او میلی بیول قرض بده .
 - کسی که نمیتواند اطاعت کند نمیتواند فرمان دهد .
 - تفرقه انداز و خکومت کن .
 - اخگرها می برند حتی ازین کوره کوچک .
 - حتی خورشید لکه های سی دارد .
 - باد میتواند درخت بلوط را بر زمین اندازد ولی نمیتواند

- هر کس به یاد تف کند بروی و چهرهای خود شرف کرده است .
 - دزد های بزرگ دزدان کوچک را بیدار می آورند .
 - درخت پوسیده خود بخود میافتد .
 - سایه تمام درخت های بلند طولانی است .
 - دهکده را از جاده های پشتر واریاب را از نوکهای میتوان شناخت .
 - شراب خوب به کیفیت صدمه میزند و شراب بد به معده است .
 - وقتی گرگی تعقیب میکند گراز تر را عمو خواهی خواند .
 - انسان پست ترا از فرشتگان آفریده شده روز روز هم پست میشود .
 - بچه لنگرمان دست او نمیتواند از لنگرگاهش جدا شود .
 - قانون روی چرخهای طلائی حرکت میزند .

داروهای دنیا است .
 - ثروت بزرگ برده گی بزرگ .
 - آدم عاقل فقط روزهای طلایی را می شمارد .
 - کار را خوب شروع کن و از پایانش مترس .
 - ایمان آوردن ساده تر و آسانتر از تحقیق کردن است .
 - یک سکه تقلبی دوسکه خوب را از ارزش میاندازد .
 - در ظلمت همه چیز سیاه است .
 - یاس و امید خواهر یکدیگرند .
 - زنده گی انسان مانند قطره شبنمی است که روی برگ می نشیند .
 - اگر تو تنها نبودی فقر هم نمی بود .
 - هر چه زود می رسد زود هم فاسد میشود .
 - کسی که از درد میترسد نمی تواند از لذت حرارت آتش بر خوردار شود .
 - هر آوازی پایان دارد .

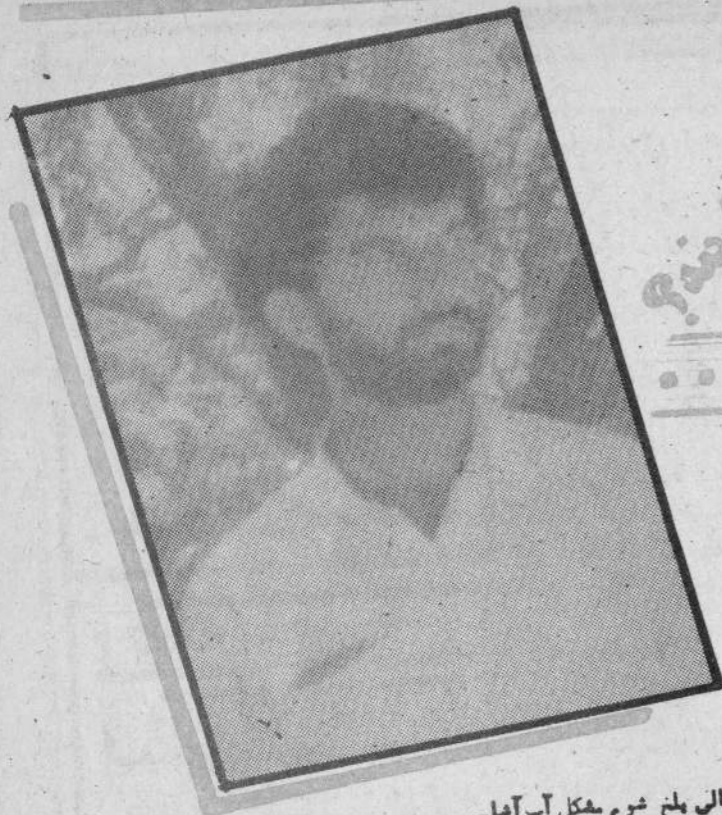
ندارد .
 - زمان و پره پاری گلهای سرخ را بوجود می آورد .
 - یک گناه دیگر را به وجود می آورد . (یک گناه گناه دیگر را)
 - خواب برادر می تواند است .
 - کسی که زیاد حرف میزند یا زیاد میاندازد یا زیاد میگوید .
 - شام کوتاه - عمر طولانی .
 - فقط درون آب شناختنای توانی گرفت .
 - آنچه را که میتوانی بسا شاخ بگیری سعی مکن بسا دم بگیری .
 - بگذار دندانهایت بزبان افشارزند .
 - زمان همه چیز را ایجاد و ویران میکند .
 - برد پیوار مست تکیه مزن .
 - آب پاک نخستین و بهترین

چیزی مختصری از دست رفته است . وقتی وقت از دست برون همه چیز از دست رفته است .
 - چنین است راه و رسم دنیا یکی دارای پول میشود .
 - یک پتری دارای کیف پول .
 - یک بدن کوچک نمیتواند از خود سایه بزرگی بسازد .
 - کسی که حرف میزند تخم میاندازد و آنکه گوش میدهد درو میکند .
 - هر چه در کوچتر باشد زمان بزرگتر میشود .
 - آب یاد میدهد چگونه در آب شناختنای توانی .
 - شکر و شراب یاد میدهد چگونه در آب شناختنای توانی .
 - بهترین زنهاهایی هستند که در باره شان کمتر صحبت میشود .
 - هر کسی خود را با سیوس قاطی کند و خوکانش میخورند .
 - در هر دیکه میباشد .
 - فقر ماد رفتن است .
 - ثروت مندی به مغز احتیاج

- فقط و کثرتان میتوانند آدم بکشند و از کثرتان رامان باشند .
 - کسی که از رودخانه عبور نمی آید از باران ترس و وحشتی ندارد .
 - هر کجا لاشه هست به آنجا لاشه خورها حمله می آورند .
 - هر کسی در آشیانه مورچه هانف کند ، لیاقتش متروک گردد .
 - تمام روزها برادر بدولی بدندرت پینور شباهت بزرگتر دارد .
 - هیچکس بعد از افسان خود مان مارا گول نمیزند .
 - رفاقت مانند نان است که فقط موقعی خوب طعم به نظرسیرد که تازه است .
 - بهترین خوردنی ها از درختان کهن بدست می آید .
 - بوسه بدون ریش مانند شوریای بی نم است .
 - نخستین شب ازواج غالباً آخرین شب عشق است .
 - وقتی کعبول اردت بیرون

مردم میگویند





دختران و پسران

اگر والی بلغ میبودم

عبدالرحمن محصل سال سوم دبیرستان پلانکنداری پوهنځی اقتصاد پوهنتون بلغ ۱ من اگر والی بلغ می بودم در قدم اول مشکلات اساسی مردم را مهروست میگردم بعد از آن مهترین مشکلات کدام است برای حل آن مشکل در اول فته شو و امکانات را جمع کرده و آنرا حل میگردم. همه همکاری نیروهای نظامی در تمامه من امنیت برای مردم کو شامه بودم. سیستم را بوجود می آوردم که هر کس بدون واسطه شامل کار شده و در اداریات درو لقی برای مردم در حل کارها. یگان مشکلات بوجود نمی آید. اگر فرضاً من کدام روزی

والی بلغ شرم مشکل آب آما. مهنی و سکن را در قدم اول حل میگردم.

عاشق نیستم

انا هیتاسافی محصل سال دوم فاکولته اقتصاد پوهنتون بلغ. زنده کی زیباست و من زنده کی صلح امیز را دوست دارم کار امیزه بی زنده کسی است. هیچگاه طرفدار عشق و عاشق شدن نیستم به نظر من یک دختر جوان اولتر از همه به فکر این باشد که چگونه میتواند در آینده یک زن خوب برای شوهر یک مادر مهربان برای اولاد و یک فرد سالم برای اجتماع باشد. می در دوست دارم میخواهم در لباس پوهنتون مودل باشم.



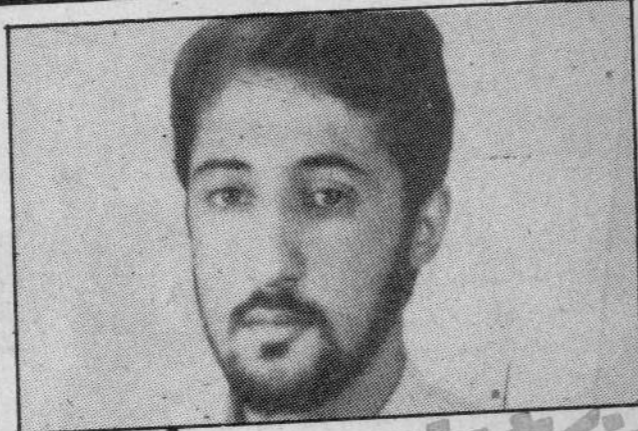
دوستی به روح آدمی بال و پر می بخشد



مهم "قام مزاده" محصل سال سوم پوهنځی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلغ.

لحظه ای که مفهوم این کلمه نزد همگی ها فراوان شده و ظنیه ما جوانان است تا تخم دوستی و صمیمیت را در پیمان خود ترویج نمانیم چه زیبا خواهد بود که روزی همه با قلبهای بالا مال از دوستی زنده گسی رابه سر برده و هند پسر را دوست بداریم.

عالی تهی و اندانی تهی احساس در جهان احساس دوستی است و این احساس عالی در واقع مقاس است که مجزه ها می افزیند و احساس آن دوستی بروج آدمی بال و پر می بخشد. باید جوانان ما مفهوم این کلمه بقدری را دانسته و در همه امور آن را صادقانه در نظر بگیرند. در پیمان



خوشبختی در صلح و آرامی

عزت الله همدرد فارغ متوسط طبی بلغ ۱ اندگاه من خوشبخت خواهم بود که همه برابر و برادر شوند و اگر فضای دود و باروت و از چشم هموطنانم اشک اندوه زده شود چه سعادتی بالاتر از این نصیب انسان شده میتواند. من نیز در چنین فضای خوشبخت خواهم شد و خوشبختی را خواهم دید.

پوهنتون محل تحصیل است



محمد به همت یار محصل سال دوم پوهنځی اقتصاد و لایت بلغ.

در مورد صفات خوب یک محصل باید گفت که در موقع حاضر در وقت تحصیل به صنف حاضر شود و در موقع اخذ لکچر نوت ها باید دقیق باشد و علاوه لکچر نوت که از طرف استاد دان تهیه میگردد باید مطالعه خارجی داشته باشد. باید شخصان پوهنتون همه دختران و پسران فیشن های بی مورد بی جا نام "فیشن تون" را دوباره به پوهنتون تبدیل نمایند. چون پوهنتون محل تحصیلات عالی است نه جای فیشن و مود.

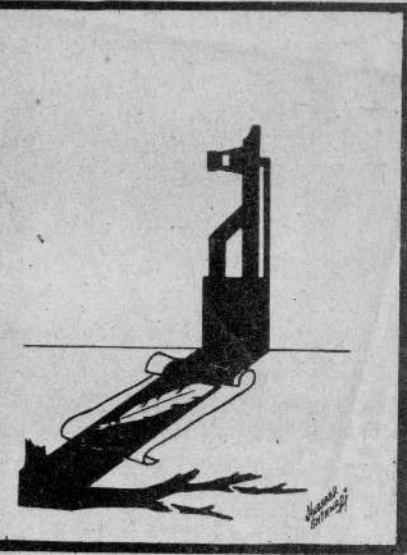


زنده کی همایند گل شقایقت

زنده کی همانند گل شقایقت که در یک لحظه بدست تند باد یغما کر پیر میشود و نسیم صبحگاهی همه گلها را پستان نمی خندانند بعضی را شکفته و عدیمی را پیر نسوده به خاکستر می انگند و غنچه و رنج های زنده کی در قلب تمامه افراد پستان نیست آرزوی بعضی ها میشود و آرزوی بعضی ها نمانده پیر میشود و بخاک پستان.

من که در راه زنده کسی به جز انسرده کی و ناامیدی ندیده ام و در دریای پرتلاطم درد و رنج غرق بوده ام. زنده کی را با تمام دردها و رنج های بیشتر احساس کرده ام با آنهم زنده کی را با هر آنچه را که بمن اعطا کرده است دوست دارم و میگویم که زنده کی با غنچه اش زیباست.

نجیبه "پاییز" محصل سال سوم پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون بلغ.



داستان کوتاه

نوشته م. زور

شکوه فده های خونین

سبب

پس از سالها، باری از نو، من و او گرد
 های کوچک باغچه را بیل میزدیم.
 احساس می‌شود در من جوهر میزد. ما -
 درم که پس از عمرها، ما در برادر را، به
 کنار خود می‌دید، به رخساره، چهره خلبند
 اثر و پرتو از امید و آرمان باز می‌رخشید.
 من در چشمان التهاب گرفته اثر داشت
 پیروزی را در می‌یافتم.
 من که تاب آفتاب خوردن رانداختم،
 خیلی زود خسته شدم. بلند بلند نفس
 می‌زدیم. لباسهایم از عرق زیاد بریدنم
 چسبیده بود. برادرم که حالم را دید،
 بلیزر را محکم به زمین خلاند و نفس بلند می‌برد.
 آورده گفت:
 " احمد! برو دم بکی. توه آدم شهری
 شدی، حالی دهنه بیل زدن زود مانده.
 موسازیت تو خود در همچنان به کار ادامه
 داد. رفتی و چند گام دورتر زیر سایه
 بودی لاغری نشستم تا نفس را مست کنم.
 به تنه، بید تنه داده یکبار دیگر باغ را از
 نسرگد شتاندیم. باغ چهره اثر را از دست
 داده بود. دیوارها همه فرو ریخته بود.
 درختان همه زخمی و شاخ و قامت شکسته -
 بودند. از تاکها، فقط نقشه سیاهی جای
 مانده بود. جو کوچک کتب باغچه دیگر
 گلویی نداشت که آب بخورد. در عویذ در
 چندین نغمه، دیگر چغری های فراخ حوض
 مانند پیدا بود. وقتی باغ رنجور و زخمی
 را به آن روز و حال دیدم بعد ریخ، اشکم
 جاری گشت. سرم را روی زانو ام گذاختم
 و رفتیم به سوی روزگار گذشته به یاد باغچه
 سبز ما.
 * * *
 هنوز عهد انستم که با گل چی باید کرد؟
 پدرم دست کو بکم را به دست می‌گرفت و -
 خمان خمان مرا از زیر درختان به سوی
 کردت گل‌های پستو نو می‌برد. همین که به
 کنار گلها می‌رسیدیم، بین راست و بید -
 رنگ به گلها حمله می‌کردم و چند تا گل را از
 بوته بر می‌گذاشتم. آن‌گاه پدرم مرا روی -
 رستان خود بلند می‌برد و خنده نشان می -
 گفت:
 " نی بچم، آدم گل‌ها را بر نمی‌کنه
 نی، نی جان پدر!
 باید رم جدا می‌کردم، هایبهای سر می‌د -
 ادم و فغان و ناله ام بلند میشد. آن وقت
 اگر برادرم در آن دور و بر می‌بود فریاد بر -
 می‌آورد که:
 " پدر جان، ای احمد! هر روز گل‌های
 مرده می‌کنه، نشانتر که ده‌ای کاره کنه. آگه
 نی نوشه‌هایشه خات دواندم."
 * * *

آنگاه پدرم مرا می‌سوسید و به برادرم
 می‌گفت:
 " گلها از احمد جان اس، گلها از
 بچم اس." و مرا دیگر بار و دیگر بار می‌سوسید.
 وقتی دانستم که گل را باید دوست
 داشت و دانستم که زیبایی گل، در زنده گیش
 است. دیگر برادرم از زیر پا شدن
 و بر پرگشتن گلها، تشویش نداشتم.
 گلها را به وقت وزمان آب می‌دادم و هرزه -
 ها را از کنار گلها خیاره می‌کردم. و هرگز
 در روزها، باغ را با زمین نمی‌گذاختم که مرده بی‌دم
 همسایه داخل باغ شود.
 چه مهتاب شبها را، دور گل‌های پستویی
 به نیمه می‌رساندم. وقتی مهتاب سایه
 سپیدتر را بر رخساره لطیف گلها سایه
 می‌انداخت و با دگی تر میخیزد ساقه های نا -
 زکشان را موج می‌بندد، فکر می‌کردم، گلها -
 می‌خندند، گل‌ها می‌رقصند و گلها به گوش
 هم دیگر شعر زنده گی را، آرامانه حالی می -
 کنند.
 " بگیری بچم!"
 صدای مادرم مرا به خود آورد. ما درم
 پستویی جای توت را در برابرم گذاشته.
 برادرم را نیز صدا زد. و خود در وقت سه
 سون کرد ما. پارچه های کوچک و بزرگ
 و سفید و سیاه را که از زمین بیرون آورده
 بودیم، بر سر هم جمع کرده، کسوتکی
 ساخت. لحظه بی توت به پاره ها را تاوسر
 کرد. آرام آرام پیزی زیر لب گفت. یکی از
 آن‌ها را برداشته و بر سر دیگران حواله
 کرد و با خشم و نفرت صدایش بلند شد:
 " ... نالقی، تبه ما که تیسه
 شوی..."
 برادرم چارزانو در برابرم نشست.
 باد ستان سبزه سر و صورت عرق آورد -
 خرد را خست می‌کرد. قدمیانه و اندام لاغر
 را روان از کردم و رخساره در فیک شد.
 چهره فراختر بر چهره گشته بود. چشمان
 تب‌آلود می‌شوی از کتب های از فسه های
 آزاده گی و فرزانه گی را در خود داشت.
 از لای ریش بارین و کوه تاهریگان موهای
 سپید، رنگ آورده بود. و چنان به نظرم
 می‌آمد که گویا در جوانی به پیری رسیده
 است. برادرم باغچه را از نظر می‌گذاشت
 و چشمانش بر نقطه های می‌بیدم مات می‌ماند.
 من یک گیلان جای را نوشیدم، و او هنوز
 دست به پیاله نبرد بود.
 " احمد بچم! ایضا ره می‌بینی؟"
 صدای مادرم مرا متوجه ساخت. لویا پاره
 سیاهی را که در دست داشت به دور پر

تاب کرد. سپس آه بلندی بر آورد. از جا -
 برخاست و در حالی که به سوی ما راهی بود.
 گفت:
 " خدا میدانه و بنده های که ای
 روز هاره کشیدن و می‌کشتن. آخر چه خبات
 شد؟ برادرم که هنوز گیلان جای را در
 میان دستاشر می‌چرخاند، به سوی من نگاه
 کرده گفت:
 " خدا ایمان آدم ره نگیره، ای همه، یک
 آزمایش خداوندی بود. همه به چشم و سر -
 دیدن که خدا ایما حق اس!"
 من سندان برادرم را به تاید گرفته گفتم:
 " چه کسی میتانه ده برابر اراده خدا
 استاد گی کنه؟" و گیلان چایم را تمام
 نوشیده، برخاستم و به سوی کتب باغچه
 به راه افتادم.
 مادرم به حویلی برگشت تا برای چاشت
 ما غذا تهیه کند. من ز نیل را از چم پر -
 کردم، برگشتم تا برادرم را صدا بزنم که چم
 هزارا به آبزوه، باغچه نقل بد هم.
 هنوز چند گام نه برداشته بودم، که صدای
 مهیب اصابت خیاره مرا تکان داد و جا به جا
 می‌خکوب شدم. و آنگاه در میان دود و گرد
 و خاک همه چیز را گم کردم. در همین اثنا
 صدای برادرم به گوش رسید:
 " احمد!"
 من بید رنگ جواب دادم:
 " بلی."
 - جوراستی؟
 - ها، ها، به جوراستم، سر خودت هم
 به خیر گذشت؟
 برادرم نه چند قدمی من رسیده بود، نه
 در نیال حرف‌هایش را گرفته گفت:
 " به ماتا نه کی نداره، با ای چیزها
 عادت کردیم. مثلی که بسوار تر می‌دی؟
 خدا امید رنگم، چه قدر پریده بود.
 قلم هنوز به شدت می‌تپید، که چم ما درم
 به گوشم رسید:
 " صبور احمد، کجاستی بچم؟ باز
 بلا یاری؟"
 همین که چشمش به ما افتاد جابه جانشسته
 گفت:
 " بجایی بچم، ده خانه بجایی
 بجایی که ده هایش ده راه اس."
 من که با گفته مادرم، ناخود آگاه یکی
 دو گام برداشته بودم، به برادرم اصرار نمودم.
 دم کجا بید به حویلی برویم.
 لبخندی زاری بر لبان برادرم شکفت و
 در حالی که با من به راه افتاد، گفت:
 " بریم احمد، بریم. مادر بوچاره ما
 روز های بسوار بده گذشتانده، شوو روزش

ده تشویش می‌کنده.
 مادرم نیز از جا برخاست و رنگش مثل
 چادرش سپید شده بود. چابک چابک
 همگام ما به سوی حویلی روان شد. در -
 همین وقت صدا های مهیب دیگر و دیگر
 دهکده را به شور آورد. ما داخل حویلی
 شدیم. پس از چند لحظه دیگر صدای
 انفجار ها، آرام شد. برادرم از جا برخاست
 و تشویش را به شانه انداخته گفت:
 " احمد! نه برم خبر بگیرم که کسی او کار
 نشده باشه."
 این را گفته از خانه بیرون شد. پس
 از چند دقیقه دو باره برگشت. مادرم که
 آرام ساکت در گوشه اتاق، به دیوار تکیه
 زده بود، خود را راست کرد و پیش از آن که
 من چیزی بپرسم برادرم را مخاطب ساخت:
 " بچم، کسی ره خو چیزی نشده
 بود؟" برادرم روی تو شکجه کنار کلکهن
 نشست گفت:
 " نی، فضل خدا، به خوب گذشتن بود
 مگم حویلی گم محب لالاره بیخی هوار کرده
 و گا و گوساله شه تکه تکه کده. زن بیجا -
 ریش ایطو چیخ میزد که فکر می‌کند ای اولادایش
 کشته شده باشن. حق هم داشت. چرا
 که هو گا و گوساله تمام زنده گیشان بسود.
 مظلومها بد که چه در آن؟
 مادرم با صدای لرزان برید و بر رسیده
 گفت:
 " بِلاده، بخش بچم، خوب شد که خود
 شامه چیزی نشد، خدا آدمه کسه
 پیدا کده، روز شنبه کتیش پیدا کده."
 این را گفته از جا برخاست و با صدای
 لرزان ما را مخاطب ساخت:
 " بچم، برم، نامنه بیارم که گفتم
 شدی."
 مادرم اشک تندی مزه داری پخته بود
 و هی اصرار می‌کرد که " بخو بچم، خاطر
 تو میج کم انداختم."
 صورت در حالی که خودش به آهسته گی
 و نرم نرم لقمه بر میداشت حرف های مادرم
 را دنبال کرده گفت:
 " بخو، احمد، بیخی کم اشتها شدی
 مثلی که نانهای بی میج شار دلیته گرفته.
 مه هم وقتی ده فاکولته در می‌خوانند
 حال توره داشتیم."
 سپس در حالی که لقمه نان خشک را
 در لای انگشتانش می‌مالید و نفس بلندی
 بر آورده ادامه داد:
 " زمانه از آدم چه ها مسمازه و چه
 روز های به سر آدم میاره. خدا خودش
 بعوه در صفحه (۸۰)



خزان خزید به چشمان من بهاران کو
 بهار با غچه انتظاریناران کو
 دلم به سینه دشت برهنه میسوزد
 هوای عطر نفسهای کوهساران کو
 برای آهوی آواره روانم آه
 سگوت بستر اغوش لاله زاران کو
 چگونه سرو سرود سرور میز شود
 سلام شسته جبرئیل جویباران کو
 طنون باد به گوش درخت مهیچند
 صدای پای بشارت صدای باران کو
 گلوی کودن گل خشک گشت ماد صبح
 شراب شبنم توه شیر آشاران کو
 به چشم برکه که آینه بهاران بود
 به غیر سایه سرهای سوگواران کو
 شبست و شعله رگبار و آشیانه خون
 شکوه خاطره آن شهر نور باران کو
 به خون نشسته عروس بهار در کابل
 حریر سبزه و دامان زرنگاران کو
 شکسته شاخه شعروشگفته شعله درد
 شکوفه زار غزلهای شاد خواران کو
 درفش قافله در دست باد آشفته ست
 نشان منزل گنجام رهسپاران کو
 چمن ز چکچک جغد خزان چه آشفته ست
 سرود چهچه کلچامه هزاران کو
 کلام باد پیام غمین پر رود ست
 سلام شاد به لبهای بی قراران کو

ز گلپشت تماشا به چشمهای زمان
 به غیر خنجر خونین خوف خاران کو
 نه آفتاب نمیهتاب بیک امید است
 چراغ روزن زندان روزگاران کو
 غبارم نفس راه را فرو بسته ست
 در بیخ آنجمله به روزی سواران کو
 نقاب شام نهفته ست روی دزدان را
 چراغ چهیره بیدار پاسداران کو
 ره سپاه به خواب دراز پیوسته ست
 نویسد نور به چشمان انتظاران کو
 به شهید شعره شرنک دروغ آموزند
 زبان حرف به غیر زبان ماران کو
 شکسته شاخه شمشاد شاد مانس من
 نواز تر نفس سبز غسگاران کو
 زا هتاد سلام و کلام خالی شد
 نگاه بوسی چشمان رهگذاران کو
 ز غصه کوه گریبان در بند - ز خمی شد
 به سینه من رتو قلب داغداران کو
 به "خارخانه" خاموش خواب خشکیدیم
 صدای پای بشارت - صدای باران - کو؟

۲۸ - ۵ - ۱۳۷۰
 کابل - دشت برچی
 عبدالسمیع حامد

نانزکه

ښه [دا څه کانی وشوي؟
 لکه بېعېسې ښې ماشوم
 د ید لېوډ نھاګې کسی
 جوړولېه د د نھا شوم
 یومنانزکه شوم د لېو
 د ماشوم لاس کی لویېم
 کله ښې لویېمه د لاسه
 په اېروڅا وړوکی پروت یم
 کله ښه په پالنگه ناستم
 د ماشوم لمشفته

لاس می شتمبستوریم
 خو هېڅ نمخوشی په خپله
 پېسې هم لرمه شکر
 خو په لاره ښې تلې نه شم
 لکه شل په خپل ځای پروت یم
 یوقدم اخستی نه شم

سترګې هم لرمه ښکلی
 خوجانان ښې لېدې نمشم
 د اسی تېرېږند په نظر شوم
 چی "حمید" ښې ارمانی و
 ښه [لاره می کړه ورکه
 په ښې لاره لاروسر شوم
 کهدا لار کښه ی کهر ده

چی داوه ورباندی ځمه
 دازه کوم مکان ته لاړم؟
 داددی دنها ده خنده
 که دهغی دنها پامدی
 دا کڅه می دخپل پارد
 که محل دکوم اغباردی؟
 ښه [دیچاندی می پوه کړه]

زمنه نه وینم په سترګو
 خوا حساس می راته وای
 دنمرودا ورونه بلدی
 د فردوس د جنت منځ کی
 زمنه نه وینم په سترګو
 ښه [ته داهرڅه وینسې
 زه خو غوږ کولی نه شم

خوله می شته ژبه می نه شته
 د ماشوم په خوله کی ښم
 لکه بېعېسې ښې سا یم
 د ید لېوډ نھاګې کسی
 یوه نانزکه یم دلېسو
 کابل

۱۳۶۶-۲-۲۴

د عارف خزان د دویم دورې ننداره

سائل نظر

خپلی دوه سترګې ښې لاره کړم
 تاته په هر قدم کی ښه راشنی شې نوری
 په لس کونو ښه سل کونوا وژر کونو سترګې
 خپل دوه لاسونه می له اوږو غوڅوم
 دا ښې شمږه ښې مېوی ښا خونه
 دواړه به ستاڅ کی جوړه لکه امسا کښدم
 سترګې به زماوی ستاد لاری د پوی
 لاسونه زما به ویا مساحتاد ښو سولا سو
 ښه د ښو په رڼا
 اودا مساوږه ځواک
 په سرگردانه لارو ښه هلنده وه دی لاره]
 تم چی نه شی
 ستړی هستومانه اوسائل نظردی
 یو هېڅم هلوری د منزل غواړی
 دورکی لاری دانجام افقی کی
 ستاد می له پاره
 د سبا ورځی غوڅی
 یو لوی منزل غواړی
 کابل

۱۱-۱-۱۳۶۵

دغزل مقطع

دا ستا په شونډو چی موسنا ویده شوه
 زما په زړه کی تمنا ویده شوه
 چادی دشونډ و فیصه یا ده کرله
 ساقی ورپوری کړمنا ویده شوه
 فتنی دسترګو دی چی وینسې شولی
 له دیره شرمه ښې حیا ویده شوه
 د پیلو شو ابری چی گورمه زه
 ښه شوه چی سترګه د سبا ویده شوه
 چی رانه غواړی د زلمو زړه وینسه
 د زړه په کورکی می په غلا ویده شوه
 شاته کتل دی شول مقطع دغزل
 د ساز تاروڼی دی خندا ویده شوه

لطیف بهاند

نگاهی به رساله

ایاز

از دیدگاه

صاحبزادگان

نوشته: داوود سهاوشی

در میان قصه های که زبان زد مردم - ماست حکایات ایاز خاص بی شک یکی از شهرتترین آنهاست. اخیراً رساله ای به دستم رسید که به قلم توانای استاد خلیل الله خلهلی تحریر یافته و در آن سیمای ایاز را از دیدگاه صاحبزادگان بررسی نموده است.

استاد خلیل کتبت ایاز را با بولتنجم (ستاره دار) و اورا ازایل "ایاق" کدر باد غوسه غوره تخار و هرات بنامه های جیشهدی، تومنی و غیره کوهی بساد موشوند، دانسته است به قول استاد، ایاز در ارایل رئیس غلامان سرای "رئیس گیار" سلطنتی و در اواخر نایب المطنه هند - وستان در دربار محمود بوده و از زبان ابو نصر مشکان رئیس دیوان رسالت سلطان محمود مینویسد که به خاطر "بستن زبان بدگویان" خواهر ایاز را به نکاح خود آورد.

از این کتابچه چگونگی بررسی آمده که چون ایاز دارای "شایلی زینا و تانی شهرت" و ذکاوتی بی نظیر بوده و از جانب سلطان به او پیش از حد مایل میشد حتماً زرمه های اضافی در تقایشان وجود داشته است.

علاقه وافر سلطان محمود را به ایاز از این حکایت عروسی سمرقندی به خوبی میتوان دریافت که:

"شبی محمود فرمان داد که ایاز کسوان خود را ببرد و فردای آن پشیمان شد و سخت اندوهگین گردید. از قسرت غضب لحظه به لحظه از تخت برمیخاست و بیعتت تا آنکه عنصری ملک القم برای دربار محمود این دوستی را نشان داد و سلطان سه بار دهنش را در بدل آن پراز جواهر نمود."

کی عجب سرزلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است جای طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سرروز پهر استن است به قول عروسی "ایاز سخت تیکو صورت بود و متناسب اعضا راسته و ادب مخلوق پرستی او را عظیم دست داد بود. سلطان محمود مردی بود متقی و دیندار و با عشق ایاز بسیار کشتی گرفت تا از شارح شریعت عدول نکند."

قرخی سیمتانی ایاز را سالار ایماق و دل و یازوی سلطان به وقت بیکار خوانده میگردید.

ایاز جنگجو سالار ایماق دل و یازوی سلطان و وقت بیکار

به خاطر آویختن فرمان به گردن حاکم و آویختن حاکم به درخت استدلال مینمایند؛ اما به قول استاد بیشترین پرداخته ها را در باب ایاز شیخ فریدالدین عطار داشته و یاد آوری قصه رفتن محمود نزد شیخ ابوالحسن خرقانی و پوشانیدن لباس شاهی خود برتن ایاز و ایستادن محمود در صف محافظین او و جاهت و عظمت ایاز را نیز در محمود به اثبات میرساند.

به قول استاد خلیل حضرت مولانا بلخ را از ذکر ایاز نوعی شوریده گی و شیدایی دست داده گاهی او را به دریا تشبیه نموده زمانی هفت دریا را در برابرش قطره می و سر - اسر هستی را از امواج آن دریا چکیده می شمرد و او را شهنشاه شاه ساوکه برای دفع زخم چشم ایازش نامیده اند.

هفت دریا اند راویک قطره می جمله هستی هاز موجش چکره می شاه شاهانت بلکه شاه ساز از برای چشم بد نامش ایاز یک دهان خواهم به پهنای ملک تا بگویم وصف آن رشک ملک جمله پاکبها از آن دریا بزنند قطره هایش یک به یک میناگرند

استاد مینویسد که مولانا هنگام سرودن این داستان میگوید

"من در سر هر ماه سه روز دیوانه شوم و این روز اول از آن سه روز است"

مولانا قصه چارق و پوستین ایاز را در طی یکم هزار و سه صد و اندی بیت به آورده و در آن داستان طوری که خاصه او ست دانستارها گنجانیده قصه از این قرار است که:

"غازان به سلطان اطلاع می آورد که در قصر ایاز حجره ایست و نقل آهنین بر دروازه آن آویخته هیچ کس را در آن راه نیست و ایاز هر روز بیکار به آن حجره داخل میشود. حتماً جواهر گرانبها در آن پنهان کرده است. سلطان هدایت میدهد که حجره را تفتیش کنند ولی در حجره جز یک چارق و پوستین کهنه که یادگار دوران شبانی اوست چیزی نییابند."

هیچنان مولانا منطق پرداختن معاش سر امیر را به ایاز در یک حکایت که محمود با مخالفان پرداختن این معاش به صحرا مبرود، تشریح نموده در این حکایت محمود به آنان میفهماند که چون فهم و دانش ایاز به اندازه سن از آنهاست بنا بر آن او مستحق معاش می شود.

استاد خلیل مینویسد که شیخ اجمل

ایاز در سینه (A)

سواره کز در میدان در آمد زباند اختمدل های نظار یکی گوید که سر و دست بر کوه دگر گوید گلی تازه است پربار زنان پارسا رسوی کردند به کابون دیدن او را خریدار دلبران از تنبیش روز کوشش هس لرزند چون برکه سهدار اگر بوسنگه خارا بر زند تیر به سنگه اندر نشانند تا به سومار نه بر خیره برودل داده محمود دل محمود را خیره میند ار

اما به قول استاد خلیل، عروسی - خلاف قرخی، ایاز را ترنگاشته و این در حالست که فوئی در عصر ایاز و عروسی صد سال بعد از وفات او مینویست. استاد با یاد آوری از حکایت عرض حال پهریز به محمود در حدیقه الحقیقه حکم سنایی ا لتفان و اتحاد محمود را به ایاز در فرستادن او به است سواره "یاورد"

انسان به هر اندازه که عمر دراز و طولانی را پشت سر گذارد باز هم برایش خیلی کوتاه و زودگذر می‌نماید. پیرامون این مطلب هياتی (الکساندر کارباوسکی) و (ی. سمونوف) در کتاب خویش بنام "اورا ق ناخوانده تا ریح" درباره اینکه باید چقدر عمر بسر نماید تحقیقاتی را انجام داده اند.

کاندید اکادمیسین داکتر تاریخ کارباوسکی در این کتاب می‌نویسد:

در "مهابهارت" که یکی از قدیمی ترین داستانهای سرزمین اقیانوس هند است از ماده هياتی که عمر انسان را تا ده هزار سال بلند میبرد سخن رفته است و اما ترکیب آن برای ما هنوز روشن نیست. مورخان یونانی میگویند سفین و ستروان هم در این مورد حکایاتی دارند.

در مآخذهای قدیم چینی هم گونه اسرار آمیزی در این باره سخن گفته شده است. اما سوال اینجاست که تا چه حد این ادعاها می‌توانند جدی تلقی گردند؟

دانشمند فیلسوف قرن وسطی راجر بیکن در اثر خویش بنام "اسرار رازی عمر آورد" است که پاپیوس یکسین آلمانی طی سالیهای زیادی با ریاضت و تلاشهای طاقت فرسا قادر به ساختن یک نوع دار و گردید که با استفاده از آن پنجمین سال عمر پدید و روزگار بسر برد.

در اثر مذکور از شخص که در سال ختلفی بنام لسان چون نیز یادآوری گردیده که در سال ۱۹۳۶ میلادی وفات کرده و بیست چهارمین زن وی بیوه ماند و است این بدان معناست که لسان بیون در سال ۱۶۱۰- پید نه آمده و پس از ۲۶۶ سال عمر چشم از جهان پوشید ما ست.

هیچنان بر بنیاد معلوماتی نهی و هیچ شخصی از اهل هند ۱۸۶ سال عمر پدیده است (۱۷۷۰-۱۹۵۶) (وی در چنان حالت به کالبد تبدیل گردیده و مدت درازی رانه غذا خورد رنه هم آب می نوشید (۰۰)

تقدیر تپس و جی آنقدر هم ممکن است حیرت انگیز نباشد. زیرا تعداد کسانی که از ۱۴۰-۱۴۸ سال عمر پدیده اند هم نیستند. بقول خود تراواز داروی استفاده برده که عمر شرا چند دهه دیگر دراز کرده است.

روانشناسان درک کرده اند که انسان به قبول همان معلوماتی آماده گی نشان میدهد که با عقیده او مطابقت داشته باشد و اگر خلاف آن بود، آنگاه می‌نویسد آنرا رد نماید و با بهانه‌ی برایش بترشد. بدین جهت خواننده گان را مجبور به قبول همانچه گفته آمدیم نخواهیم ساخت و اما می‌خواستیم فکرمولای حظات بدی از دانشمندان بزرگ را در اینجا یاد آور شوم: به گونه مثال عالم شهیر امریکایی فرین که برنده جایزه نوبل است میگوید: "انسان اگر ساختن محرکه ابدیت را مدعی میشود و تاگزیر با موانع طبیعی کاپیات بر میخورد و علی‌الرغم آن در زیست شناسی چنان قانونی که فزای فوری زنده گی افسوس را تصدیق کند و چونند ارد."

به عقیده ویکو پریوسج دانشمند شناخته شده و رئیس اکادمی علوم جمهوری بیلا روسیه شوروی میتوان به ابدیت باورمند بود.

راه های غیر مرئی دراز عمری نیز هستند... "زایی" را بخاطر می - آوری زایی را این سنت هم اکنون نیز در گایتی میان کاهنان "ودو" سرچ است. در این غذای قربانی که او را به زامی می‌بایست تبدیل کنند زهر هلالی عصب تهرتا - داکسون را مخلوط به خورد وی میدهند. در این زهر را از گوشت دندان یک نوع ماهی

اسرار رازی عمر

می‌گیرند.

شخص با استعمال آن جا به جا از خفه گی و نفس تنگی مزمرد: در این حالت روی جلد بدن شخصی تا ملامه کیود و عیشا نر هم سان شیشه منجمد میگرد.

سپس او را به گونه بی زنده کرده و همچون غلام حلقه به گورش بالا می‌فرمان میرانند چه دلهی برای اثبات این مطلب وجود دارد!

در بهار سال ۱۹۸۰ در دهکده ورتراز مرکز پارتسار پرنس شخصی ناشناسی وارد شد و در نزدیک یکی از بناها ایستاد. در این هنگام انژو یلیکا کلاوس او را دیده و فوراً برا درش نترسید بلکه هر چه سال پیش دیده از دنها بسته بود هفاخت. کسانی پس از دفن کردن نترسید و از قبر زدند و حیات دوباره به او دادند او همراه با غلامان دیگر در نیشکزاری واقع شمال جزیره از سر صبح تا شام کار میکرد. مدت بعد او را با آنها کشته شد و غلامان به هر گوشه و کنار پراکنده شدند. کلاوس نیز به دهکده دوست داشتی اش باز گشت.

محققان و پژو هسگران که این حادثه را بررسی و مطالعه می‌نمایند از دهکده ها شاهدند که در هنگام دفن نترسید حضور داشتند پریشها و تحقیقاتی را به عمل آوردند. آنها از دفتر استاد بهارستان بنام البرت شمرتا ری پارتا - پرنس حتی سند را می‌نویسند و کلاوس کورنل

و دفن او را تایید می‌کرد و درهای سند و نفر داکتر مسوول نیز امضاء کرده بودند بدست آوردند.

همین گونه پاد هازامی دیگر هم که وفات آنها به رویت اسناد در دست داشته از جانب پولیس و موسسات مربوط تصدیق شده برخوردار می‌توان کرد.

این گونه حادثه ها صرف در گایتی رخ داده است یا در جا های دیگر هم اصول و از نو زنده شدن میان ساکنان استرالیا و آفریقا و ایالتا نیز معمول و مشهود است.

اساساً عنعنه "زایی" در گایتی در وجود غلامان سیا هموست. داگمه قرن هفده عرض اندام نموده که تا اکنون این سنت بر اصل خود باقیست.

برخی به مرده طوری جانی دهند که یکس از اشخاص بر گزیده شده میان خنک های "ایسلیتکو" به خانه شخصی وفات یافته داخل و در هلوی مرده او در زمین می‌خوابند ایسلیتکو با همان حالت حداقل سه روزه خواب می‌برد. سپس آنها با با هم بیرون میشوند و با صرف شمس بخشی از خاک تصفای گردیده می‌کند:

"اورا کلاخ تویرم به نود خود خواند".
بقیه در صفحه (۸۳)

چراغ نسکس در میدان سرخ



از مجله تایم امریکایی
برگرداننده س. م. کوهن

در او تمام جلوه های زیبا
بی وجود دارد . پشمان موشی
بادر خشن موهای طلا یس
و لب های هوس انگیز با حالت
تحریر صورت به ناتالیا گروزینسای
هژده ساله شمایل خاصی داده
است .

ناتالیا مدل مجله اندری -
نشریه "پرزورق و بزق پورنوگرا-
نیک ویژه" اتحاد شوروی است
که در اپریل سال روان به گونه
بهر رسمی عرض اندام نمود .
اندری یکی از دهها نشریه
نامرغوب ولی پر سر صدایی است
که برای جلب خواننده گان به
همچو شمی و رقابت با دیگران
رداخته است . اینهمه در شرآ-
ظنی صورت میگیرد که کلاسو -
ست به مساله سکس ازادی قابل
شده است .

برخی از این نشریه ها از دید
گاه مطبوعاتی دارای کیفیت
عالیترند . اینک بازار خرید
و فروش ویدیو فلم پورنوگرافیک
محتفل روسی های دلفریب برای
جلب مشتریان ثروتمند شهر
و سایر شب نشینی های بدنام
در مسکو پیداد میکند .

سلیقه ها - بیشتر با در نظر
داشتن سن و سال - در این
مورد فرق میکند . شماری از مردم
با نغرت به سوی همچو پوستر
ها و مجله ها هدیده آنها را
کثیف و هرزه میخوانند اما
تعدادی دیگر ادعا دارند که

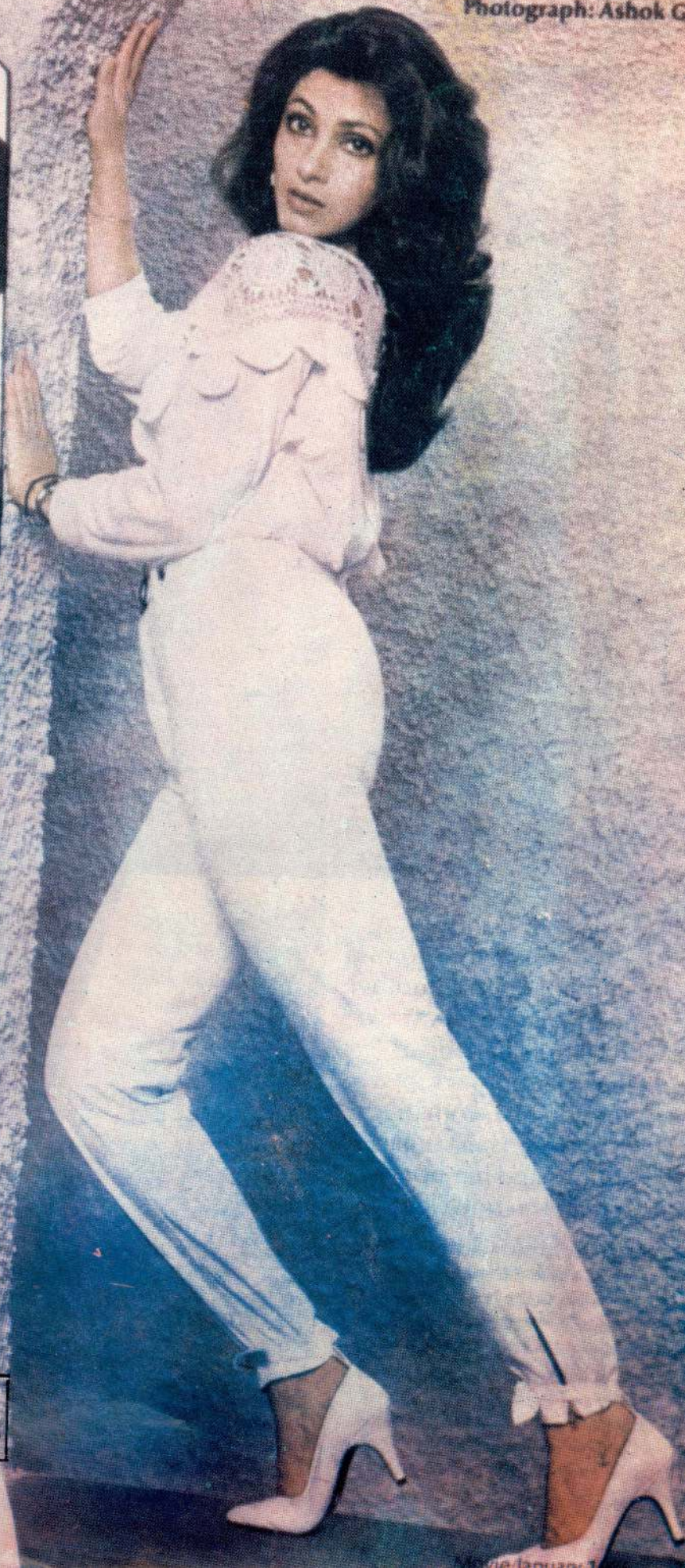
اینها بسیار پدید آمده
استند و باید نمایش داده شوند
یستن از زنان با اشاره به مجله
اندری میگوید : اگر قبلا در باره
سکس آگاهی می داشتم ، امروز
ادم د یگری میبوم کمتر شرمند -
و ک و خجالتی حتی در برابر
شوهرم . مادرم هرگز در این
باره برایم چیزی نگفته بود .
میخائیل گرباچف رئیس
جمهور کشور به خاطر نگرانی
فزاینده مردم شوروی در باره
اشاعه انواع پورنوگرافی و سایر
نشرات سکسی در ماه دسامبر
گذشته برای تعیین مشی
اخلاقی جامعه فرمان مشخص
صادر نمود .

الکسی وینسلی مدیر مسوول
نشریه اندری میگوید که برای
چنگ آماده است وی که هنر
بند حر فوی و عکاس سابقه
دار میباشد از نشریه مذکور به
مثابه محصول فشار و خفقان -
جنسی دفاع نموده و روی این
نکته پافشاری مینماید که اندری
برای خواننده گان خود تصاویر
زیبا را " نه با قیاحت " قصه
های کمتر شنیده کارتونهای
هجوی سیاسی و هنری را عرضه
میدارد و در نظر است تا

حد از این مقالاتی در باره
نیشن و سورت و مسایل جاری
نیز به ان افزود گردد و به این
ترتیب اندری شرم اوریست .
مدل هاییکه در شمار نخست
در برابر کمره ظاهر شدند
انواع فحش ها و بد برخوردیها را
تحمل کردند .

به هر عزت پورنوگرافی
رفیق یا غلیظ به معنی پول
است . ناشر اندری میگوید که
اولین چاپ مجله را
۱۳۵۶۰۰۰ نسخه به قیمت
فی شماره شش دالر بید رنگه
پایان یافت . و در بازار سهام
تا ۲۸ دالر نیز به فروش رسید .
در کشوری که معاش او بسط
ماها نه ۲۲۵ دالر است - فرو
سند گان مجله اندری میتوانند
روز ۸۴ دالر به دست آورند .
هدف نامه تجاری " تجارت "
گزارش داده است که تنها سود
کاپی فلمهای ویدیویی سکس
در مسکو تا چهار میلیون دالر
- ریک ماه میرسد .
آیا پورنوگرافی حقیقتا به
معنی پول است ؟ یا بمفهوم

ارسای لذاتی که سالها قسرت
غن بوده است ؟
جامعه شوروی باید راجد -
ید ولی طولانی را بنیاید تا
همچو محصولات در ان به
حیث نورم پذیرفته شود .
کلاسوست عقاید جدید را -
پوشکش نموده است . اما باور -
های کهن سخت جانند .
خانمی در صحبت تلو یزونی
اش گفت : در رابطه با اخلا -
قیات در اتحاد شوروی بایسد
بگویم که ماسک نداریم
واضح است که این خانم اندری
نمیخواند .



د مہل کپاد یہ فرح و مند کی سے ہنرمند سہنای
ہند شرح مربوط راد صفحہ (۱۳) پخوانید



جنگ ها و ستگري ها همواره قربانيان زيادي بر -
زمين خدا بجايمانند ه از آن روزگار كه جنگيز و تيمور
سكند رو ناپليون و هتلر لشكر كشيده و سوزمين هارا در
زير پا كرد تاكون قرياد مليون ها استخوان شكسته
زن و مرد و پير و كوذك خامو نر نشده است اينك جنگ
خليج نيز به دنبايل خود ترازيدي بزرگ انساني را در
تاريخ بشريت بر جاگذاشت.

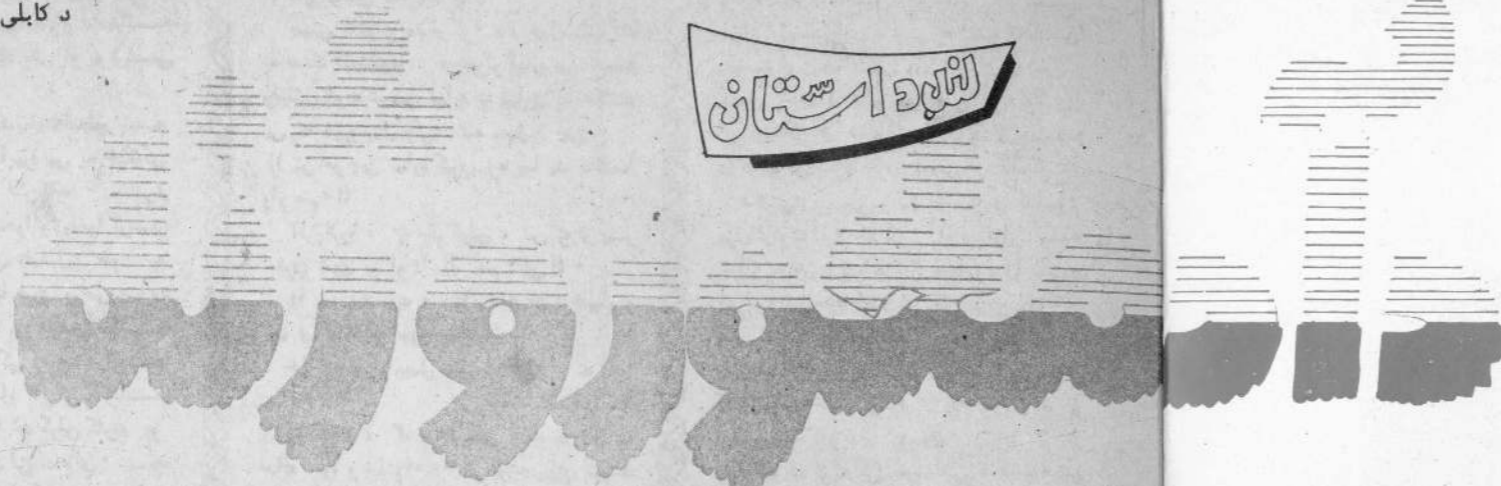
مهلوي تنها مهاجر كرد كه روزانه صرقتا پنج تا ده
هزار شان بخاطر گرسنگي و بيماري قرباني مي شدند
در زمين بزرگ خدا چنين آواره شدند كه در تصوير ها
شا اين مهاجرت عظيم قرن را با قرباني مي مانند آن
مي بينيد *

زمانيكه ما اين تصوير را مي ديديم به ياد آورديم
صد ها هزار مهاجر افغاني را كه آيا چگونگي زنده گي
دارند و ملت خويش را كه بيخ از سيزده سال است در
آتش جنگ مي سوزند شايد تصويرهاي افغاني كه پسا
ثبت نشده يا بد ستر مي مانند اندوه بزرگتر از بيش
براي ما داشته باشد چرا كه از ريشه و خون واستخوان
خود مايند و باز اين تصوير اندوه بزرگي دارد چرا كه
بشي آدم اعصابي بكد بگرداند *



د کابلې والا ژباړه
د اسلام سپشاګرۍ راوهليکنه

لشکر د افغانستان



بابو ولی ماته غوږ ته نيسې او ارايه خپل
خوب نګړې ؟
څنگه ته غواړې چې دخپل ګران نېکا ري
پلار زړه ورتوب ووينې ؟ يوه پيشو به هم
نېکا نګړې .

کاناکارا خو له خپل نېايه راکوز شو او وېس
وېل :

ا غلى شه ، يو يادون وړنې وروسته
به زېرې ووينې .

چېش بابو به خپل پلاريسې رهې شو
اودکيسا واراو له پوستن سره سم پيسې
د تېرې شپې توله کيسه وکره ، خو سپره
له دې هم کيسا واراو له رېشخند څخه ډکې
خبرې کولې .

کاناکارا جو چېمه وکره چې :

((خوله وتره او رېشخند مه وهه . . .))

چېش بابو او رامو لو دواړو وځنډل .

((په ياد ولره و هېمه تر زېرې پورته
هم و به سې . . . په پاي کې مړ کړم .))

داخبره کاناکارا خو وکره او تشناب ته ننوته
رامو لو خپل بادار ته په خندا وويل چې :

((صاحبه ، هغه نوره به تشکو هغه
تند خوږه سړې دې ، که چېرې تاسې دواړه
رډه د کو چنوالې ملګرې نه واي ، له دې
خندا ووسره به مې وژلې وای .))

کاناکارا خو کله چې خپل مخ اولاس پرېر
پسمنغل نو رامو لو ته مې وويل چې له پرې
خبرې پرېزده او کيسا واراو ته تهره ورکړه .

کله چې کاناکارا جو بيا څنگه ته دننوتلو
تبارې نيوه ، کيسا واراو دورځنيو و تايېسو
د يادو لو په توګه پير لور او زوويل چې :

((يوون پر وخت شې ، نن بيا هماغه شې))

د دې خبرې په کولو سره نو او له کاناکارا
لسعا پاته واړوې

چېش بابو ته هم سا ايستل ګران وو .
د تېزو کړسېار خوت اوداسې نېکا رسېده
چې که اګې کيم خناور رادان وي .
غوږيس لا پيسې نا ارايه شو او رسې پيسې
کډوله .

بېه دقيته - دوه دقيتې - پينځه دقيتې
کاناکارا جو له خپل تويک سره ګراناست
وو او غوږيس نېولې وو . يوه پيسې هم لست
شه لري له دې څخه په خپلو پيل وکړ .
دوه سوزګيان دغوږيسې خوا ته راغلل اود
غوږيسې په ليدو سره مې مند و واخېست
او ولاړل . کاناکارا جو ونشوای کړاي چې
سوزګيان ووينې ، خو هغوي مې له زغ
څخه وپېژندل . هغه نا اعيده شو تويک
مې په نيمه کېښود خپلې خولې پيسې
پاکې کړې اوله نمانه سره مې وويل :

په زېرې څه شوي يو چې غوږنده ؟

ايا هغه خپله لاره پرېښوده او په بله
لاره ولاړ ؟ بېرته به راوګرځم ؟ ايا
زېرې دوي په بوي وپېژندل او همان پيسې
ورک کړ ؟ څه وشو ؟

په څنگل کې د مساپرانو د خوښ ترڅنگه
يوه پيسې خپل ، خو د زېرې په هکله هېڅ
خبره هم نه وه .

کاناکارا خو هم په تنګ شوي وو خو دا
هغه وخت وو چې دخپل زورې د زويناسې
په حال کې وو .

کيسا واراو او مړ دووې رامو لو د مساپرانو
نوله خوښ څخه د زين خوا ته راغلل . هغوي
مړ شوي زېرې ونه ليد او غوږيس په خپل
لغاي کې تېرې وو .

کيسا واراو په خندا سره هغو ي ته
وويل چې :

((پرېزده کاناکارا جو ! شا په ناتوانسې
کې يو بله ورځ هم زياته شوه او څه چېش

آدمخور زېرې چې پينځه تنه مې سړي
او نورې مې حساب وژلې وو ، له خپله نېايه
په خو ځمېدو وو . کاناکارا جو په يوه کوټه
کې چې په څنگله کې وه له لسو ورځو را پدې
خوايس د زېرې د وژلو لپاره مړچل نېولسې
وه او په څنگله کې به د پخوا او اېخوا ګرځېده .
ده به د زېرې د پېنو پلونه په هر لوري کسې
لېدل ، خو زېرې به د مړچل خوا ته نه راسته
زېرې دا ښه ګيله چې پر غوږيس باندي
حمله وکړي .

نياسې چې زېرې لس يا پينځلس دقيتې
وروسته راشي او دا څنگه چې پخوايسې ده
چار چاپېره د پېنو پلونه لېدلې وه . کله
نا کا راجو له نمانه سره نکر کاچه چې اوس
په زېرې راشي او دې به پرې يرغل وکړي
او مړ به مې کړي . کيچ به دې له مړ شوي
آدمخور سره يو نېاي په نيار کې وي . د
برياليتوب چاپېره ، عکسونه ستاينلېکونه
او دا سې نوره مې به برخه شې .

دده سترګو له تيارې سره عادت درلود
او د شپې په ګرد څنه فضا کې به مې هر شې
لېدل . د شپې له درې بجو څخه تېرې
شوي وي . پوي - پايه کوم پېنو نور وپېژندل
کانونه خبر درې ورکړ چې تراوسه لاهم
هرڅه نه دي سم شوي .

ګرد او غبار له غونډې څخه چاپېروو
او د زېرې نوره غار له نژدې څخه اورېدل
کېده .

چېش بابو په خپل لغاي کې ونيوېد او
کاناکارا جو دخپل تويک تېد ووايه او تيا
ري مې ونيو . داسې نېکا ريده چې د آد
مخور غوږ هار دې ته د تيارسې قېمانده
ورکړي وي ؛ خود زېرې له غوږه هار سره
سم دغوږيس غوږونه هم څک شول او پيسې
زور زور مې نفس ايسته .

ننه شپه تېره وه . د سپوږمې ژبه ګونه
ورو ورو ، و بېده اود امر په نمانده شخړو
کې دغوږند يو سرته ګرد جن برېښېده .
هله کاناکارا جو او زېرې مې چېش
با يو له خپلو تويکو سره په مړچل کې نا
ست وو او انتظار مې کيښ چې ګوندي زېرې
به په تياره کې د بوټو له منځه راوېسې
خو قدمه وړاندي دوي پر غوږيس د زېرې
د شلمې په توګه تېرې وو او سپين حيوان
حتي په تياره کې له ورايه نېکا ريده . غوږيس
مې پروا پرېوت وو او خپل شخړند مې ، ا هه
کله به چې ياد لګېده نو د هغه بدن به مې
پېژند او په دې ګراره کړاړی کې به يوازې
د هغه خوت هندارنگه کونګان هم دخوراک
ديدا کولو لپاره له خپلو نمانو څخه الوتې
وو .

چېش بابو د سره له لاسه په تنګ شوي
ووه خو کاناکارا جو پونه نېکا ري وو . د
ده په هېڅ کله هغه شورما شور چې چېش
با يو به د سره له لاسه کاوه ، نه خونېده .
د هغه شو مېن ساعت د شپې دويمې مېن
نيودلې چې ناسره په څنگل کې دکوم نمان
ور چېش خبرې شوي . سدلاسه وحشې
پسو نو په رېښارو پيل وکړ او په ټوله دره کې
مې ناري خبرې شوي . د دې له څنگه
پېنو ګانې هم وډاړې شوي ، په چېسو
مې پيل وکړ او دوتو له يوه پناخ څخه سه
مې بل پناخ ته ځمرونه وهل .

زېرې له خپله نېايه و خو ځمېد او په نور
و حيواناتو چې د زېرې پوي ولګېد نسود
نمان دغوږندي ساتو لو په خاطر مېښدې
وهلې . غوږيس هم په خپل لغاي وډېرېده .
زور کې مې وهلې او رسې مې کډوله .
کاناکارا جو دخپل تويک ګېټ راکښ
کړ او په خپل زېرې مې غږ وکړ .



جو سره پرمهاني وځندل
 ((کاناکاراجو)) دکوتی په دالان کس
 ودرید او تویک یې هم په لاس کي نیولسی
 وو. گرد او غبار لري شوي وو او دښنگه
 خپوانه یې کتل. د ښنگه ونی او بوتی
 ټول شته برېښدل.
 کاناکارا جو د هغه بدبخت معنایو په
 هکله چې د کلی چار چاپیره یې په خلکو کي
 د ارمځ ته راوړي وو، فکر کاوه. یوه ورځ
 کله چې په ښنگه کي د پخوا او اخوا گریږده،
 د زمري د پښو پلونه یې ولیدل، خو په
 غوږ پلو نو باندي دوه یا درې ورځي تیري
 شوي وي. یوه بوتی ته یې نژدې داسی
 نښانی ولیدلی چې کواکي زمري به اوسه
 ښیلي وي. ده په خپل کار کي لازمه
 تجربه درلوده او دا څه گران کار نه وو
 چې دې به یزي پوهیدلی نه وای. یوه
 ورځ د یوه سوري په خوله کي ودرید او
 غوږ یې ونیو. داسی یې گمان وکړ چې
 کواکي دننه په زمري پکي وي. سوری ته یې
 یوه تپزه ورواچوله چې که چیري زمري دېا-
 ندي راووسی، خو د زمري پرمهاني دوه غر-
 سان له سوري څخه باندي وتل. د پښی
 پر شاسی دوه بچیمان کلک نشتی وو. نر
 خرس د شاپه پښو ودرید او په چمخو
 یې پیل وکړ. کاناکارا جو ودرید او خپل
 تویک یې ورته ونیو. خرس هم ودرید او په
 شاو لار. لمر به تودید ورو او کاناکارا جو
 هم وزي شوي وو. دی بیرته هڅی کونیه
 کي ته ولاړ چې تقریبا تم پیل ورڅخه لري
 وه. نابیره ودرید او د پښو پلونه ولیدل.
 هوسه دا د زمري د پښو پلونه وو او دا-
 سی ښکاره ده چې کواکي معوان زمري
 دې. نر یې په دویکو شو او د پلو په نر-
 لوی پیل وکړ. په دې ډول کوهه کس
 ته ورسید او په حیرانتیا سره یې ولیدل
 چې زمري له دیوال څخه څیز وهلې دي.
 د څیز په وخت کي د زمري د شا د پښو پلونه
 واخسته او په دې هکله یې له معانه سره
 فکر کاوه.
 دکوتی دروازې پوري وه. په کوتی کس
 دننه چمتی بابو، رامو لو او کساوارا و تپلی
 کولی. ده د زمري د پښو پلونه تعقیبول،
 هغه په خپلو سترگو د زمري د پښو لاندې
 شوي پلونه دکوتی په برنده کي ولیدل.
 ده غوښتل چې نورو ته وژغري او د زمري
 د پښو پلونه ورونیسی؛ خودا کار یې
 ونکړ. سترگي یې پټې کړې او له
 برېښي هڅه یې گام واچاوه. په دې وخت
 کي یې په زړه کیم فی ولگیده او زړه یې
 گریږي شوه؛ خوده نابیره په منده پیل
 وکړ او پلونه یې شارل. دلای له منځه یې

شاته، هلته یې کوهه کي وه. مکمل
 په خوشحالی سره بیرته کوهه کي ته راوگرځید
 او دروازې یې ټک ټک کړه.
 چمتی بابو ورځلاړ کړ. ده خپل تویک
 په ښنگه کښیښود، د خړلو لپاره یې څه
 وغښتل او د شپسې لپاره د تباري په هکله
 یې په خبرو پیل وکړ. ده وویل چې:
 ((ترڅو چې تباره کيزي زه پیا پد دلته
 واوسم.))
 ((پلاره، زه نشم کولی، نن و ډیر
 ستړي شوي يم او تاسره نشم تللی.))
 ((ښه ده زړه، زه په هغه د خپرو
 گردې له معانه سره وساتم.))
 خو کساوارا وویل چې: ((نه، نه و
 نه.))
 ((گران، که مړم شې، زه به دې له
 معانه سره وساتم. تر اوسه پوري ته
 د ښنگو او غریو د لوزي شاعري، نن شپه
 په زما شعر تا ولېږوي.))
 کاناکارا جو هڅه وکړه چې خوبا ولسی
 شي؛ خو د ورو احساساتی وو چې ویسی
 نشوای کړای. رامو لو تباري تپه، خراغ،
 د او بو بوتل او داسی څه کس
 کي کښیښود. تویک یې پیل وکړ
 سونه یې په کتار وږه کي سره بربر
 چمتی بابو خپل پلار ته ور پالمهتوب هیله
 وکړه او کساوارا و تویک په لاس کي واخست
 او تر مخ شو.
 کاناکارا جو څه څه ور په یاد شول او له
 را مو لو څخه یې پوښتنه وکړه چې چاره یې
 په یکس کي اچولی که نه؟ رامو لو پښه و-
 غوښته او بیرته کوشی ته ولاړ. کاناکارا جو
 دغوا یې رسی چمتی بابو ته ورکړه او رامو-
 لو یې ورځي. کله چې رامو لو له چري سره
 له کوتی راووت، کاناکارا جو څه ورته وویل
 خورا مو لو په عوای کي ورته وویل چې:
 ((هو صاحب، زه به وښی واوسم.))
 کاناکارا جو او کساوارا و پاکلی معای ته
 ورسیدل. راجو غوښی په هغه معای وتاره
 چې هغه پله شپه یې ترلې وو. همدارنگه
 له کساوارا سره یې مرسته وکړه چې په
 ونه باندي وڅیژي. په پای کي د پخپله
 هڅه وکړه چې پسرچله کي معان معای
 په معای کړي. کاناکارا جو غوا یې ته شنه
 واښه ورواچول او رسی یې وکله چې کلکه
 ده او که نه ترڅو غوښی معان خوشی نکړي
 وروسته له دې چې پر دغو تو لو یې پناور
 راغی، دې هم مړچلی ته وځوت. د زمري-
 چلی پر سر یې غو د ونسی شنی خانگیسی
 واچولی او داسی گمان هم نکیده چې
 کواکي دله به هم څوک وي او که نه. په
 پای کي ده تویک ډک کړ او د ښمن راتلو ته
 سترگی په لاره شوه.

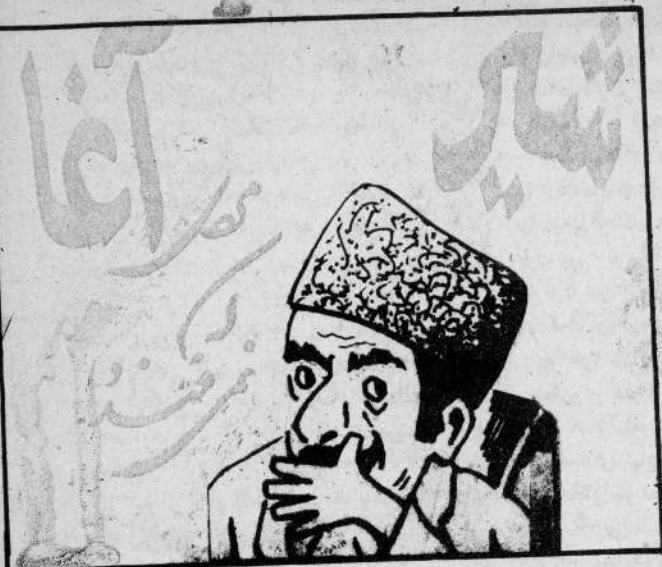
تباره په خیریدووه او بو خو شپسې مرسته
 سپوزی داسمان په ختمو څرخه کس
 ښکاره شوه. د گوزن او وحشی گام ویش
 چمتی او بو غاري د شپسې په تباره کس
 د پخوا او پخوا معنی وي. دوی له مور-
 جمل څخه د سپوزی په زنا کي کولای
 شو کوهه کي او هغه غمخوارانه چس
 د کوهه کي شاته وه، وویسی.
 د شپسې لاس یې وې؛ خو دوی کوم
 بریا له تویک تر لاسه نکړ. او ریلکمان په
 سگلو ته هری خواته تلل مخاوری او دوی
 تر لاسه سیمه په خپل لمان کي پیچله. د
 غوا یې د لکی څښ څښ چې غوماشی په
 یې شول له وراه اوږدل کیده. نابیره
 کاناکارا جو څه حس کړل. لکه چې شپز م
 حس یې په کار پیل کړي وي.
 هلته له کوهه کي سره سېس په غښدو شو.
 ده غوا یې ته وکتل. غوا یې هم دکوتی-
 کي په لور کښل او نورو نورو ساین کښل.
 دکوتی کي ورځلاړی وه او دالان د
 خراغ په زنا روښانه معلو میده.
 کساوارا و د کاناکارا جو په غزل کس
 وپښتد چې: ((وریجا خلاصی کسری دی؟))
 ((شای رامو لو یې.))
 ((په ښه شپه کي؟ دغه لپاره؟))
 ماته تپوه راوړی.
 ((ښه؟))
 کاناکارا جو د کساوارا و سر خپل لمان ته
 را نژدی کړ او په غوږ کي یې څه ورته وویل.
 سېس غل او خراغ را نژدی کیده. په
 تکوخت کي نابیره دکساوارا و له خولسی
 چمخه ورته چې:
 ((ډیر ژمیل یې! څه هیخ انسان ته یې
 ته شيطان یې، تا غو ښتل چې خواره کي
 رامو لو د زمري په خوله کي ورکړي. رامو لو ته
 ور چمخه کړه چې بیرته وگرځی.)) د
 خبري یې د لپونې په شان کولی. کسا-
 وار خوله خلاصه کړه او چمتی یې وکړي
 چې: ((رامو لو... بیرته وگرځه...
 بیرته وگرځه... رامو لو زمري به دې
 وڅیژي.))
 او کاناکارا جو یې په لاس خوله ورته کړه.
 ((دخداي لپاره! خومره ډیر ونکی ده!
 تابه دروغو داسی وپلی چې کواکي سردی
 خوزیزي او رامو لو ته دې وپلی چې دلته
 تمه درته راوړي ترڅو یې د زمري خوراک
 کړي! ته خومره ځاین یې! رامو لو
 خومره پوښه خد شکار وو. تا څنگه په پیر-
 حس سره د یوه سړي د وژلو پلان طرح کړي
 وو چې په صداقت یې شا خدمت کاوو.))
 کساوارا و! خبري له زړا سره پرمهاني
 کولی؟ خو کاناکارا جو غلی وو. دکساوارا و
 سترگی پلمدی او ورو ورو غلی شو؛ خوشلی

یې پهلې.
 کاناکارا راجو له ونی څخه را کښت شواو له
 کساوارا و سره یې هم په کوزیدو کي مرسته
 وکړه او ورته یې وپیل.
 ((په سیریزه، کرسنه لار شه آرام
 وکړه او هرڅه دی چې لیدلی دي هر یې
 زړه. دا خبره په یاد ولره چې ته او ستا
 کوره نی زما په پسر ویند کوي. حتی چمتی
 بابوته هم دا خبره ونکړي. زه زمري لپوم.))
 کساوارا و ورته وویل چې: ((هو ولاړ
 شه او خوار کوشی را مو لو چې ستا لپاره
 مړ شو، ولتپه. زمري مړ کړه او دیوه
 لوی ښکاری په توگه معان خا کوهه ورو-
 بیژنه.))
 ((کساوارا و او کاناکارا جو خپل تویک
 پردي را واپارو.
 ((اوه! هغه غاري ما وژني... وویسی
 وژنه. دا لومړي پیل ندې... رامو لو
 ... رامو لو... ته ددی نانسانه
 د لاس ښکار شوي.)) او کساوارا و
 دکوهه کي په لار د لپونې په شان خوله
 واخسته.
 کاناکارا جو هغه معای ته ولاړ کوم چې
 زمري پر رامو لو باندي ورتوب کړي وو.
 چات شوي خراغ تو تی هری خواته پرتی وي.
 شا او خواته بو تی ټول تر پښو لاندي شوي
 وو. د زمري د پښو نښی پرمخک لیدل
 کیدی.
 داسی نښی نښانی لیدل کیدی چې
 کواکي کوم سړي له معنای سره جکه کسری
 وي. د تعقی لو یې هلته پروت وو.
 بو تو په سر پخوا د پخوا د لغو نه ښکاره ل
 کاناکارا جو پر هغو لاس مواهه چې پسر-
 پیناک وه. دې په دې یوه شو چې هغه
 ونی دې.
 ده درامو لو په هکله فکر وکړ ټول معان
 یې وپښتد او یاسی د لپولو کاره ادامه
 ورکړه. ده د زمري د پښو پیل ونیو. د
 معکی په سردو خطو ته معلو میدل؛ لکه
 چې کوم شی کش شوي وي. د زمري د پښو
 پلونه د دروند شنی د کتو و لو له کبله
 زور زور ښکاره پیل. داسی گمان کیده چې
 زمري به ښکار تر ستونی نیولی او کش کړي
 به یې وي. دلای په اوږدو کي د بو تو په
 کښته ښاخو نو باندي د پښو شاخکی معلو-
 میدل.
 دې مخ په وړاندي تی او تویک یې ډک
 کړي په لاس کي نیولی وو ترڅو د هر یې
 واقعی لپاره تبار واوسی. مرض له خپلو
 معا لو څخه الوتی. زمري هم د تگ لاره
 بدله کړي و او د لغی لرونکو بو تو منځ
 ته تللی وو. له دې کبله چې لپاره تنگه

وه، په هغه معای کي چې زمري له معانو
 سره مخامخ شوي بو نو له ډیر زور څخه یې
 کار اخستی وه. په دې توگه د ښادام
 وښتان او د پستو کي تو تی له وراه ښکا-
 رېدی.
 دغو نلوي لاندي معای کي د پښو حوض
 وو. هغه وخت چې زمري دغه معای ته
 رسیدلی و ښای ډیر د سترتیا احساس یې
 کړي وي. نوی ښکار په ښنگه غیر معلو
 وو او وروسته یې له کوم پیل معای څخه
 په خوله کي نیولی وو.
 داسی ښکاره ده چې د اهرس ښکار کړي
 حیدان د کتو لو په معای په خپله شاپولسی
 وي. همدارنگه پر غونډي باندي د ختلو
 په وخت کي تپزي سره لري شوي وي.
 کاناکارا جو دغه نښی نښانی تعقیب کړي.
 لکه څنگه چې دې تویک په لاس په غونډي
 باندي ورو ورو را روان وو نو یې معان خو-
 لی شوي وو. وروسته له یوه لارو هڅی
 څخه یېا وپلی تر سترگو شوي. په یوه معای
 کي د خرس د پښو پلونه معلو میدل او دا-
 سی گمان کیده چې د پښو په یوه پسی به
 تر کوهه معایه تللی وي، خو یېا پښیمان-
 شوي وو.
 تاکته غره و او لمر سړي سوزاوه. کانا-
 کارا جو وزي اوستړي شوي وو او په سختی
 سره یې تگ کاوه. دې پر دویونده مو-
 باندي پورته شوي وه او بیا کښته دري ته
 رافلی وو. هلته په ونه کي یو کارگه ناست
 وه او په لور اوازی چې یې پهلې ده.
 اواز په تو له دره کي انگارې خبري کړي وي
 کاناکارا جو داسی گمان کاوه چې ښای دا
 ناري او چمتی به په څیړوس یې وه.
 یوه شپه وروسته هغه تپو سان ولیدل
 چې خپل ورو نه یې نیورول او کله چې
 ونی ته ورنژدی شو یو سبل لمان په پسر
 غز سره والو تل. کاناکارا جو په ونی تکه وکړه
 او د یوه بو تی خواته یې کښل. دده سترگی
 نمسی پتی او نمسی زنی وي. هلته یې یو وژلی
 سړي ولید چې لوخ پروت وو. مع یې پړي
 خواته اړولی وو او نماسی خورل شوي وو.
 کولس یې ټولی راتلی او پړي خواته پرتی
 وي؛ خو کاناکارا جو داحزمت نه درلود
 چې د رامو لو مړي ته په خیر سره وگوري.
 نابیره یې تپه په رگو نو ورنښته او په ستر-
 دیدو یې پیل وکړ.
 ښای چې زمري به وروسته له هغه
 چې نماسی یې خورلی وي د او بو څښلو
 لپاره کوم خواته تللی وي، خو ښای چې
 مخکی له ماښاه بیرته راشی او نماسی نور
 یې هم وڅیړي نو لازمه ده چې وخت ضایع
 نشی. کاناکارا جو چار چاپیره وکتل. د
 پتیدو لپاره کوم معای ته وه. هغه ونه چې

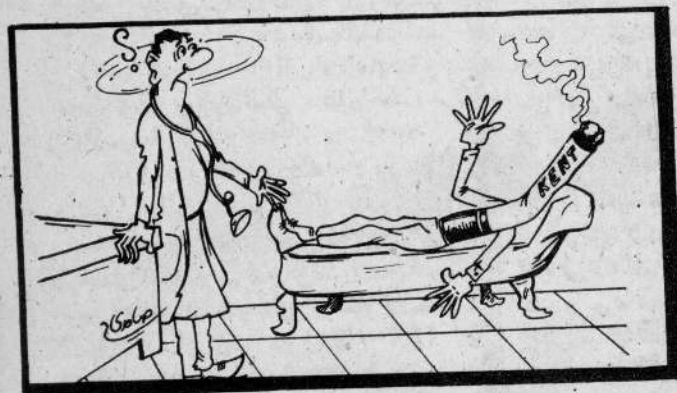
مړي ته نژدې ولاړه وه، وچه شوي وه او
 پانی یې نه درلودی؛ خو هلته تقریبا
 لس یا دولس متره لري یوه بله ونه ولاړه وه.
 دا ونه ډیر جگه ته وه نو ښکته په هڅی کس
 ناستی ده دغان لپاره خوندي نه گانسه
 زمري کولای شوای چې په اسانی سره هر
 څوک چې هلته ناست وي ورتوب کړي.
 کاناکارا جو د یوه غټ بو تی لاندي پست
 شو او دا پیل یې معان لپاره ضایع
 وکان. ده د ناستی معای په پښه باندي
 پاک کړ او کښناست. هغه بیا یو څه
 ښاخونه او گاهي په سرواچولی تر څو
 ښه پت شي.
 معان او داسی نور حشرات په مړي
 باندي لگا وه او تیري تاویدل او مړي
 پړي په اسانی سره سپوزی رانه. تپو سانو
 چې ولیدل څوک نشته نور کښته شول او په
 خړلو یې پیل وکړ. هر کله به یې چې په
 مړي باندي حمله کوله، ټوله شاوخوا به
 پړي ونیوله. کار گانو په هوا کي انتظار
 ایسته چې تر څو وگوري چې څه ور پښ نشی
 خو نابیره د یوه لوی معنای تر غوږ و شو
 او کاناکارا جو خپل معان تبار تر او معسر
 شو. معنای نژدې وو. مخامخ بو تی نیوریدل
 یو بد رنگه غټ سرا ښکاره شو، د خړه
 په شان غوږونه او بیر لکی. د سېس په
 شان یې پړي ایسته او معان یې مړي ته را-
 ورساوه. کله چې یې معان مړي ته را ورساوه
 تپو سان والو تل. هر څو سره به چې وخت
 تپیده داسی برېښده چې کواکي د مړي
 غوښی به وخورل شي. کاناکارا جو خپل
 لاسو ټکاوه او یوه تپزه یې لري ا رتاو کړه
 یواري کاناکارا جو وو چې په معان ته پوهیده
 وروسته له دې چې بد رنگه معنای ولاړه دي
 بیرته په خپل معای کښناست. په دې وخت
 کي څه نا څه لس متره لري د یوه بو تی سر-
 شاخه تر سترگو شدل.
 ده شتو سترگو په پرحمی سره ده ته کتل
 آد خور!
 پوره هغه وخت چې کاناکارا جو یې سوچ
 کړي وه په خپلو سترگو یې ولید. د تالاندي
 په شان وڅیړیده او د برق په شان یې وریا-
 ندې پریغل وکړ. د زمري غوږهار او د تویک
 ډیر سره یو معای انگارې خبري کړي. زمري
 لایه تویک و چې کولی یې زامه ورماته کړه.
 ولوید او د کاناکارا جو تویک له لاسه وڅوړ.
 معیه وپښتی خواته یې منده کړه او خپل تویک
 یې بیرته په لاس کي واخست؛ خو زخمی
 شوي زمري په ټول لپو نتویه سره پړي پریغل
 وکړ. دې پر مخی ولوید او زمري په خپله
 ښجانه باندي کلک مواهه. دده پو سترگی
 پاتې په (۸۴) مخ کي

از سال : فخرنده (پاراسته)
تفلم صفت بازدم لبه زبون



چیزی نمیکنم زیرا سرتیغ کلب
بوکس دختران است .
معلم اخلاق : کسی که دختر
خود را در وضو من صد نمره -
مهد هد .
معلم الجبر : کسی که بالاخره جذر
داماد را میکشد .
معلم بهلولوی : کسی که برای عیا -
فتن داماد از میکروسکوب استقا -
ده میکند .

معلم جغرافیه : کسی که حدود
ایرانه عرض البلد و طول البلد
منزل داماد را دقیقه میدا -
تند .
معلم تاریخ : کسی که در تمام
ادوات تاریخ داماد را آزار داده
است .
معلم کیمیا : بهترین کلمت بین
روابط (شوهر و خانم) .
معلم سهرت : من در مورد ش -



شیرآغا ورزش میکند

شیرآغا اخیراً شد پدا به ورزش صبحانه عادت کرده و درین روزها
همسایه هایش متوجه است که او با آدمهای همسن و سالش که بیشتر
شان شک های برآمده و قد ها پنجه دارند به روی کانگریت ها و در
اطراف سرك های قهر اول به دوش پر نهخته بعد هم ادمان آزاد میکند
یاد آن وقت ها به خیر که کفته المپیک لباس های آزاد و کرجی های
مستحج برای صاحبان مقام و منزلت میفرستاد اما درد و رانی که شیرآغا
هم کم و بیش خود را از مستحقین میشارد این امکانات کم شده اند
ولسی به راستی شیرآغا چرا ورزش میکند یکی این که به خاطر صحت
شان میکند حرف دیگر است



ولی به راستی شیرآغا چرا ورزش میکند این سوال جالب است آدمها
به خاطر آرزو های مختلف ورزش میکنند یکی این که به خاطر صحت
شان ولی بعضی ها به خاطر نامور شدن و شهرت یافتن و بعضی
ها به خاطر رخاچ رفتن و بعضی ها به خاطر لذت کردن حرفها
و بعضی ها حتی به خاطر عاشق شدن به ورزش روی میاورند و فکر
نکنند شیرآغا رهن پس پهری دلش میخواهد عاشقی کند و گرچه
این کار هم به او میاید اما از قدیم ها گفته اند که عاشق را شرط
تنها ناله و فریاد نیست تا کسی از جان شریک نگردد فرهاد نیست .
پس بالاخره شیرآغا چه میخواهد ؟ چندان علاقه ندارد که شک پیش
برآمده اش را "پا و گند چرا که ارمعتقد است اگر انسان به یک غوری مهنر
میکند به پهنر اسه یک غوری رهنرزی نهنر رشکمش داشته باشد اما
صرف حساب این است که شیرآغا میخواهد رکس "تیره کردن در
فد راسهونی برای رهنس شدن خ - و در ا کاندید کند در رهن روزها با زار
رفتن روی فد راسهونی ها به رخاچ خلی گرام است اگر چنهن ه - و
شما حدس بزنند که شیرآغا رهن سفر از کدام مدارک نمنعمه رایسه دست
خواهد آورد .



بلکس از همین کار پشیمان شده ام ، در هر جا که سرا میروند فقط بکنی دیگر کسی برای گفتن یافت نمیشود بخلاف در مورد کارهای نویسنده کسی من شروع میکنند .

چند روز پیش یکی از همصفا ن دوره مکتب راد رها رو "بغل-کشی" ده افغانان دیدم ، همان راهروی که اگر د و نغها- هم ملاقی با استاد شده صحبت کنند و تمام راهرو مثل سرکی که ترافیک نداشته باشد و موترها متوقف گردند و آدمها ایستاده و متوقف میشوند . بلی همین که سلام علیکی کردیم ، شروع کرد : چطور رستی همراي نوشته هایت خدا نزننت ، یادت اس همو - طنزه که راجع به سات کهمانو - شته کده بودی ، هیچ یادم - نمیره :

در ساعت کهمانرکه همه چون خزان میشود حتی چشمهای اولنمره به گریان میشود .

اوه که هموروز اوره که خواندی ، معلم صاحب کهمانره چطور تا نهمر کده بود ، یا که پالوفیل مسره

تاریخچه

نوشته بلقیس بسمل

گفته بودی :

دل کریمه ، همچو پوش کتاب نجیبه ویران میشود .

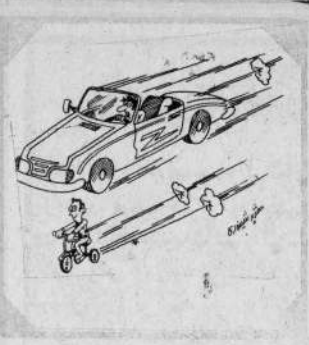
... و خاطره های دیگر که حتی یکی آن هم در ذهن نبود و او در همان بیرو با یاد آوری کرد تا بالاخره خود را نجات داد .

همین قسم ، چند روز پیش در حالی که در سرورس به جای نگران ، من پایدان چسی بودم و بالای یک پایستاده ، دیدم در میان بیرو رار راهرو ، سرور کله دوست دیگر پیدا شد و همان ضرب المثل صدق کرد که "بیز در حال جان کندن ، قصاب

درم چپو" او شروع کرد : او- هر تو (سلام ، چطور رستی) ؟ او- ازین که صدایش تا گوشم نمیرسد ، چرخ زد (... و لا اوروز یک چمیز که از توده سپارون خواندم ، گمشکو بلاستی به موکم بلا نیفام چطوره فکرت ایطو چه زامیگرده ؟ بگونی (چطو مایه ؟

اول قلمه موگری ، یاد ازوده - کلمت آمده مروه و تونوشته کده مبري یا اول کلمته فکرمکشی و یاد ازو . قلم و قافذه مگبری و نوشته مگشی ؟ ... و من در حالی که دستهایم سستی میکرد و هر لحظه خطر افتادن تهدیدم میکرد ، سرم نوز کچ شد و حیران ماندم چسی بگویم تا او نرنجد و نگوید که مغرور شده ام . به هر صورت ، روز - دیگر در حالی که از عجله زیناد مودویدم ، دوست دیگر پیشتر- ویم آمد و گفت : اوهو سلام ، چطور رستی و صحت مبارک ؟ روز روزگار زنده کی چطو میگذره ... راستی گوش کو (یک چیزی موکم همی ره نوشته کو . خو ، یک هکله - رم برسان کدکه همی فوودا -

بقیه در صفحه (۸۷)



دختر به پرسی که همیشه مزاحم او میشد گفت من از تو بر - شتی دارم اگر جواب بدی هسی باتواز دواج موئم در غیر آن از مزاحمت من دست بردار . پسر قبول کرد . دختر گفت :

نام من دو سال و شش ماه است حالا بگو که نامن چیست پسر هر چه فکر کرد نفهمید قبول کرد و به دختر گفت اگر جواب سوال را - خودت بدی من از تو دست می بردارم دختر گفت نام من سیماست و بعد از پسر جدا شد .

به نام و نشان من ، به مثابه یک ژورنالست پرکار و مبتکر - مخصوصاً در مطبوعات کشور - بسیاری ها آشنای کامل دا - رند و میدانند که من ژورنالست مستعد ، پرکار و مبتکری میا - شم .

خوب ، اگر احیاناً در همان شما خواننده گان محترم کسی وجود داشته باشد ، که برای بار نخست به اسم من آشنا - می شود و از استعداد ، پشتکار و ابتکار من اطلاعی نه دارد ، پس لطفاً به مختصری از یادداشت - های مطالبی که طی هفته روان برای جراید ، مجلات روزنامه - های کشور تهیه نموده ام ، توجه نماید :

شنبه :

داستانی راکه از یک مجله خارجی هم زبان ، انتخاب - نموده بودم ، بعد از تغییرات و نوآوریها بیرون نویسنده به دست فرهنگی ام ، مسوول

ژورنالستی پرکار و مبتکر

یکی از مجلات کشور ، جهت نشر به نام خود ارسال داشته که با تشکر پذیرفته شد .

یکشنبه :

در آغاز این روز شوق نوشتن یک تبصره ، پرمحتوا و قوی در - بختم جوانه زد . بنا بر فوران دست و استین را برزده ، کلکسیون سال روان یکی از روزنامه های کشور را در مقابلم گشودم . نخست بانشانی قسمتهای از مسقالات مقالات ، و تبصره ها ، تبصره بی تازه می - را استخراج نمودم بعداً همین قسمتهای نشان شده را یکی با دیگری پیوند داد ، روی صفحه کاغذ آو -

روم و به یکی از روزنامه ها فر - ستادم که با تشکر تلفونسی ، روزنامه ، تذکره از آن تبصره - پر - محتوا و قوی ، استقبال بعمل آورد .

دوشنبه :

در این روز یک نقد بسیار خوب و جانانه بالای یکی از قلم - های نشر شده از طریق تلویزیون با استفاده از اصطلاحات عجبا - رات و کلمات تخنکی که در یکی از کتب فن سینما توگرافی به کار - رفته است ، نوشتم و به یکی از جر - اید غیر سرکاری ، برای نشر فرستادم که با اظهار سپاس و - امتنان قبول شد .

سه شنبه :

به طور عموم صبحگاهان روز های سه شنبه هر هفته بسیار مصروف و سرگرم میباشم ، زیرا - در این روز مجبورم تکلیفتم را در مقابل جریده ای که مسوولیت تهیه مطالب عفو ، طنز و فکاهیسی آرایبعبده دارم ، ادا نمایم .

بناب در آغازین صبح همین روز خود را به دفتر جریده ، متذ - کوه رساندم . طنزها ، کارتونها و فکاهیات همکاران قلمی جریده راکه به دفتر جریده رسیده بود ، مطالعه نمودم و بعد از اتمام دی از آنها را در صفحه اختصاصی جریده جایجانمده ، بعد از - آنکه از ذکر نام خویش در آن صفحه اطمینان حاصل نمودم ، دفتر جریده را تا روز سه شنبه هفته آینده ترک کردم .

آخر باید تکلیف خویش را در مقابل این جریده به وجه احسن انجام دهم ، زیرا در ختم هر -

بقیه در صفحه (۸۷)

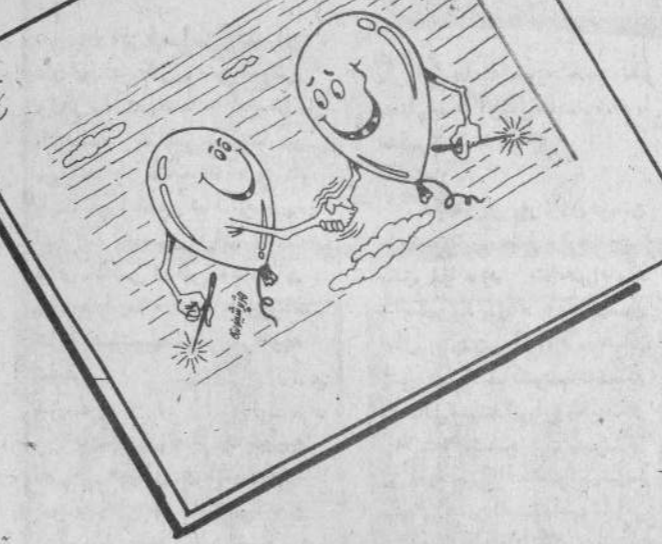
صلوات بر رزقگر که زدن کبیر

سند لاسه د سره سونډه تم خای کی چ په می شوی .
 - په می په پېر دی . . . اوه خلکو پر سینه وکړی چی غوږ والی بی راغیسی
 وور هله داغیز د پوی نیم زالی نیش وچر له کمن غوږ نخسته بی سری
 یعنی روانی وی اود نورو نیشو په کبه کوبه کی بی تنگی وهلی . نیشی
 غوښتل چی په کبه بی سس کمان له د روزی راوغورخوی هکله چی د
 له غوږه والی سره پوځای بی د غوږ توتو هسورخنی الوزولی وه هکله کبه
 کوبه د ووره ل پوره وه چی خپل پری شوی غوږ تعیی هم لاس نه رسیده .
 د دی پېښی په لیدلو سره په چسرت کی شوم اوله کمانه سره بی ووهل
 چی کبه پره ښځه خوشو خله ترنا پنه کبه پر خطرناکه ده هکله چی بی
 نا پنه کبه بی روزی د خلکو جیونه پری کوی پخو کبه پره ښځه .
 د خلکو غوږونه پری کوی .
 اوله دی سره جوخته د دی زین هغه مشهوره وینا رایا ده سره
 بی وایی : صد زدی زرگر هکله زدن کبه پر .

غزل

پس له خوکلوته خلاص له فاکولتسی فی
 بهام میس په ارمان دملاتسی شسی
 ټوله وړخ وهی چر ژونه په شمه کوسی
 که وپه د ورته بی شخونه دگدنسی شسی
 د لویوی بی کپ بی وپنلی سری کی
 چی وپه د ورته پوس توالی د شولسی شسی
 د پلواود چلب وختونه لار ل
 اوس بی تش په دفتر ونوکی کوسی شسی
 د پره قدر بی چی نسیم همیشی د سزی
 آخر جوړی به قورسی ته ترانسی شسی
 رفیق الله زره سواند

دینجاری هلی



هتی وال اوطوطیان

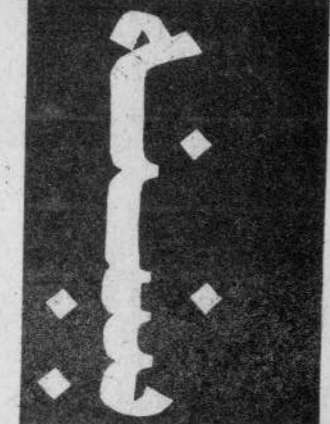
واهی چی دینجاره هتی هتیهوال دخپل هتی ترخ ولاړه اوطوطیا
 بی خړخول هتوطی بی په ککله هیل بی دهتی په درشل اود هم بی په
 هتی کی د پوکری له پاسه کهنولی و اواختونکی بی ورته راپل . په
 دی وخت کی هتی لاری ورته راوگرخید اوپوښتنه بی ورخنی وکړه .
 - ووره هتوطی په خوخرشوی ؟
 هتیهوال کواب ورک :-
 - هرپوجلا هچلا بیه لری . دغه طوطی چی پرککله ناست دی قهسه
 بی زرافغانی دی پدچی دهتی په درشل ناست دی . دوه زره . او
 هغه چی د پوکری پرسر ناست دی . د ری زره افغانی بیه لری .
 اخیوتنکی ورخنی وپوښتل :
 - مگر دی نه وپل چی دوی هرپوکم هکرم کمالونه لری ؟
 هتیهوال په کواب کی ورته وپل :
 - دغه طوطی چی پرککله ناست دی . اوپه بی زرافغانی دمداکمال
 لری چی هم په خپله په خپروپوهنسی اوهم پل پوهولی شی . داچسی
 په درشل ناست دی ؟ هکمال بی دادی . چی په خپله خبره پوهنسی
 خپل په خبره نه شی پوهولی اودا دهم چی د پوکری له پاسه ناست
 دی ؟ هغه په خپله خبره پوه . سزی اوپه پل په خبره پوهولای شی .
 لاری ورخنی په جهرانی پوښتنه وکړه :
 - نو د دی علت شه دی چی د پوکری له پاسه ناست طوطی نه په
 خپلو خبرو پوهنسی اوپه پل پوهولی شی مخوبه بی دری زره ده ؟
 هتیهوال بیه مانا لرنکی موسکا وکړه اوورته بی وپل :
 دا ککله چی په دی نورو هتوطیا نیس امر مقرر کی دی .

دینجاری

واهی چی په پخوا زمانوکی
 ټولو ژوند بی موجود اتوخی ر ی
 کولی . کبه وړخ دوه زرکانه سره
 نیشی وواخلک بی تاشی تمولا پوو
 پواپل بی په خپلو تهر وپوښکو
 باندی د ووره سره ژوبل کړی وو
 چی د دواړه مخونو وپنوخاڅکی
 مالومید ل اوپنوی بی سری
 وی . په دی وخت کی کوم
 کهرک نندا چی له پوزرک نسه
 وپوستل :

- ولی خپل هتونه په منیو .
 که وهی اوورسره چکړه کوی ؟
 زرک له د پرقهر خه خککله
 خوخله په منیوکه ووهله اوکواب
 بی ورکړ .
 - زه ککله ورسره چکړه
 کوم چی هغه دپل د لاس الیه
 گرکهدلی ده . د همدی له
 پاره هغه ته اوبه اودانه ورکوی
 چی لماره بی وچ نکوی .
 کله بی چی له پل زرک شخه
 وپوستل . نود هغه کواب هم
 د لوسری زرک په خپرو اوبه مقابله
 کی له ښکیل زرک سره بی چکړه
 د کواب رواق باله .
 هونیا راوگرهک سری د دی
 پوړول کوابونو په اوپه لوسره
 موسکی شو اوغوستل بی چی
 د واپرته قناعت ورکړی مخورکاب
 خپلو مالکانو په پنچو کی خوندی
 کړل اود پل ورکی چکړی له پاره
 بی شرطونه سره پری وپل .

دوه صابونه . . . می رانپول . . .
 د سره سوت خای ته راغلم ،
 سره سره ته د پورته کیدو په وخت
 کی می یولاس نېغ جیب ته ننو .
 ما هم تنگه ونه و ، خود لاس خا -
 ونه په حق جانیه خوره راته وپل .
 - لاس می خطاوت و پو پوه .
 مخوتونور همنج راوا رابا وووسی
 وپل ؟
 - وسپته . و پېښه . . .
 پوه ژوره سامی وکشفل زری نند ی
 ولاړم ، لایوت خای ته وپوښ . وی
 سهار کله چی شمعی ته لاړم



زما د حاضری خانه قهد شوی و .
 د حاضری مامور راته وپل :
 - شپه همتا حاضری سپوا .
 قهد شوی ده . نوکه څه پکی .
 ولیک نور ما مور بی به وای چی سی
 ساخته کاری شی کوی ده . خور
 نی هم کله هبله وچ چی رانه .
 غلی خانه به درته سپینه پری سزم .
 وپنجه]
 زهم د شمعی شخه په
 چکروتم اوپارته په سودا پسی
 لایر نڅود . پوښو چوک په
 چی پوه غورا وکړ سوکړ د مستری

کله کله غبرگانی پاکړی همنج خوری



واهی چی د دوه تنوسره دعوه
 وه اود فیصلی له پاره د هم گری
 ته لاهل . لومړی تن د دی له
 پاره چی د هم گری دده په
 پلوی پرکړه وکړی . نهمو سیکلیسی
 وپنښونه پکړی بی ورته ورکړه .
 کله چی د دعوی پل لوری خپر
 شو . نود هم گری ته بی هماغه
 ما پنام خپله لنگه غواکورت وروستله
 د دعوی د سپینولو په وخت
 کی د هم گری د دهم تن په
 گڼه خپری کولی . لومړی تن
 غوښتل چی د دهم گری پام
 خپل لورته راواړوی خود ده په
 گڼه خبره وکړی . خوخله ونه
 خپدا وپه خپله پکړی بی کوتسی
 ووهلی هخود د هم گری پام
 نه شو . په پای کی بی غوڅ ورته
 وپل :
 - پاره . . . نی خوره پنه
 پری همنج مخوکاشکی هغه نوی
 پکړی دی پوسرکړی وای .
 د هم گری چی سهار
 دلنگی غواشیدی خورلی وی
 اوکری بی پکلی و . هغه کتابه
 د پکړی خاوند ته وپل :
 - وهله بی مخونوی پکړی
 غواوڅوره .
 اوپه دی پوړول دهمه د فوا
 خاوند وکله .



ورزش

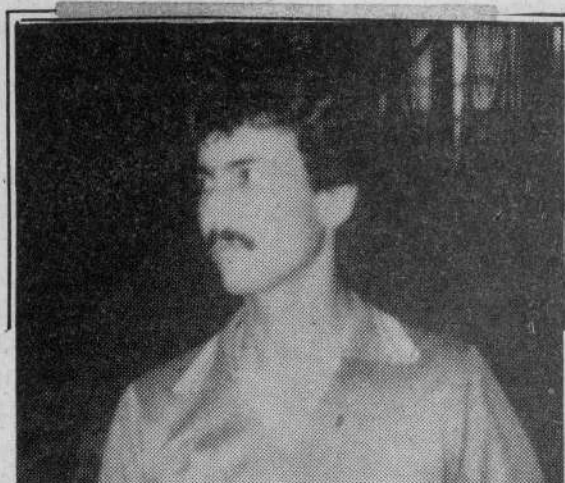
سرویس

پاس، شوت

و جوان مستعد و علاقمند ورزش والیبال صحبتی را انجام داده ام که با هم بخوانیم:

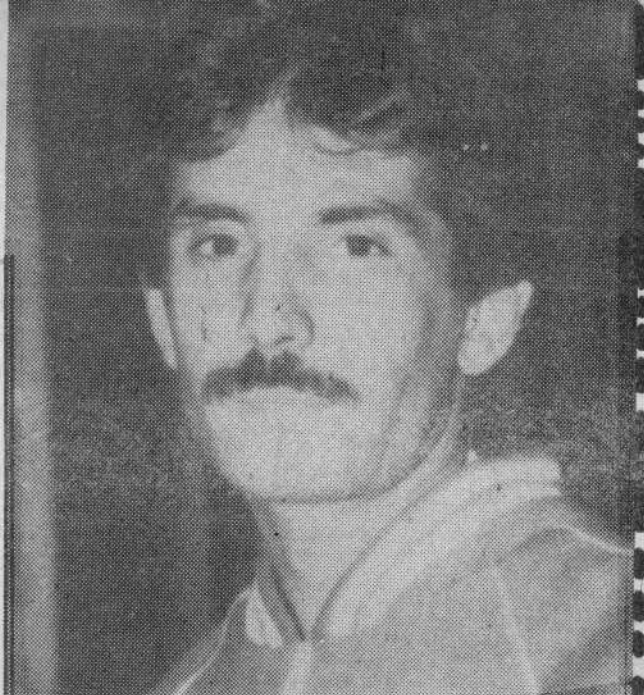
از سال ۱۳۵۶ نظرسنجی تیم‌های متواتر و شتکار مقدارم به عضویت در تیم ملی کشور پذیرفته شدیم. ۱۰ سالهای قبل که از طرف کمیته ملی المپیک مسابقات زیر-نام مایه کابل راه اندازی میشد که سه دور داشت که در همه مسابقات سهم داشتیم و به اثر موفقیت من در این مسابقات در سالهای ۶۱-۶۲-۶۳ موفق به اخذ مدال طلا شدم. باید بگویم که مسابقات همیشه در سطح بالایی بوده یعنی همیشه

والیبال که در زمره ورزشهای اجتماعی جای مطلوب خود را احراز داشته است اولین مرتبه در ایالات متحده آمریکا - در سال ۱۸۹۵ توسط معلم آمریکا بی ویلیام مارکس عرض وجود کرد. که ابتدا این ورزش نه نفری بازی میشد البته به شکل ثابت و بعداً نه نفر به شش نفر تقلیل یافت باز هم به شکل ثابت. اما طی سالهای اخیر بازیهای دورانی به وجود آمد که از سرعت عمل بیشتر در جریان مسابقه استفاده به عمل می آید. که ورزش والیبال متکی بر این تکنیکهاست سرو-



در مسابقات فایتهل مسابقه دادیم که همه بی آن را میخوانند به سرگذاشتم. در این مدت جا-لبترین مسابقه من با تیم گستر-جستان و شوروی بود که بعداً چندین سال وارد کشور ما شده بودند و این مسابقه در هنتون کابل تدویر یافته بود تا-نستم سه مقابل یک در مقابل تیم حرفه موفقیت حاصل نمایم زیرا بقیه در صفحه (۸۹)

پاس گرفتن میدان پاس-حمله و شوت میباشد. در کشور ما اگر چه در قسمت این ورزش طوری که لازم است توجه صورت نگرفته است حتی احتمال آن هم-رود تا این ورزش آهسته آهسته خوشتر از این هندی سایر ورزشها مجزا ساختار میماند. اما جوانان ما-قندی خاصی به این ورزش دارند که در این رابطه با عبدالحمید "صافی" عضو تیم ملی کشور



فوتبال فریاد میکشد

بوده است ولی با تمام اینها همه ساله تورنمنت های فوتبال برگزار میشود چنانچه طی سال روان مسابقات فوتبال چه گزینش بهتر بازیکنان برای تیم های ملی و جوانان و جوانان از جانب فدراسیون فوتبال به راه انداخته شد و بازیکنان نخبه در تیم های منتخب کوه انتخاب توجه نظر تیم ترا میوه به نتایجات خوش ادامه میدهد همچنان مسابقات فوتبال مناسبت هفتاد و دومین سالگرد استقلال کشور نیز چندین قبل همراه انداخته شد و تیم های از جمهوری از کستان شوروی جهت انجام مسابقات دوستانه دعوت گردیدند که نتایج خوبی را تیم های ملی، جوانان، ماردو و خاندوی به دست آوردند.

نظریه رایج است که تیم های بزرگ هرگز ورزش کشور را نمیکند: **بازگشت به گذشته های مسابقات فوتبال** همیشه مسابقات فوتبال در دوران گذشته و در زمانهای ورزش بود و هم باها هم مسابقات المپیک واقع نمی میشد کسب نداشتند مسابقات فوتبال را با آنها بر نبودن مسابقات والیبال فوتبال هم مسابقات فوتبال را به این ورزشها پاسخ میدهند و در بر آوردن این مامل گامهای بزرگ بر می آورند.

تیم های کمانه از هر دو سال به این طرف علاوه بر مسابقات و در این جهت بزرگ ورزشی چه-حضور "خبرگزاری اسپورتس" مسابقات تیم در این زمینه با حضور مسابقات مسابقات فوتبال با بهترین تیم ستون تقویت فوتبال کشور صحبتی را تمهید نموده ام که در بالا تقدیم میگردد: - لطف نموده بگویند که وضع فوتبال در کشور چگونه است؟ - وضع کنونی فوتبال با وجود کابلی چه مشکلات مالی که در آنجا وجود دارد به آن مواجه است تقریباً تمامه بخش میباشند البته این ساحه ورزش ما نیست سایر ورزش های زنده کی مردم روابط عالی و چنگ تا میزند بر

وضع برگزاری مسابقات در حال حاضر در وضع برگزاری مسابقات را میتوان رضایت بخش تر از سالهای قبل دانست زیرا طی سال روان طوری که قبلاً اشاره شد مسابقات به منظور رشد استعداد های ورزشی و برقراری مسابقات بین ورزشکاران تبادل تجارب و ورزش بقیه در صفحه (۶۹)

باسکتبالیست موفق

ورزش‌موفقی بودند که تیم ملی را تشکیل داده بودند. بالاخره به رهبری زاهد عرصه ورزش دختران چنان منبسط و محدود گردید که کاملاً تیم‌ها از هم بافیده شد مباحو - فصل اطلاع حاصل می‌کنیم که در این اواخر دوباره تیم‌ها و ورزش دختران آغاز گردیده و به‌گمرانه دنبال می‌شود. یکی از ورزشکاران سابقه دار تیم دختران ملحقه عضو تیم ملی کشور می‌باشد که در این عرصه بوده به طولانی در این عرصه بوده

باسکتبال که در سال ۱۸۹۱ توسط معلم آمریکایی چمبرز تا - سیه به وجود آمد اهمیت - اهمیت در سال ۱۸۹۶ انکشاف یافت قابل ملاحظه در عرصه این ورزش رونق گرفت به - علاوه نموده در سال ۱۹۰۶ با - بقایه المپیک اروپایی این ورزش در سال ۱۹۱۳ سابقه المپیک آسیایی آن برگزار گردید. البته مرحله اول انکشاف این صورت را بین سالهای ۱۸۹۳ - ۱۹۱۸ میدانند و



حرکت سریع

توانند و ورزش‌مست کند کشور چنان زاده شد و در کشور جاهاش رشد و نمو نموده است و از شروع ظهور این ورزش هنری رزمی مطابق به شرایط و ویژگی کاران وقت دلپسته گاه خود را داشته است و با گذشت زمان این ورزش به انتهای برسد خود رسید و در همه جهات پخش گردیده و از چندین سال به اینطرف شاهد موج - دیده این ورزش در کشور خود مان هستیم. این ورزش‌های رزمی که راسته با تخنیک‌های تفصیل هنری است مملی از جوانان و نوجوانان شهرمانرا به سوی خود کشانیده به حدی که جوانان علاقمند به این ورزش به بیطرف شخصی به ایجاد واحیای کلب‌های این ورزش در نقاط مختلف شهرولایا کشور پرداخته اند. در این زمینه با ورزشکاران استخدام این رشته احمد جاهد سخنانی را تهیه نموده ام که تقدیم شما می‌گردد: احمد جاهد از سال ۱۳۶ البته به قول از خود شریه این

ورزش را آورد. نکته و در مورد اینکه چرا این ورزش را گزیده است می‌گوید: " فکر میکنم سبب له انتخاب به وقتها سلیقه ها و خواسته‌های شخص بودند. ژرف دارد. افراد پشیمان درک همین نیاز هاروی سکوی انتخاب می‌استند که یک اندازه موارد یاد شده و یک مقدار هم محیط انسانرا کم میکنند تا گزینش رشته های مختلف ورزش یا سایر رشته هارا به دست خود بگیرد روی این اصل من این ورزش را انتخاب نموده و ریز تا ریز نسبت به این ورزش علاقمند ام بیشتر می‌شود. قسمیکه میدانم توانمند و نوع است تکنواندوی هیاتنگ و تکواندو ندوی پوسه تفاوت این دو سبک در چیست و چه اقدام اولیای من کنید؟ - این دو ورزش فرزند این سبک مادرانده در تکواندوی هیاتنگ نیز هم و تکواندوی پوسه حرکت در سه و یا سایر نقاط بد وجود دارد. با وجود گونه گون بودن سبک هائیکه اهداف در هر ورزش به یک نقطه ختم میگردد. یک سبک له



وی که از شش سال به اینطرف عضویت تیم ملی را کسب نموده است می‌گوید: اساس ورزش باسکتبال را تخنیک و تکنیک درست و علاقمندی ورزش - شکار تشکیل میدهد. ورزش باسکتبال ورزش اجتماعی و همگانی بوده در این از تخنیک های چون فول و باکینگ و پل کار گرفته میشود و یک ورزشکار باید در نظر خوب باشد سرعت خوب و سرعت خوب داشته باشد.

مرحله دوم انکشاف آن را در اروپا سال ۱۹۱۹ تعیین کرده اند. اولین مسابقه باسکتبال زنان در کشور فرانسه در سال ۱۹۳۳ دا بر کرد و بدو جهت بازیهای المپیک در سال ۱۹۳۸ شناخته شده اولین برنده گان این مسابقات از میان بازیکنان کشور آرژانتاین تبارز نموده در کشور خود مان این ورزش از سال ۱۹۳۴ به رهنمای این یک معلم آمریکایی را می‌گردد. در این سالها این ورزش به - بچ عالی ترقی خصوصاً در میان دختران جوان چنان در این

جنگ اصفهان

بطوری که گفتم قصد داشتیم بعد از خاتمه جنگ اصفهان به فارس برویم و در مساع سلطان فارس را که بمن ناسزا گفته بودیم - خاک بمالیم ولی از سر رفتند و بوسه بپسندیدیم. بمن اطلاع دادند که مرتضی دیگر (توک تانمش) ماورا النهر را مورد حمله قرار داده است.

تا وقتی که در ولایات مرکزی ایران حرکت می کردیم سربازان من از سرما معذبانه شدند. ولی بعد از این که از (ری) - می گذشتم روایت دامنه های کوه البرز می شدیم سرما شدت می کرد و من می باید در سرمای زمستان از آن پایجان و آنگاه از کوه قاف بگذریم تا بتوانم خود را بنشور - قهقار برسانم.

از اصفهان تا (ری) هوا معتدل بود از اینکه از ری گذشتم هوا سرد شد و منسپه به سبب بار طوری برودت شدت کرد که من مجبور شدم فرمان توقف صادر نمایم. زمین مستوراز برف بود و احتمال داده می شد تمام اسبهای ما از برودت بپلاکت برسند. من گفتم که با عتاب برای نگاهداری اسبها اصطبل های موقتی بوجود بیاورند و تهرهای بر زمین نصب کردند و اطراف هیالای آنها را با نمد پوشانیدند و از نمد خیمه ها بسازی پوشانیدند اصطبل ها استفاده کردند و ماسک های خود را در آن اصطبل های موقتی جادادیم بعد از اینکه دوره شدید سرما گذشت براه افتادیم و از راه طوس و کوه چان (توچان) خود را به ترکستان رسانیدیم. از آن پس هوا معتدل گردید و وقتی من بمسرفند رسیدم آخرین ماه زمستان بود. در مسرفند بهر آن پنج روز توقف نکردیم زیرا سوگند یاد نمودم که اوقات خود را در صحرا بگذرانم و در شهرها زیاد توقف نکنم. زیرا توقف کردن در شهرها سبب میشود که انسان متعادل به خوشگذرانی بپردازد و من با خدا عهد داشتم که هرگز در خوشگذرانی نگردم.

من هشتاد هزار سرباز به پشم (شمن) همراه دادیم و گفتم (توک تانمش) را بقتل برسان و سرش را برای من بفرست ولی اگر گنجهت کشورش را بکهر کن و بر گرد من بدانی که (توک تانمش) منکوح است بگریزد چون فهمیده بودم که مردی ترسو میباشد و اگر ترس نبود در بار ماورا النهر راه رها می نمود حمله قرار میداد و هنگامی که کشور من حمله میکرد که من خود آن جا باشم.

اولین کیوتر که از مشرف بکیوتر خانم سر - فند رسید و آنجا نشست خیر آورد که فرمانده مغولها مردی است با سم (بیل - اورگون).

کیوتر دوپهرا بمن خبر آورد که قشون مغول بین ده تا دوازده (تومان) است یعنی بین یک سده تا یکصد و بیست هزار نفر. از وضع راه پیمایش قشون مغول فهمیدم که آهسته حرکت میکنند و حدس زدم که سر -

مورقتم اسبها را خود را با شواله میبردیم زیرا نه فرصت داشتیم که آنها را در مراتع رها کنیم و نماندند. همین که علییه او خیر داد قشون دشمن را می بیند من آری را راه پیمایش را رها کردم سواران خود را آری را جنگی دادیم. پنج هزار تن از آنها ماور شدند که در موقع جنگ از یکصد و چهل هزار اسب بدست نگاه داری نمایند. شصت و پنج هزار

بچه جرئت در صد دیر آمد که بچنگ فرزندان چنگیز برود؟ سرانجام من بجای رسیدم که با خصم بیزار از بهار فرسنت فاصله نداشتم و در آنجا اسبهای بد ترارها کردم و آنها را تحت حفاظت سربازانی که می باید عقب بمانند قرار دادم و به سربازان گفتیم استراحت کنند و بگذارند که اسبها نفس تازه نمایند. در نیمه شب براه افتادم و قشون وقت کافر داشتیم با عرت قدم برداشتم - پیروزیم. همین که طلوعه با ما داد میزد بچنانچه خود دستور دادم در دو طرف من که قلب قشون بودم قرار میزدند.

حرکت چهارم من پیش روینی هزار سوار که خود سواران از مشرف تا مغرب گسترده - شده و با جنوب بسوی شمال میروند منسره ای نیستند من بتوانم در اینجا ضعف کنم و شاعر

مش کوسفند در سراج خانه و قش عام می - کردیم. من دستور دادم بودم که (بیل - اورگون) و افسران من را زنده بمانند و بکشند و چون ما از دانه را مطهر کردیم (بیل - اورگون) بده ای از افسران مغول اسیر کردند و من تیر می کردم که (بیل - اورگون) مردی است قوی هیکل بلند قامت و وقتی او را نزد من آوردند سر از ساداتش من تجارز نمی کرد. من از او پرسیدم آیا تیر می میدانی یا نه؟ معلوم شد که (بیل - اورگون) جز زبان مغولی زبان دیگر را نمی داند. من بوسله دیدم از او پرسیدم تو با چه جرئت بفراتحادی که بگذرد من حمله و رشوی آیا از من بدو تو رسیده بود؟ (بیل اورگون)

به مغولستان بفرست تا اسب ها و کوسفند - سا را فراهم نم و برای تو بفرستم ولی من در خواستش را که میدانی منم حمله است نزد برفتم و قش تو و افسران و اسیران خواهی بود تا وقتی که اسب ها و کوسفند تا از مغولستان بیاید. (بیل اورگون) گفت آیا میدانی از اینجا تا مغولستان چند راه است و منقش فرستادگان من به آنجا و ما جهت از قشون - نستان با اسبها و کوسفندان چند راه طول می کشد. گفتم این فکر را می باید موقعی که هنوز عزم حمله بشورم را نکرده بودی بلش. آنگاه با وی اتمام حجت کردم و گفتم از حال ناقص پانزده فرصت داری که اسب ها و کوسفندان را از مغولستان بیاین جابری نی و اگر تا روز پانزدهم برج عقب که دو مهن پنج پانزده است اسب ها و کوسفندان بمن نرسد تو را خواهم کشت و با افسران نیز همین گونه رفتار خواهم کرد.

من می دانستم که سلطان شکست خورده مغول نمی تواند شصت هزار اسب و دو بیست و پنج هزار کوسفند را بیاینت کله بکله ماورا النهر برساند و با وقت که اسبها و کوسفندان را با کله های کوچک براه بیاورد بسوزی که مجموع آنها تا نیمه برج عقب بر ماورا النهر برسد. (بطوری که دیدیم تصور لنگ تا اینجا حساب ایام را از روی ماههای قمری تعیین میکرد و در این جا از روی ماه شمسی تعیین می نمود و در ماورا النهر هشتاد ماه قمری مورد احتیاج بوده و هفت ماه شمسی ما را حمل میروند).

فصل بهار و آنگاه فصل تابستان من سپری شد و اثری از اسبها و کوسفند ها - (بیل اورگون) چشم نرسید. در آن سال من در ماورا النهر بودم و قسمتی از اوقات خود را صرف تمشیت قشون کردم و قسمتی دیگر را صرف آبادانی مملکت نمودم و در ضمن به تربیت فرزندان خود پرداختم پس چهارم من (شاهنخ) در آن موقع طفلی هشت ساله بود و میتوانست بر اسب سوار شود و کمان های کوچک تیراندازی کند.

وقتی شاهنخ بد نهاد آمد من نام او را انتخاب کردم و آن نام را بروی گذاشتم و در گور طفل اذنان گفتند یک شب خواب دیدم. در حال روز یا مشاهده کردم که هفت کوبدک شیر خوار که همه پسر هستند مقابل من قرار گرفته و من اسم چهار تائی آنها را میدادم و آن ها موسوم می باشند به چهار - نگر - شیخ - عمر - مهرا - شاه - شاهنخ. ولی از اسمی که کودکی دیگر بی اطلاع میباشد شکست آنکه از بالای سر کودکی چهارم که شاهنخ باشد دم گاو کوهی پیخته بود. ادامه دارد.

بیماری اسبها

قسمت ششم

مینه



طوس هم در کتاب خود وصف نکرده است. من تصور می کنم در آن موقع خورشید که تازه سر از افق بیرون آورد بود بنظر ما اشتغال داشت. ما جلومیر قشون و بیست هزار سوار از خیر ما زعب ما می آمدند و بین ما و آنها با اندازه موج فرسنت فاعله وجود داشت. صف سواران ذخیره هم مانند صف ما از مشرف مغرب گسترده بود.

مغولها وقتی نزدیک شدن ما را دیدند در صد برآمدند که صفی بپوشد آورند ولی قبل از این که صف آنها آراسته شود من خود را با آنها رسانیدم و بد فرمانده جناحین دستور دادم که مغولها را محاصره نمایند. اگر بتو بگویم که وقتی ما وارد اردوگسا مغولها شدید گوئی که بیست کله بزرگ - از کوسفند حمله ور شده ایم شاید باور نکنی. چون تو نام (چنگیز) را شنیدی ما می و تصور می نمایی که در ک مغول باشد (چنگیز) - است.

بعضی از مغول ها طوری ناتوان بودند که حتی شمشیر خود را از نیام بیرون نیاروند. باین جهت فقط در بعضی از نقاط اردوگاه مقابل ما مقاومت شد و عدما می از سبازان مرا کشتند و درجا بنای دیگر ما مغول ها را

گفت من تصور می کردم که تو این اندازه قوی باشی. گفتم تو آن قدر زبون غمتی که من نمی خواهم تو را بقتل برسانم ولی تو و اسیران را حبس خواهم کرد و آزاد نشان نخواهم نمود مگر این که بدیدم بدیدم (بیل اورگون) گفت من حاضر نمی ام از اسبهای زاکه اینجادارم بقوی هم مشروط بر این که آزادانی. گفتم راجع با اسبهای که اینجاداری حرف نزن چون همه مال من است زیرا غنیمت جنگی می باشد و بدیدم ای دیگر من بد تا آزاد نشم. (بیل اورگون) گفت من در کشور خود اسب و کوسفند زیاد دارم و آنها را بتو خواهم داد تا آزاد - شوم.

مدت دو روز و مذاکره راجع بقدیهای که باید (بیل اورگون) و افسران او بپردازند ادامه داشت و عاقبت من موافقت کردم که (بیل اورگون) شصت هزار اسب و دو - بیست و پنج هزار کوسفند بمن بدهد تا آزاد شود و بدیدم عریک از افسران او را که اسیر من شده بود هزار اسب تعیین کردم. (بیل اورگون) مرا مردی ساده تصور کرد و بود و گفت عده ای از سبازان خود را با من کشتند و درجا بنای دیگر ما مغول ها را

بازان مغول بازن و فرزندان خود حرکت می کنند یا اینکه وسوله نقلیه کافی ندارند. هنوز کیوتر خانها من طوری کامل نشده بود که من بتوانم از مسرفند هم برای اطراف کیوتر قاصد بفرستم و کیوتران قاصد از اطراف مسرفند می آمدند. لذا من نمی توانستم استعلام کنم که راجع بملکت کندی حرکت قشون تحقیق نمایند. این بود که مصمم شدم براه بیفتم و با استقبال آن قشون بروم.

کیوتران قاصد مرا از خط سیر آن قشون مطلع میکردند و می دانستم از کدام راه بمن نزدیک می شوند. من با هفتاد هزار سوار که هر یک دارای دیدت بودند بسوی مشرف عزیمت کردم تا این که خصم را غافل گهرتم. زاهد است بگویم که وقتی ما بسوی مغولها

بهاران

چندی پیش اتحادیه زورنالستان افغانستان را به خیر داد و وکانسوری نگس راه اندازی نمودند که در نتیجه مجله "بهاران" جایز مقام اول و مجله "شمس" دوم گلسان هنر "جایزه سوم را کماحقه نمود.

ما فرصت آن را یافتیم تا با دوستان از سو و ولین این مجلات صحبتی انجام دهیم که نخست سیر صحبت را با نیلاب موج

مدیرمسئول مجله "بهاران" می‌آغازیم.

او میگوید:

از سالها قبل این روزوار در مهوراندم که خود صاحب نشریه می باشم تا در آن مطالب بدون سانسور به نشر برسد تا این که به سال ۱۳۶۵ به تشویق و رهنمایی دوست نزدیک نیلاب پژواک مجله می راتحت نام "بهاران" بمسئولیت گرفته و در آن انتشار مطالب آموزشی هادی هفتی و ذوقی را آغاز نمودم. این که چرا مجله ام عاری از مطالب سیاسیست باید گفت که در نشریه

های دیگر کشور موضوعات سیاسی به حد کافی به نشر میرسد و چون خواننده گان مجله بهاران پیشنهاد نشر مطالب سیاسی را ننموده اند بنا بر من هم ذوق آنان را مدنظر گرفته ام.

او در مورد این که ایاتصور منظور که مجله اش مقام اول را بگیرد چنین گفت:

ابتدا فکر میکردم که شاید مجله ام درجه اول را نگیرد و هراس داشتم از آن که شاید در آن جاها واسطه و شناخت هانقش مهم داشته باشد که خوشبختانمان طور نبود.

وقتی از او پرسیدم که چس کبودیهای در مجله تان وجود دارد گفت:

تازه متوجه شده ام که مجله "بهاران" فاقد مضامین پشتسوست که ازین پس درین قسمت توجه به خرج خواهیم داد.

همچنان آرزویم تا مجله ام را به کمک دوستان نزدیکم خطاطی و گرافیک نامی و صفحه نوی راتحت کلیشه "درجهان" ما در آن بگشایم تا ارضای خاطر دوستانی را که علاقه مند به مسایل جهانی اند نهی فراهم سازم.

نیلاب پژواک یکی دیگر از مدیرمسئولان لایق و صادق میباشد که مجله اش را به نام گلسان هنر در صنف ششم مکتب صفحه کشود.

وقتی صفحات مجله های گلستان هنر ورق زده شوند مطلبی وجود ندارد که بدون تصویر باشد همه مطالب را با علاقه خاص همچو مجله "بهاران" جمع آوری و به جای مومس آن جاداده است.

او در مورد این که مقام سوم را گرفته است چنین میگوید:

خوشوقتم از این که مجله دو ستم نیلاب جان موج جایزه اول را جایز شده مجله های مان با هم نزدیکهای خاص خود را دارند.

اما یک حرف برایم آزار دهنده است که مجله ام چرا جای سوم را اخذ نمود آنانی که مجلات را بررسی نموده اند اصلا متوجه نشده اند که کدام مجله قدمت داشته وکی این ابتکار را به راه انداخته است. شما فکر کنید مجله می را که دو سال

از نشران میکند ترجمه داده اند نسبت به مجله می گسه شش سال قبل شروع به کار نموده است.

نیلاب در مورد دیزاین مجله اش چنین اضافه نمود:

"ازین که در سن و سال کم شروع به کارهای ژورنالیستیک و مجله نگاری نموده ام فقط کفایت میکند تا مطالب ارزنده و خوب خواندنی را در آن جا دهم. ازین پس تا حدودی که تجربه حاصل نموده ام میکوشم تا با خطاطی و گرافیک بهتر مجله ام را رونق ببخشم."

مجله سیارون به خاطر تشویق و قدر دانی از این مطالب را از مجلات شان بر گزیده و به چاپ میدهند. درین شماره از مجله های شان انتخاب نموده که میخوانید.

با آرزوی سعادت و بهروزی این دوستان و نیز به آرزوی این که در آینده ها کارگرانی برای آرازی به دست دهند.

از مجله خانگی بهاران



نیلاب موج

ان مجله که جوانان شرقی را به تنگنا تنگ خود گشایند است.

مهم هم تلقی نمیکرد و اما در کشور ما کشوری که در این اواخر بسوی پیشرفت نه بلکه ابتدال روانه است و یکس "تقی تقی کو بنده" بر مغزها و روحیات مردم که در اطراف اینگونه جوانان زیست مینمایند. میباشد چه قدر خوب خواهد بود که همه جوانان بهسر و وضع خود به گونه متناسب رسید از اینکه اوقات گرانبهایی خود را صرف

در فیشن های بهورد نمایند مغزهای فعال خود را چسوی سرگرم مطالعه قلم و کتاب سازند اگر یکبار دست یک جوان قلم را استوارانه گرفت و چیزی موی و عی و بارنه می از خود نوشت و دیگر به آسانی نمکس نیست که قلم از دستش بیاقتد و یاد ستش بیلزد.

نوشته: ن. موج



ها اند درین مورد پرسیده شود بهشترینه این جواب را دادند "مردم کشور ما تا هنوز با این گونه مدهای پیشرفته آشنا نیستند و از سوبه آنها بالا میباشد این فیشن ها و مدها را اشخاص روشنفکر دوست دارند." جواب جوانان و ضح است بر علاوه که قناعت دهنده نمیشد غلط هم میباشد چه سوبه بلند و طرز تفکر روشن به لباس و خصوصیات ظاهری وابسته نه بلکه بمسطح بلند دانش و معلومات اخلاقی و زیبایی شناسی رابطه دارد. در نچور توجه است که اگر جوانان غربی دست به اینگونه کارها مینزند در کشور های پیشرفته شان چندان

پهروی از مد به نظر من از سلیقه و علاقه هر جوان چه غربی و چه شرقی نمایندگی میکند و اما تدوین بودن داخل چوکات و در عین حال متناسب و خوشایند آنچه اکثر جوانان غرب بنام مد از آن استفاده مینزند در حقیقت یک نوع "انراط" میباشد که صرف مقبول خاطر خود همان جوانان و بعضی از جوانان سالک شرق قرار میگیرد و والدین به طور کلی خلاف اینگونه فیشن ها میباشند. متاسفانه اکنون از اینگونه مدها در همه کشورها و منجمله کشور خودمان نیز توسط جوانان استفاده می شود و اگر از خود جوانان کشور مان از آنانیکه پهرو اینگونه مد



برگزیده از مجله گلستان هند



نیلاب پُرواک

امید

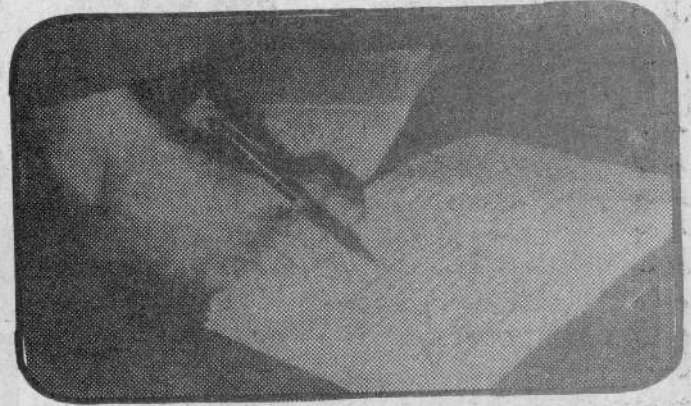
زنده گیتے

لقب قهرمان اراده و امید
داده اند

فرنگ میگویند :

وقتی امید و شوق زنده کسی
در قلب هر کسی وجود داشته
باشد، هر مشکلی انسان حل می
شود حتی نداشتن دست و پا

وقتی به دنیا آمد، دوازده
کویک بجای دو دست داشت
از همان کودکی فراگرفت تا
چگونه از پاهایش استفاده کند
در هفده سالگی دیپلوم خود
را گرفت و به حیث استاد مصر-
وف کار شد، مطبوعات انگلوس
به این استاد زبان فرانسه



حکمت اللہ حکمتجو از جمال

مینهد انم از کجا شروع کنم و از کی بنالم . بسیاری از همشهریان ما استند که با آراستن ظاهر خود از نهایت توجه کار گرفته اند و فکر نظیف کو چه و بیشری خانه های شان نیستند . خاک رو به ها و کثافات را از منزل کشیده و در راهرو میاند . ازند . و به این فکر نیستند که کسانی از آن محل میگردند . آن ها فقط میخواهد خود و خانه شان پاک باشد و پس میشود مثالی از بعضی کوجه های جمال مینه داد که بسیاری از همشهریان ما بدون در نظر داشت تراکت های اجتماعی به همچو اعمال دست میزنند و یا هم نمیدانم که زود تر نزد کسی شکایت کنم . این معضله راهر چه زود تر خود آن ها و بیاراست تنظیمات باید حل کنند تا با این اذیت همشهریان ما که از آن محلات میگردند نشود .

مشکلات و نظریات

محمد افضل باشنده ده افغان - تان کابل

شهر کابل از چند سال اخیر که جنگ لعنتی در کشور ما سایه افکنده بیشتر از پیش مرکز رفت و آمد زورنا لستان و خیرنگاران داخلی و خارجی شده است و ما بهمار دیده و شنیده ایم که حتی گاه گاهی این زورنا لستان به گوشه و کنار شهر رفت و آید میکنند و از حال و احوال مردم شهر و سیمای شهر کابل برای کشورهای خود مینویسند و مردم ما تا الحال همه مشکلات اقتصادی را تحمل کرده اند و میکنند اما حد اقل مسوولین شاروالی ن کس هم توجه به نظافت شهر نمایند

به اداره محترم مجله سپا وین پروژه تهیه مسکن اکسون محله بی پرنفوس شهر است ولی متاسفانه شاروالی کابل در مورد سرسبزی آن تاکنون هیچ اقدامی نکرده است خواهی شدیم تا موضوع را مقامات شاروالی کابل در میان گذارید که از آغاز سال ۱۳۷۱ سرسبزی پروژه را در نظر بگیرند با احترام کشکا - از تهیه مسکن

جوی های نزدیک ایستگاه های پل باغ عیوب و تیمور شاهسی و فروشگاه که مردم درین تاستان گرم انتظار سرویس را میبرند از گدیده کسی و کثافت سرازیر شده آیهها نظافت و پاکی شهر هم به جنگ و راه گیری مرتبط است؟ آیا این که اشخاص بلند رتبه شهر داری به موثر های لوکس با شیشه های سیاه رنگ آرزاه های مخصوص و پاکیزه تر به دفاتر خود میروند و هرگز توجهی این بی نظمی و کثافات داخل شهر خود نمیکنند؟

راهبده از مکروپان سوم در ساحه ناحیه نهم به ویژه مکروپان ها کورس های آموزشی برای بلند بردن معیبه دانش شاگردان نیست و شاگردان میجویند به خاطر فرا گیری این آموزش ها در کورس های شخصی دوزتر از محل بود و باش خود مراجعه کنند و شاگردان این محل با عطش زده گی چشم به راه ایجاد چنین کورس ها استند

بقیه از صفحه (۶۲)

فوتبال قریاد

فدراسیون فوتبال جمهوری افغانستان همیشه تماس های نزدیک با فدراسیون جهانی فوتبال " فیفا " و کنفدراسیون فوتبال آسیا داشته و در انهمین تماس ها بود که تیم فوتبال جمهوری افغانستان در مسابقات آسیایی شرکت میسوزند قریب یاد آورست که بنا بر دعوت کنفدراسیون آسیا قرار است تیم فوتبال کشور در همین کپ آسیایی نیز اشت راک نمایند . تیم فوتبال کشور ما در کدام گروه قرار دارد و با کدام کشورها در بحرین مسابقه خواهند داد ؟ تیم فوتبال کشور رگروپ (C) با کشورهای عربستان سعودی ، اردن ، سریلانکا و بحرین مسابقه خواهند نمود . در اخیر نعر شما را در مورد بهبود ورزش فوتبال در کشور خواهیم ؟ به نظر من بهبود وضع ورزش به ویژه فوتبال مستلزم بذل توجه جدی به مسایل ذیل میباشد .

در مسابقات آسیایی که عنقریب در کشور بحرین تدویر مییابد کماش نماید که تیم افغانستان اولین مسابقه خویش را به تاریخ ۲۸ سنبله با کشور عربستان سعودی انجام خواهد داد متاسفانه باید بگویم که تا هنوز تیم فوتبال فاقد لباس سپورتنی میباشد . شوماکه یکی از دست اندرکاران فدراسیون فوتبال کشور استیفسد آید قسمت حضور پلهران فوتبال مادر مسابقات خارجی از قدر است سیون های خارج طالب کیسک گردیده آید ؟

مطابق مقررات بین المللی ، با در نظر داشت شرایط محیطی بر گزار گردیده است . چراتیم های فوتبال افغانستانی نتوانسته اند طی چند سال اخیر در مسابقات بین المللی اشتراک نمایند . علت عدم اشتراک تیم فوتبال افغانی را در مسابقات بین المللی میتوان ناشی از شرایط و اوضاع طی سالهای اخیر در کشور دانست با وجود آنهم فدراسیون فوتبال کشور نتوانست بعد از وقفه تقریباً پانزده ساله اشتراک را

ایجاد زمین های خوب و پر و گرامهای دقیق سپورتنی در مکاتب به مثابه نخست اساسی رشد سپورت در کشور . اعمار میدان های سپورتنی به همکاران نزدیک وزارت تعلیم و تربیه و کمیته ملی المپیک در جهت ایجاد زمینه های رشد ورزش . تسوین کلب های آزاد سپورتی از طریق بذل کمک های مالی و تخنیتی بدانها ایجاد سهولت ها در استفاده از میدان های سپورتنی برای آنها جهت تمرینات به ویژه احداث مجدد زمین حسوری به جهت مساعدن های سپورتنی . در آخر میخواهم بگویم که فدراسیون فوتبال کشور با وجود مشکلات جدی مالی از همه چگونگی کمک به کلب های ورزشی دریغ ننموده و توجه مقامات مسوول را در بهبود وضع سپورت در کشور بلبلینماید چه تهیه سالم جوانان و نوجوانان ایجاد تفریحات و مصروفیت های سالم را مینماید .

پوزا

فوتوی شماره (۴۴)

هدف عمده:

ران ها و لگن خاصره را سفت و متناسب میسازد.

تنبیه:

صحیح کنید موقع اجرای تمرین توازن را نگهدارید.

تمرین متناسب ساختن بازوها

هدایات:

- ۱- با راحتی ایستاد شوید طوری که پاهای شما فاصله داشته باشد.
- ۲- هر دو بازو را بلند کنید طوری که کف دستتان به طرف داخل باشد.
- ۳- به طرف راست خم شوید. قسمت های فاصلتان را کشیده نگه دارید. این حالت را برای (۱۰) ثانیه حفظ کنید.
- ۴- به حالت اول برگردید و با جناح دیگر تمرین را دوام دهید.

فوتوی شماره (۴۵)

هدف عمده:

ساعت را سفت و متوازن میسازد.

تنبیه:

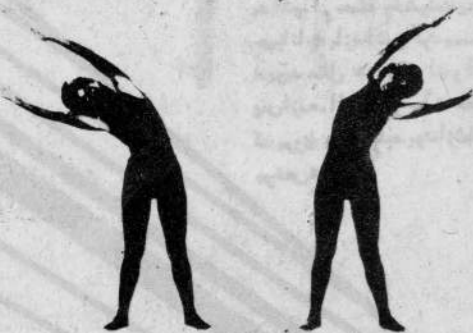
موقعی که دستها را بلند کرده اید سعی کنید کمر خود را بزرگ را در میان دستها را محکم گرفته اید.

تمرین کشتی

(پاری پوزنا - نا واسا نسا)

هدایات:

- ۱- روی فر فر بنشینید طوری که پاهای تان دراز باشد. دستها را در کنار لگن خاصره قرار دهید. کمر را راست نگه دارید.
- ۲- به عقب خم شوید و پاهای تان از فر فر بلند کنید و زانوهای تان را در راست باشد. توازن خود را روی لگن خاصره حفظ کنید.
- ۳- دستها را تا زانو بلند کرده در حالیکه کف دستهای تان به طرف داخل باشد و زانوهای تان برای (۱۰) ثانیه محکم بگیرد. عمیقاً تنفس کنید.
- ۴- پاهای دستها را پایین نموده و روی فر فر قرار دهید. روی پشت دراز بکشید و استراحت نمایید.



پوزا

فوتوی شماره (۴۶)

هدف عمده:

شکم را تقویت نموده و اعضای داخلی را تحریر مینماید.

تنبیه:

با انتخاب یک نقطه محرابی مستقیم در قسمت جلوشما را در جهت توازن کت خواهید کرد.

تمرین کشت روی فر

هدایات:

- ۱- روی فر فر بنشینید طوری که پاهای تان را راست و دستها را در کنار تان قرار داشته باشد.
- ۲- دستها را روی فر فر فشار دهید و تنه تان را بلند کنید.
- ۳- سر را به عقب بکشید و شکم را بکشید. کمر تان باید صاف باشد. این حالت را برای مدت (۱۰) ثانیه نگه دارید.
- ۴- آهسته آهسته به حالت اول برگردید. تا شمارش او استراحت نمایید و بعد مجدداً تمرین را آغاز کنید.

فوتوی شماره (۴۷)

هدف عمده:

این تمرین تقویت بازو و سینه و شانه ها را تمرین میسازد.

تنبیه:

سعی کنید که تان را با پا به سینه تان بسته شده. مودریمه میسازد راست وید بخارند این بانو سما را بلند نماید.



استفاده از توپ در عطیات طوفان صحرا

ایالات متحده آمریکا در آخرین ساعات عملیات طوفان صحرا سلاح جدیدی را برای تخریب محکمترین مخفیگاه های عراق بکار برد. "سوپرم" که دارای بیش از دویست تن بوده و مجهز با شعله لایسوز میباشد تا عمیق زمین نفوذ نموده و پنج مرتبه قویتر از سلاح های غیر هستوی میباشد که تاکنون استعمال شده است. هم جدید در کمین "لوکمید" ساخته شده در محل فرماندانی قوای هوایی التاجی در نزدیکی بغداد پرتاب گردید. مخفیگاه های مستحکم ساحه التاجی در برابر هم های

عادی از جمله بمب پهن از دستن مقاومت نمود اما بعد از کار آمدن بمب جدید "سوپرم" بمب های مخفی "جی بی بی" به کلسی منهدم گردید.

مردی به خاطر پتایب پشک بروی دوستش بازداشت شد

مقامات ایالت اریزونا امریکا گفته اند که مشاخره به نام دوهم اتاقی با بازداشت یکی از آنها که در اثنای مشاخره جره بروی هم اتاقی اش پشک را پرتاب کرد منجر شد. در این حادثه پشک کشته شد. او دارای دلی بر روز یکشنبه (۱۰ اکت) به اتهام حمل و خورشت با حیوانات بازداشت گردید. دیوید ستل هم اتاقی او را در لی پس از مشاهده جراحات خفیفی که بروی او وارد شده بود از حفاظخانه مرخص شد.

وزیر فرهنگ شوروی

مواید ناشی از تجارت نحشا از مجموع بودجه وزارت فرهنگ بیشتر است. واشنگتن - خبرگزاری جمهوری اسلامی و یک روزنامه چاپ آمریکا نوشت که نحشا در شوروی به صورت یک تجارت عظیم چند میلیارد دالری درآمد است.

روزنامه وال استریت ژورنال در شماره روز یکشنبه خود نوشت که نحشا که متشکل از فرهنگ شوروی که متشکل مبارزه با نحشا در آن کشور است با اعلام مجوز نتوانی اعلام کرده است که تجارت نحشا در شوروی از رونق قابل ملاحظه ای برخوردار است و سالانه درآمدی بین ۱۲ تا ۱۵ میلیارد روبل (۲۴ تا ۲۷ میلیارد دالسر) نصیب دست اندرکاران آن می شود.

گوینکوس گوید: این مبلغ از مجموع بودجه وزارت فرهنگ شوروی بیشتر است.

در آثار طلاق، فرانسه بعد از توپ متاع دوم را کبیر مکتوب

گزارش روزنامه فرانسه سواره و فرمانده از مرزهای

یک ازدواج منجر به طلاق می شود.

در ماه خرداد به نصف افزایش می دهد. بنا بر این گزارش در سال جاری میلادی بیش از ۱۰ هزار طلاق در فرانسه صورت گرفته است.

فرانس سوار در این گزارش می افزاید:

تعداد کودکانی که در سال ۱۹۸۶ در فرانسه قربانی جدایی پدر و مادر خود شده اند از مرز یک میلیون نفر گذشته است و پیش بینی می شود تعداد اینگونه کودکان در سال ۱۹۹۲ به یک میلیون و ۲۳۰ هزار نفر برسد.

این روزنامه تاکید کرده است که در سال ۱۹۷۸ تعداد اینگونه کودکان در فرانسه تنها ۱۲۰ هزار نفر بوده است.

کاهش در کوشش باغ و محفل لندن به خاطر جلوگیری از دست برداشتن

دیدید چون امر باغ وحش لندن میگوید باغ وحش لندن یک سوم کارکنان خود را تا ختم ماه اکتبر در یک اقدام برای کاهش مصارف باغ وحش مذکور کاهش خواهد داد.

هدف از این اقدام جلوگیری از سرد شدن بود. این اقدام تهیه باغ وحش جهان است. امر باغ وحش لندن در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: به سبب کمبود بودجه کارکنان باغ وحش از لسه مصارف خود را کاهش داده و صرفه جویی یک و نیم میلیون پوند صرف نظر از در سال خواهد شد.

چون علاوه کرد باغ وحش لندن تصمیم دارد تا به ۱۲۰۰ و ۱۳۰۰ و اس حیوانی نام خود را که به نام ازیانج

حیوانات عظیم الجثه مانند فیل ها و کرگدن ها است به پارکهای دیگر انگلستان انتقال داده شد.

مقامات باغ وحش لندن امیدوارند که باغ وحش مذکور را به یک پارک طبیعی حیوانات انکشاف دهند که در آنجا حیوانات در یک محیط طبیعی آنها به ناپیش گذاشته شود و نه در قفس ها.

ده ها دولتمند در ساحل ایالتیایا بطور مرموزی هلاک گردیدند

کارشناسان محیط زیست به تاریخ پانزده اکتبر سال جاری گفتند که در حدود شصت دولتمند در جزایر ماه جولای در ساحل ایالتیایا هلاک گردیدند. آنها می گویند که علت اساسی مرگ آنها موجودی مکتوب و مرموز است.

دکتر میشل بودستا از مرکز مطالعات حیوانات بحری عقیده دارد که موجودی مکتوب و مرموز در جزایر کلوراید در مدیترانه شایع با باعث ضعف شدن سیستم معانیه دولتمند ها شده و آنها را در برابر ویروس ها آسیب پذیر ساخته باشد. این دولتمند ها توسط آب به ساحل ساحلی سارونیا و کاله بریا آورده شده اند.

کارشناسان گمان دارند که این حوادث تکرار امراض ماری است که تابستان سال گذشته در ساحل اسپانیه را متاثر ساخت.

خط هوایی ملی ایالتیایا نقلی ساخته شده است که هر یک از دولتمند های راکه در ساحل کاتانای سلسلی موجود و هنوز زنده باشد به نزد متخصصین در استریدام انتقال دهد. لایحه تدارک استریدام سال

گذشته واکسینی را برای مکتوب حیوان بحری که از اثر موجودیت ویت و پروین هادری بحر شمالی متاثر گردیده بود تدارک کشف داده است.

افریقایی ها قایل از اروپایی ها کشف امریکارا کشف کرده بودند

یک پروفسور سنکالی در ماه اکتبر روزنامه "دلی سولوس" چاپ داکر گفت قایل از آنکه کریستوفر کولمبوس امریکا را کشف کند یک کاشف افریقایی شمال امریکا را کشف کرده بود.

روزنامه مذکور به قول محمد مبیج پروفسور مذکور گفته است: "ما یقین داریم که در قرن چهاردهم بگری دوم امپراتور مالی دست کشتیها را آماده ساخت و سرزمین کشتیهای مذکور به قاره امریکا پاگزاردند. مبیج ادعا کرده که کولمبوس که امریکارا برای اروپایی ها در سال ۱۴۹۲ کشف کرد در همین سال از افریقا دیدن کرده بود.

وی گفته کولمبوس در جزایر این سفر به ویژه در بنادراسیا تنها با ملانچان افریقایی در تماس شده و آنها به کولمبوس چیزهای زیادی را در باره امریکا گفته اند.

روزنامه مذکور میگوید اغلب راه مبیج در کنفرانس که تحت عنوان "افریقا در جهان جدید" در برلین برگزار شد و در آنجا مبیج ادعا کرد که او در سال ۱۹۸۶ در جزایر کلوراید در مدیترانه کشف کرد که کولمبوس در جزایر این سفر به ویژه در بنادراسیا تنها با ملانچان افریقایی در تماس شده و آنها به کولمبوس چیزهای زیادی را در باره امریکا گفته اند.

اجساد داده ها متن از نوجوانان در قبرستان های مغربی در پیر و کشف شده است

مقامات پیر میگویند که آنها هفتاد و یک قبر مغربی را که در آن اجساد نوجوانان از اطفال برده که در اثنای کارکردن در جنگل معادن طلا به قتل رسیده اند کشف نمودند.

مأمورین وزارت کار پیر میگویند این قبرها از هفدهم الی بیستم و نهم جولای در جزایر مشاهدات و هنگام عملیات تصفیه طلا در واپیشتر چو سو در ایالت مادری وی دیوس در منطقه امازون پیر کشف گردیده است.

ویکتور سولون پتایرا مدیسر منظقی وزارت کار در مادری دی ویروس روز پنجشنبه گفت که وی دیدها جسم نوجوانان بین سنهی دوازده الی شانزده ساله یافته است. وی گفته است که قادر نیست تا به صورت مشخص بگوید که به چه تعداد از اجساد در این منطقه موجود بوده است.

وی افزود: در بعضی از اجساد نشانه هایی از زخم های که در اثر فشرده بودن بوجود آمده به مشاهده مرموز در حالیکه یک تعداد دیگر قرار معلوم در اثر امراض مرموز به هلاکت رسیده اند.

وی میگوید که نوجوانان همگی در ولایت کاسکا استفاده می کردند و با یکبار کار در زمان دیگر به آنها اجازه داده نمی شود آنها را ترک گویند.

بین ترتیب آنها به صورت سردگاری فرمایان شان در می آیند. وی افزود که تقریباً تمام این پسران هیچگاه خانه های شان برنمی گردند زیرا به صورت غیر انسانی آنها استوار



زموښه دکور کيسه

د ديدلو وروسته

هرکله چې دغسونو مټی راپاندي دروند ش نو هغه وخت دواړه لاسونه آسمان ته جگوم اود خپل خدای څخه دادغوان . دانکه چې زما سره لوبه بیسی عدالتی شوي ده .

هره ورځ په سرو سترگو زړه کم . دکړاوناونا خوالو او اوس د زړه په کورکی څپی وهی داسی څپی چې دنړی ستر رودونو به یې هم ونشی وهلی . زما سره د پرلوي ظلم شوي دي زما سره ژوند د پره غمجنه لوبه کړي ده . ژوند لکه دناوه کسی په شان په خپلو منگولوکي لوټولن يم . دانکه چې و ديدو قربانی شوي يم .

- زما دژوند کيسه د پره ترخه ده ؛ خونین می زړه غواړي چی تاسی گرانولوستونکو سره د زړه خواله وکړم .
- پلاری د پره قتل په تور ونيول شو . خود مشرانو دخو بعلی جرگو اود هغوي د پریکړو په اساس فیصله وشوه چی ما په بدوکي د مقتول زوي ته ورکړي . داپریکړه زمونږه کورکی ومنلسه شوه . هغه وخت ما بنعلس کاله درلودل اوه اتم ټولگی کسی می لوستکاوه ؛ خودوي و دینوو . نغی دتلونه منع کړم . هره گسري به می ژړل اومورته به می وسل زما گاهه خلگه چی په خپل لاسی په دغه اورکي اچوي . څه دپاره زما سره دومره لوي ظلم کبزي ؟ دانکه چې دیوي خواکونچی وم اوبله خبره داوه چی چاسره چی زما کزده کیده د هغه په هکله

می د پری پورته اوشنکه خبري اویدلی وي . هغه هسلک د ښه اخلاق اوبنه سلوک خاوند نه وو . کومه دولتی وظیفه یې هم نه درلوده ، خوسره ویل بیسی چی آزاد کارکوي ، خود دي ازان کار توبدي لاندي می نغی نوري لاسوهنی هم کولسی . دغه کسانو څخه می اویدلی و چی په هیرو ښووم معناد دي .

خوزما زړاگانو هېڅ بجای ونه شو . مور به هم راته ژړل او ویل به می ؛ لوري دادجرگی اود لویانو پریکړه ده . کله چی زما دخسر دسرگه خلوینت ورچی تپري شوي شو زه می واده کړم . زما واده لکه دیوي کونډي ښخی دواوه په شان و ، نه سازاوسرود و اونه ورارایسی راغله . یوازی بیسری دري خلورته نارینه چی په کرکه می هرشی ته کاږه کاږه کتل و می دخسر کورته بوتلم . هغه ورځ می دومره ژړلی و چی تپول څخ اوسترگی می سرپوي . د دانکه چی هغه ورځ زما دارزواگانو دمرگورځ وه . هغه ورځ می تپولی هیلی ترخا ورلاندي شوی . داچی څه کړاونه اوناخالوالی می دپره په کورکی دغما غی لومړی ورځی نه ولیدل څه به نه وایم . داڅکه چی لمشا رمنبهردی ، خوهغه څمک ما د پره خوروی هغه

زما دکونچی لور راتلونکی د هغه کونچی نجلی څخ هره گري دغه او هغه په څپیر و سوري اوزه داتول وینم خو څه نه شم ویلای .

- همدا اوس په هغه بلسه کورکي د نذر د سترخوان غوړیدلی دي . ټول د سترخوان خواته ورتپول دي . کله چی دهفت مېوی طشت په د سترخوان کینودل شو و هرچا مېوی موتی نغی راواخست خو کله چی زما لاس دطشت خوا ته اوزد شو نو خواچی می نا پره راپاندي ناري کړي چی ؛ اوبدمرضی لاس طشت ته مه راوړه ، د سترخوان ته نه نزدی کبزه دداسخی نذر دي . نو مالا د نغی لاري څخه راپره ته کړاوپه د ردیدلی زما وادکو سترگو د هغه کوتی نه راووت . دا د بدمرضی کله هره ورځ خوشو بعلی زما په غوزونوس انگاري اچوی اوخوروی می . پره می تر نورو ښه دي لږ څه مینه راسره لري ، خوهغه مینه هم کله کله د هیرو ښو په نشه کی ورکه شی اودرورو دخوبندواو مور په لمسونه ما اوزما کونچی لورتروهلو اوتکولو لاندي اچوي او تپول

من می تک شمن اړوي . هر وخت له بمانه سوه سوچ کوم چی ولی خدای و دیدو قربانی کړم . مورایلاز می هم نشی کولای چی زما کورته راشی او ما وویشی ، دانکه چی ددي کور داوسیدونکی د زړونو څخه هغه پخوانی داغنه پاکبزی که څه هم ما پري هللی بعلی وکړي چی ددوي په زړونوکي بجای پیدا کړم ، خود دوي په زړونوکي زما دپاره هېڅ بجای نشته . ددوي په زړونوکي ماته یوازی کرکه اودشمنی ده . دادي همدا اوس دپره کشر ورور راته ناري وهی ؛ اوبدمرضی چماي راوړه .

تاسی می ونشی چی خپل اصلی نوم می هیرکړي دي . هار څوک دخپل قهراو غضب اوکرکی تن بمانی پوري راپاندي نوم زدي ، خونه پوهنښ چی زما صبر اوتحمل بمانه به څه وخت تشه شی ؟

برای خود غذای خوشتر تهیه کنید

سوپ پیاز

- ۲- آرد بالای آنها ریخته
- آنقدر به هم بزنید که سوپ مخلوط شوند.
- ۳- آب جوش به آن اضافه کنید و پانزده دقیقه آن ها را شور دهید.
- ۴- نمک و روغن را به آن اضافه کنید و سوپ را در سوپ خوری ها انداخته و داغ روی دسترخوان بپزند.

- پیاز های ریزه شده به اندازه یک کیلاس یک قاشق سوپ خوری روغن دو قاشق سوپ خوری آرد پنج کیلاس آب جوش، نمک و روغن به قدر ضرورت.
- ۱- روغن را داغ کرده پیاز را در آن بریزید و شور دهید تا کبابی شود.

سلا دمکرونی

- نیم قطی مکرونی خام
- یا ونیم قاشق آب لیمو یا دو قاشق سرکه یک قاشق روغن دو قاشق پیماز توتنه شده
- دو دانه باد نجان رومی خرد شده یک قاشق مریاخوری نمک و روغن خشک مقداری مرغ توتنه شده شیرین یک دانه کاهو
- ۱- مکرونی را در آب جوش که به آن نمک ریخته اید جوش بپزند.
- ۲- سرکه و روغن را مخلوط کرده بالای مکرونی بپندازید تا سرد شود.
- بعد از آن پیماز و رومی و نمک بالای آن بریزید کاهورا شسته و برگهای کاهورا در غوری چیده و مخلوط مکرونی را روی پیش بپندازید و روی دسترخوان بپزند.



برافی باد نجان با کوفته

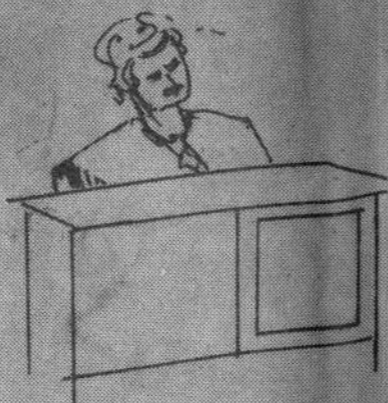
- ۱- باد نجان شش عدد
- ۲- پیاز زنده شد دو دانه
- ۳- پیاز سرخ شده برابر با سه قاشق
- ۴- نعنای خشک به قدر ضرورت
- ۵- ماست یا چکه به قدر ضرورت
- ۶- باد نجان رومی ۴ دانه
- ۷- روغن به قدر ضرورت
- ۸- نمک و روغن به قدر ضرورت
- ۹- گوشت ماشین شده ۵۰ گرم
- ابتدا باد نجان را در روغن سرخ نموده و نمک به آن مخلوط کنید و با گوشت سرخ جان نمایید.
- نمک و پیماز مخلوط کرده ازان اکوفته درست شود.
- آب و پیماز سرخ شده را در کوفته بریزید و حرارت دهید.
- تا سر روغن اید بعد باد نجان های سرخ شده را روی کوفته ها بچینید و بگذارید تا خوب پخته شده و آب آن کم شود.
- بعد نمک و روغن با ماست یکی نموده باد نجان را گرداگرد ظرف و کوفته ها را وسط ظرف بچینید و ماست و نعنای را روی آن بی پاشید و نوش جان نمایید.

دزدی کرد تا هیروئین بخرد

میتردد که پسرک ممتاز بیست و هفت ساله است:

خودش میگوید من پشاه طبرستان به دست آوردن پول هیروئین دست به دزدی میزدیم. پسرک اکنون در دارالتادیب پسرک هجرت کرده است. امید که مسؤولین آن مرکز جمع به خاطر نجات او از زندان نکال هیروئین دست به کار شوند. اگرچه سال گذشته هم پسرک به چپ سرقت مدت ۱۰ ماه را در دارالتادیب گذراند بود.

پسرک ۱۲ ساله بی زاد و یکی از تنبهاات جنایی ولایت کابل غرض تحقیق می آورند. این بار دوم است که به چپ سرقت دستگیر میگردد. هنگام تحقیق حال پسرک بهم می خورد. پسرک حرکاتی از خود نشان میدهد که صرف یک ممتاز نیست. اند با آن سرده چار کرده. آن وقت پسرک زاری میکند تا از آن حالت نجاتش دهند و معلم



درد هلیزهای

معاکم

چی تیر است



سهوا کشته شد

به تاریخ ۱۱۱۱۱۱ صد صغیر صغیر حاجی اکبر که هر دو وظیفه سپاهی وطن را به دست دارند اصابت کرد. که در نتیجه رفته زنده کی فردین را از هم گشت. حاجی اکبر اکنون با سر نوشت نامعلوم در پنجه قانون پسرک میبرد.

به تاریخ ۱۱۱۱۱ صد صغیر صغیر حاجی اکبر که از دهان سهوا کشته شد. حاجی اکبر محصل پرورشش از ویرانه سپاه سپاهی خوار بود و نسبت کردن فردین سهوا



دزدی با پشتاره

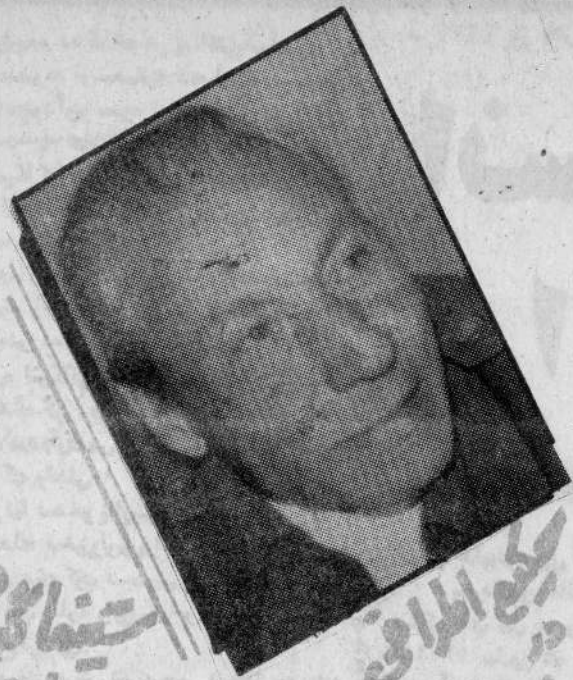
اهالی قلمه وکیل بی پس میرو از چندی به اینسو نزد مامور برق مربوط فروش پرچاوی های بی وقت برق شکا- بت میبردند ولی مامور برق برایشان اطمینان میداد که برق های شما نزد ما روشن است. تا آن که در حوالی صبح یکی از روزها یک تن از اهالی آن گذر که بعد از ادای نماز سوی خانه بر میگشت بمشخصی که بوجی کلانی را به شش حمل می نمود مکتوبی گردید

بعد از اصرار زیاد آن شخص را مجبور ساخت تا محتویات بوجی را نشان دهد. وقتی دهن بوجی باز کرد پدید می شد که سم های برق قلمه وکیل بی بی میرو با حال نزار در داخل بوجی جا داده شده است و پلاس کلانی هم بالای آن قرار داشت سارق همراه با پشتاره اش به حوزه نهم امنیتی تسلیم داده شد.

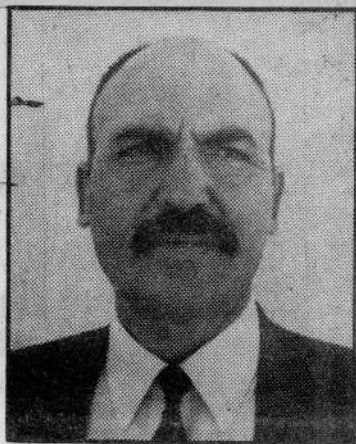
به تاریخ ۱۲۵۱۲۵ صد شخصی یک جنس را که فروش آن غیر قانونی است خریداری کردند تا آنرا بالای دکانی بخرند و چند افغانی از پسند درک کنایی نماید. اما هنگام فروش آن توسط شخص ثالثی که خود را کارمند حوزه چهارم امنیتی معرفی می نمود دستگیر گردید. به بند از آن که هر دو مسافتی را طی کردند که کارمند حوزه پس گرفتن ده هزار افغانی شخص

کار منزل تقلبی

دستگیر شده را رها کرد. شخص رها شده به حوزه مربوط مراجعه نمود. از واقعه که پراخی اتفاق افتاده بود نزد امر حوزه شکایت کرد ولی معلوم گردید که شخصی به آن نام و آن مشخصات کارمند حوزه مذکور نیست. بعد جستجو آغاز گردید و به متقلب در نزد یکی های سینا آریوب در کلب پانزادی دستگیر و به پنجه قانون سپرده شد.



سینماگران جوان در آینه شباب



قادر فرخ
مابل مشروط

نت کارگردان را به عهده دارم که برای من کترتاری را به نام "قاتل" نیز سپرده است منم دارم بتوبه انم این همه وظایف را درست و بدون خسته گی به نشر برسانم.

د ر فلم سنمایی " مشروط " نقش مرکزی را به دوش دارم که از کارگردان جوان موسی رادمنش است و در پهلوی آن در تئاتر تلویزیونی به نام "گفت و گوی شبانه" نوشته استاد بیدست و عیغه اسپینا

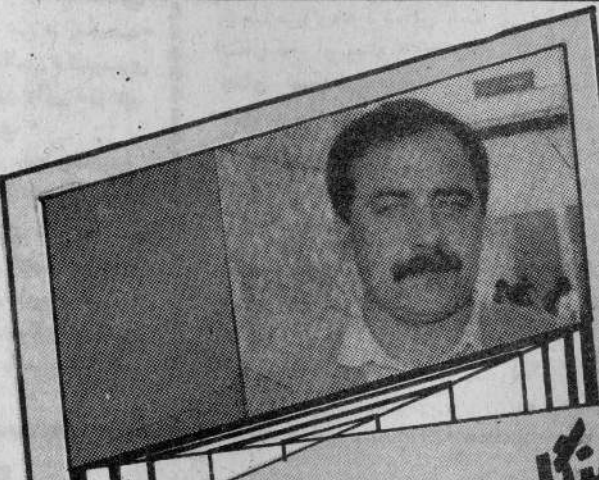
در شش ماه اول سال کار کرد های هنری بیشتر داشته ام حال مشغول مشق و تمرین نما یشنامه " زیر نام (نامرد) استم که تقریباً آماده نشر است که امید دارم امکانات نشر آن هر چه زودتر فراهم گردد.



نصیر القاسم در "گدداپ"

در آینه شباب نام فلم هنری است که توسط اعضای انجمن سینماگران جوان افغانستان به شکل تلویزیونی تهیه گردیده است. این فلم هنری، زنده گی محصلین واحسان سات جوانان را در یک گروه تظاهرات و نم و دانش، به طور هنرمندانه انعکاس میدهد. این فلم که از سوی اداره فلمهای داستانی و مستند تلویزیون به روی پرده خواهد آمد سه کترتاری عمده همایون سدوزی، نفیسه حورو صفور آیین خیل در آن به گونه خوبی نقش بازی کردند. سناریوی فلم توسط موبند پورنگاشته شده است.

مسرف تهیه و کارگردانی فلم هنری سنمایی به نام "گر-دآب" است و سناریوی فلم از نوشته های صادق هدایت نوشته شده خوب و فقیها پیران میباشد که به زود بانتخاب هنرپیشهگان و کار فلمبرداری آن شروع خواهد شد.



منگل دی بده
بنده خپلی
شندری
وراندی کوی

د پښتو ژبی تکره او خوزلی سندرفاری منگل دامل به بده بنه خپلی سندری دخپل هنر خوښوونکو ته وړاندی کوی منجمن منگل د پښتو ژبی دودونو د پری به زره پوری خوزی - مجلسی سندری د محلی سازو نو پملمتانی ویلی او دتلو - بزبون له لاری هنردوستا نو ته وړاندی کوی د دغو سندرو به وړاندی کوی لو سره په منگل بو عمل بهیسا دخپل هنرو خوښوونکو هنری - تنده وریاته کوی.

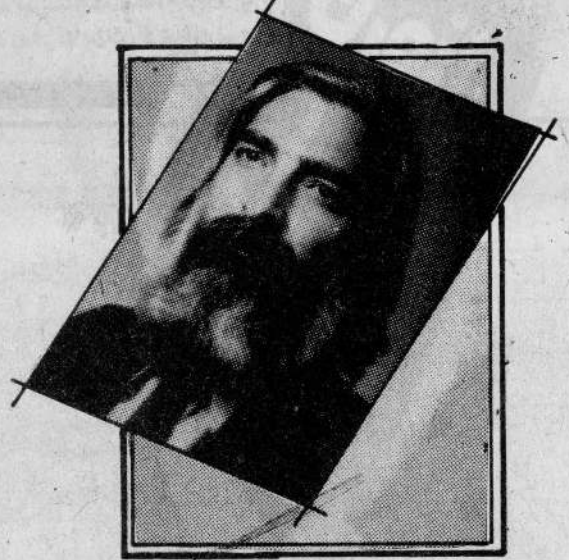


افغانی فلمونو په سینما گان

د ابرکت کړي د جوان شمر حید - ری (کجراه) او دانجنسر لطف (گماشته) فلمونه دي چی له همدا اوس نه پسی د سینما د ذوق مندانو تنده راپا - رولی ده.

په د پرتو دي راتلونکی کی په افغان فلم دري نوي فلمونه دینار د سینما گانو له لاری د افغانی فلمونو خوښوونکو ته وړاندی کړی، دغه فلمونه (خاکستر) چی سمیدور کړی

په لاس په لاس



عشمت قیامی
از
گناه
آغاز کرد

اولین فلمی که در آن نقش سینما برچسته داشتیم فلم سینما - این گناه بود افزون بر آن در دوازده فلم سنمایی و تلویزیونی دیگر نیز نقش های رایغا نموده ام. فعلاً مصروف بازی نقشی د ر فلم اراد ما استم که کارگردان آن موسی رادمنش و سناریوی آن را معروف قیام نوشته است. د ر این فلم کترتاریان قاچاقچرو بازی خواهم کرد. که امید دارم با همکاری کارگردان از عهده این نقش برآید و بتوانم.



سیمای ترانه به آندوی سفر به شخصی جان

پنج آهنگ جدید رسال ۱۳۷۰ داشتیم که دو آهنگ آن را به مناسبت عید سعید اضحی شهر مزار شریف ثبت نمایم.

انسان او



ضروي عاينونه وړل کېږي .
 د بېر د اوبو د مالګې اوسط (۲۳) په سلوکې دې چې په يو ميل مکعب اوبو کې (۱۶۶) مليون تنه مالګه موجود لري .
 که د بېر د اوبو ټولې مالګې ټولې شي د پنځه - سوه شپيته پنډ والې به د مکعب د کسري سطح ووشي ؟ خود مالګين والې د ټو وي .
 ټکي ته بلې سمي ته تېر لري .
 سندر روڼو په تل کې د پتېاټو په اندازه چې زرګونه د الړه .
 قيمت لري او (ناجول) نومېږي شه چې د شکرګيز ، کوهالته ، اوسپنې اونکل د ذراتو په زېره ده چې په رس خاورو ، د شاک په غاڼيو ، د نهنگه د غوږو په دې وکړاټول شوي دي . همداسې په يو ميل مکعب اوبو کې

ته مراجعه ده که غصم په اکتوبر مواد وښو کې سيندونه او جملونه شه اودهغه و هيوادونو د اوبو صرف د پاره کاتي دي ، خو د اوبو صرف وړخ په وړخ نهاتيږي ، مثلا ، په آمريکا کې د اوبو نېټه له درې سو ميلون کلن اوبه د هغه ، زامت او خلکو پر مخکښ صرف د پاره صرف لري .
 خوزي او بهر سندر د ترور اوبو د تقطير نه لاس ته راتلاي شي چې د اکا رخصو صفا د دورخني مصرف د پاره اقتصادي نه دي .
 په امريکا کې او برنېټ پوښونکي په دې هغه کې د پتېر غوډاسي نېټات ات نسال کېږي چې وکولاي شي له ترور اوبو څخه گې واخلي .
 کلور نيا دهغو ښارونو څخه شمېرل کېږي چې هلته د خوزو اوبو پراېلم شه . هلته يوهان هغه کوي د جنوبي قطب ته ويځو ټوټې دې ښار ته راوړي ترڅو د اوبو مشکل يې وځي .
 يوه کوچنی دېخ ټوټه چې د يوکل په موده کې د جنوبي قطب ته راننقل شوي لس ميله اوږد والي نهميل سوړ او (۶۰) قيمته شي پند - والي در لوډ دې ټوټې د درې سو ميلون کلن اوبه لاس ته راغلي او د پوښي ماشيني د پاره د کلور نيا د ښار ټول زواصتي اوبه کېږي .
 د دې ټوټې د درو بېر وڼو نه د تېر د و صرف يو ميلون د الړه تخمين شوې دي . د اټومي ساحل کې اېنډول کېږي او د هغه وېلې شوي اوبه بېر ته تويږي او د اوبو د خوزو اوبو کثافت لږ دي د ترور اوبو په سر راځي او د پوښو په واسطه

(۲۸) پوند طلا وېر د لري چې د اقدار (۲۰۰۰۴) اوس په هر ميلون کېلنه اوبو کې دي .
 همداسې سندر وڼو د بېر د غذاڼيه ضيع جوړوي چې تقريبا د بېر (۲) په سلوکې خواره د بېر وڼو ته لاس ته راځي چې غوښه ، ماهيان ، بحري نورو حيوانات اونباتات دي .
 دا چې د سندر وڼو د اوبو وڼو ميلونه اوبه د بېر په خدمت کې دي بيا هم په ابتدايي توگه د هغه نه استفاده کېږي ، خو په راتلونکي کې به بهر لکه چې بېر کېږي د بېر کرلو ته هم پام واري .
 د سندر وڼو د حاصل د بېر والسي د پاره با ارزښته شمېرني شوي او کېږي ، لکه چې يونانګيس ، يو لوجست والتس - کارستنگ د ماهيانو دو د لوه د سواحلو د سطحې اوبو ته د شمالي سندر وڼو ته انتقال کړل او روسه له هغه مودي نه شي د امان وليدل چې د خپل نورو وڼو په پرتله درې - څلور چنده څټ شوي وي . او د ده شي کېږي و . همداسې د سيمي بحري کمپنۍ د حيواناتو محدود وړل د ماهيانو د شمېر د نهاتوالي سبب گرځي .
 همداسې د بېر د کرلو په خاطر بېر وڼو سرولي کېږي ترڅو د بېر او د بېر د اوبو اونباتات يو بل ته تېر شي . غمډه د بېر د مور کول شي او بېر وڼو سندر وڼو د تر اکتور وڼو په واسطه محدود يا محوش .

بقيه از صفحه (۲۸)

نظري به رساله يي اياز از ديده گاه

سمدی شهرآزی در گلستان فصل عشق و جوانی را با قصه مختصری از اياز و محسود به این شرح آغاز می نماید
 "حسن مومنی را که گشتند سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد که هر یک بدیع جهان اند چگونه افتاد است که به هیچ علت از ایشان ملبی و محبتی ندارد چنانکه به اياز که حسن نهادی ندارد ؟
 گفت به هر چه به دل فریاد از پدیده نکو آید هر که سلطان مهربان او باشد گر همه بد کنند نکو باشد
 شهنش بزرگوار در بوستان میگوید یکی خرده پسر شاه غز نهن گرفت که حسنی ندارد ایا زای شگفت و در ضمن آن حکایت نحوه عشق

محمود را به اياز که در واقعیت نه گرویده کی به قد و بالا و حسن و لقا اولمکه به اخلاق خنیده و سلوک پسندیده اوست تشریح میکند .
 استاد خلجلی در این اثرش باپرداخت عالی که خاصه است دوران صبا و تش را ترسیم کرده روزگاری را به یاد می آورد که با چند همدرس دیگرش پنج کتاب فارسی را میخواند و از "ای داغ" به سان خاطرات سکر آریک خواب شهرین یاد میکند که چطور خوانش "ای داغ" در او اثر میگذشت و روانش را نوازش میکرد .
 استاد شرح میکند که پنجمین دفتر پنج گنج فارسی ۳۲ غزل به شمار القبا ی عربی و فارسی در اوزان مختلف بیان شده

و شاعر خود را ملزم گردانیده که در هر حرفی غزلی سراید و حرف آخر هر بیت را در صدر مصرع اول بیت بیاورد و در مقطع غزل ها نام محمود و اياز هر دو و گاه همتنها نام - محمود را به جای تخلص ذکر نماید .
 استاد را عقیده بر این است که به استاد تحقیق داکتر مومن در کتاب شعر فارسی این اشعار از محمود نام شاعر لاهور است که در قرن ۱۱ ق موزمت آخرالامرا استاد خلجلی سپهسالار غزنه سردار ایماق ابوالنجم اياز نایب السلطنه هندوستان را متوفی سال ۴۴۹ ه . ق در لاهور میداند .
 خلاصه رساله مذکور اثر است خواندنی که امیدواریم مو سسات نشراتی به تکثیر آن مبادرت ورزند .

شکوفه های خوشین ...

ندیم يك شاخه گل خيلي خورد آن به دست من شکست و برادرم بانا رضایتي به موگفت: "احمد انسان استی یا حیوان ؟"

فرق همین یادها بودن که صدای هوب - لناک انفجار مرا از جا پراند . و همینگونه چندین تایی دیگر، بیهم ، باغچه رادر کام - دو دو خشک فرو کرد . من خشک و بی نفس در کنار درختی دراز افتادم . وقتی هفتاد آرام شد من از جا برخاسته فیهاد کشیدم ؛

صبور (مادر) هیچ جوابی نشنیدم ؛ از میدان دزد و خاك دیوانه وار به دویدن آغاز کردم و هوس فغان بر آوردم و صبور (منکر باز هم هیچ صدایی پاسخم را نگفت . سرم گنج رفت و پاهایم سستی کرد . توازن خود را گم کردم و به روی زمین افتادم . وقتی به خود آمدم همه چیز تمام بود . همسایه ها ، میوه کنان دور سرم جمع بودند . دیگر ضرور نبود که از حال مادر و برادر م چیزی بپرسم ، زیرا دو چاره ای انتظار بر آمدن از حویلی را داشت .

گفتم مادرم سید بود . زیرا تنها قلبی زخم خورده بود و آن زخمی که حسی يك قطره خون هم بیرون نیاورده بود . اما وقتی برادرم را به گور میگذاشتند و دیگر تکه تکه اش فرقی خون بود و دستهای که او را به لحد میگذاشت سخی میزدند و از پنجه هایشان خیرین میچکید . و شکوفه های سبب که بر سر صورتش چسبیده بود نیز خونین بود .

از چشمانش به روی رخسارش فرو غلغله بعد در حالی که با گوشه چادرش اشکهایش را خشک میکرد شکسته شکسته گفت ("بچشم صبرگو - به رفته کدام کسی ره پیدا میکنم که کتبت زنبیل ره وردا ره ."

بعد دستم را رها کرده چایك چایك ... سوی دروازه باغچه به راه افتادم . دیگر برای من ، این پرسش جواب بود که چرا برادرم پیاله چای را در حضور من بالا نمیگرد و چرا حین غذا خوردن نگران من بود .

من همانجا به درخت توت تکیه دادم . اندوه بزرگی مراد را خود میفشد . برادرم همچنان در گردنك نزدیک درخت سیب سرگرم کار بود . دیدن این صحنه باز ، بسادگد شته ها را در من تازه کرد .

چارده پانزده سال پیش از امروز برادرم نهال سیب را از دهکده دوری آورده بود . خوب در یادم است وقتی که نهال را میبشاد -

رحم که . حالی دگر کمتر کسی به فکرای وطن اس هر کسی به خود مید رنگانه آدم نی نامه گلگه و شکایت خود ره پیش کی بهره خهر باشه مخد اوند خود شن بار حق اس ."

نان صرف شد . من برادرم پس از ادای نماز دو باره به باغچه برآمدم تا به کار و بار برسیم . برادرم سوی گردها رفت و من رفتم سوی کتج باغچه تا از زنبیل و چم ها بخبر بگویم . زنبیل پر از چم همان گونه در جاییش قرار داشت و روی چم های سبز را يك لایه خاک پوشانده بود . برگشتم که برادرم را صدا بزنم ، تا زنبیل را انتقال دهم . در همین اثنا مادرم به کنار رسیده پرسید :

"چی میکنی بچهم ؟"

گفتم : "هیچ ماد ر صبور ره بگویم که زنبیل ره ببریم ."

مادرم تکانی نخورده دستم را به دست خود محکم گرفت و ایستاد . يك جفت اشک



گونه رقص میباشم .

* به چند کشور سفرهای هنری داشته اید؟ - تاکنون به افغانستان ، هند و تونس .

* در کدامیک از این کشورها بیشتر تشویق شده اید ؟

باز هم لبخندی نمود . میگوید : - در افغانستان .

مهرسم زمانی که ازین جا بروید چه چیزهای تازه روی دست خواهید داشت ؟

نگاهش را از نقطه بی برکنده میگوید : - شاید به هالند ، هامبورگ و فرانسه سفرهای داشته باشیم .

* اگر بار دیگر به کابل بیاید چه توشه نوئی با خود خواهید آورد ؟

باز هم میخندد و ادامه میدهد : - میخواهم تا سفر دیگرم به کشورتان ، صلح و آرامش نصیب افغانها گردد . آن وقت رقص لوگری را آموخته و برایتان اجرا خواهم کرد .

خانم گلناره (سیاستدار از شما که صحبت ما را پذیرفتید ، تشکر

سایه گل در گردن باد

... طبله نواز است .

مهرسم از زنده کی خانواده کی تان راضی استید ؟

چنان مینماید که باید این - وال از سر پر - سیده نمیشد ، با چهره مغوم به سویم خیره شده میگوید :

- خوب است امانه چندان ، به خاطر این که شوهرم خانم و فرزندان دیگر هم دارد ، گاهی نزد ما میباید و زمانی هم با آن ها .

* آیا از دواج به خواست خودتان بود ؟ - با تا سفیلی .

خوبست د چهاره در مورد هنرتان بهرم آهی کشیده میگوید : بفرمایید .

* آیا میخواهید هنر رقص شما حاصل پیام ویژه یی باشد ؟

لبخند معنی داری نموده ادامه میدهد : - در پارچه های که میرقصم اکثریت آن ها حامل پیام استند که من هم طرفدار همین

د را وایل سالهای شصت و نایش فلم در عصر روز بهتره...

به همین دلیل بی تجربه کسی او در تصویرگری هوا و هوس ترد...

آنهايي که شرمناک بودند و روح شان از دست رفته...



دیگری را نجات دهد چنومن وضع خیلی درد آوراست...

دم جا گرفته که زمینه تحلیل سطحی از اهانت زنان...

نرم که باعده باز شده به یک با ره گی بسته موشود...

هدیه های سینما

تند است. اکنون برای آنکه زنی را دوست بداریم...

آنها به بوننده ها چنان طرز تفکری را پیشکش میکنند...

فشار عصبی

مرحله مقدم (پاصفحه اول اعلام خطر) هیزمان با آغاز فشار...

شد تابع سیستم عصبی و فوالت داخلی است که در هر صفحه باعث بروز عکس العمل های خاص...

بالای رگ های بدن تاثیر خاص دارد و حتی موجب تصلب شریانی نیز گردیده...

اجتماعی و معتقدات عمومی (خانواده، اجتماع و مذاهب) می باشد.

زنده گی اجتماعی نشان میدهد که اگر چنان حوادث شایسته جهت انتباه دهند...

استرادر داری بقوه از صحنه (۱۶)

داد مغور ورته ...

غمري خبري شو . زمري هغه کوله چی دی تر ستونی ونسی ؛ خو په ماته شوې ژامه باندي یی هېڅ ونه شوکړای . کاناکاراجو خپل ټول قوت سره را ټول کړ ، پر همدکته یی زور وکړ او زمري یی په لفته یواځه او په سمکه یی وغورځاوه . کاناکاراجو هم پر سمکه ودرېد او د زمري د مخسې پخسې یی چی پرده یی حمله کوله کلکی ونیولی اوبه نسکی یی یواځه ؛ خوزری بیادې تپل واهه او شاپه څخه په سمکه ولوید . کاناکاراجو په خپل کمڼ لاس د زمري ماته خوله ونیوله او هغه یی تاو کړه اوبه خپل پسی لاس یی زمري په سترگو واهه ترخوړوند شی . دوه یادری واو یی د زمري په لاسه ورغله ده ونوټل چی زه یی ترې راکش کړی ؛ خود زمري ژبه ښو په و او له لاسه یی ونیوئیده . دوی دواړه داسی سره رښېدل لکه چی دوه په لوانان سره خپل زورونه ازمايي . کاناکاراجو د زمري له رښارو او دخولی له بوي څخه په تنگ شه . په دې وخت کی یی نا بیوه یوه تمیزه لاس ته ورغله هغه یی راوا ځیسته او په خپل ټول زور سره زمري خو واره په سر پرې یواځه . زمري دوی شیبی لپاره گنگس شو او په ددې وخت و موند ترڅو د دوی ونی خواته منځه واخلي او پروته وځیري ؛ خودا کار ونشو . زمري په یوه ځمزه سره راو نو اوکیته یی راکش کړ . د کاناکاراجو دورانه غوښه راجلا شوه او غوښتری داری وهلی ؛ خو زوره ورکانا-

کاراجو لاهم زمري سره جنگ کاوو . دواړه بوله بل سره نښی وو او دوی گډې په لور رغښتل . کاناکارا جو یو پوتی کلکه ونیو او یان یی ټینگ کړ ؛ خو زمري کښه گډې ته ولوید . کاناکاراجو په کړای سره خپله لاره ونیوله یان یی ټول زغس وو او د دوی ونی ترې سمه دلی . غمري شوې غوښی یی غمړندی وې او کښه سترگه یی ژوبله شوې وه . کاناکاراجو په همدې حال په لاره روان وو ، پزیده او تزدې ووچی پر سمکه ولو پزې . یان یی تنگ کړ ؛ خو سره له دې یی هم هر شی خپره لیدل . د مړي خواته راغسی تزدې ووچی ورڅخه تهر شی ؛ خو ودرېد . یان یی پرې کوپ کړ او په ځیر ځیر سره یی مخ ته وکتل . ده ښه نشو لیدلای نوله دې کبله یی یان وژنودې کړ . په دې وخت کی یی یان په ریزید و شو اوبه ټول زور سره یی چمځه کړه :
 ((زما زویه ، او زما چمتی بابو زویه))
 او خپل سر یی په دواړو لاسو کلک ونیو په چمځو چمځو یی زړل او پر سمکه ولوید .
 روسه په تیاره ماښام کی پلټو نکسی د لڼ مې شوې پلار او زوی دواړه وموندل .
 راو لو چی کاناکاراجو ولید ، ده هم په چمځو او زرا پیل وکړ .
 ((صاحب ، څنگه دره یوایم چی چمتی بابو و ودرولم اودې پخپله در روان شو))

د (۲۹) مخ پاتی

د کښه موزیم قیمت اثار درلودل . په هغه موزیم کی د قران کیم او نورو سری اثارو خطی نسخی ، جواهرات اوداسی نور اارزښه شان موجود وو . دملگرملک و نماینده وای چی په دغه برخه کی لکه عراقی مقاماتو سره زغیدلی دی ترڅو و تارخی اثار بهر ته کښه ورکړي ، خو کښتی مقاماتو دمراتبانو له خولې داسی خبرونه ترلاسه کړي دي چی گواکی تارخی اثار ټول په جگړه کی له منځه تللی دی . په هرحال په معنوي برخه کی د کښه ښوونی اوزی ته هم سخت تاوان ورسیدلی دی . اوس اوس کښتیان خپله ښه کښه گډې چی د ښوونی اوزی صحت لکه سره فعال کړي او کښه دغی ښه کښه د لومړیو حق ورکړي دي . زده کوونکو د زده کړی پوره یوکل له لاسه ورکړي اود دوی کورنی دغی خبری ته د پریه تشویش کی دې ترڅو نورو څخه له لاسه ونه وزي . دغه راز د کښه پوهنتون اود ملی رسرج انستیتوت هم په خپل وارسو تاوانونه زغلی دی . د دغو ملی مرکزونو لپراوتوا رونه لوټ شوې اړخمنه د شلو کلونو ملی نتایج له منځه تللی دي .

یوه څه خبره داده چی د کښه ملی اسامی وروسته له جگړی څخه دلومړی عمل لپاره دجولای په لسه نهمه غونډه وکړه . په غونډه کی شیخ جابر الاحمد الصباح دکو ښتانی ویرانه د جگړی په وختی وستایه او کومه دنده د روسهارل شو مترشودا ۱۹۹۲ کال داکتور په ماشه کی پراگمانی انتخابیات ترسره کړي .

په وروستی تحلیل کی باید وویل شی چی د کښه د بیاجورونی پروگرام په دې پورې اړه لري چی په منطقه اوجمان کی څومره هېوادونه مرسته ورسره کوي ، پورسره پورې دا خبره له عراق سره د ښوولی په مساله باندي هم اړه لري ترڅو سرحدی له هغه سره گرانتی شی ، ته ددیوته یی پای ته ورسيزي او کښه څه چی کښتیانو په جنگ کی له لاسه ورکړي دي ، بهر لاسه راوړي .

پښه ارفسحه (۳۷)

صنایع دستی ما

ما هرروز به دست نداشتم تکتا -
 لوی مدرن نیز در این مورد قابل دقت استند . و در مورد قابلین باید یادآور شویم که اتحادیه ها صادرکننده گان قالمهز میسر نظر اتحادیه پیشه وران خود مواد مورد ضرورت خود را از داخل و بیشتر از خارج که جنسیت قابلین تا حد زیاد بسته کی به هیجان مواد دارد وارد میکنند . در گذشته ها تورنیم نقش برجسته در عرصه تولیدات صنایع دستی داشت زیرا از یک سو مقدار قابل ملاحظه یی از این تولیدات را خریداری می نمودند و از جانبی نیز در ترویج صنایع دستی به

سطح جهانی سهم عمده یی داشتند . اما باید رنج که امروز به برهم خوردن وضع تورنیم در کشور صدمه بزرگی بر تولیدات صنایع دستی ما وارد آمده است . یکی از راه های انکشاف و حفظ واحیا صنایع دستی ، حمایت دولت از دستا هاست . با آن که تا حد و دی این امر در نظر گرفته شده است و تسهیلاتی در مورد برای صنایع دستی وجود دارد اما بایست این نکته بیشتر مورد توجه مقامات قرار گرفته امکانات بیشتری پیشبینی گردد و تا تولیدات صنایع دستی انکشاف اقتصاد ملی سهم قابل توجه یی ایفانماید

بسته

پاتی له (۵۹) څخه نه

شاگرد د سرویس په کته کونډه
کی زمانه ترڅنگ په لویز حیات
سره تیر شو. زمانه کالی شورا وغور
کړل. سترگی می د غوسې ورته
چوڅی کړی وورته وی ویل:
— د خدای په غضب شی زما
کالی دی غور کړل د صاحبون
د بهی څخه خبرتې که نه
د مستری شاگرد بېله دی چی
څخه را وکړی ویل:

— بهر واری و ښه.
... د سرویس نه کوز شوم د کور
خواته تلې ه پوتې د بایسکل
په کچو څخه پوت لمرگی تیر لای
اوڅپله په چرت کی پاهل واهو
زه شی په لمرگی د شاوخوا نه د سرک
نه ویالی ته گدا رکېم ه پوتنه
او پایڅی می په ختولیت په
دوی د غوسې نه می ستړی
ویساره پخوځه څخه بېله دی
چی د بایسکل نه را کوز شی په
لاس شی کوز شوی لمرگی سم کړی او
وی ویل:

— پیکر می نه و. و ښه
د ویالی نه را ووتم و د کور په
تپه روان شوم چی په دی وخت
کی د یو کاغذ یاد (گهز) می
تر غوښتو غوښی سوزونکی د زد وکړ
اوتودی ویی می په څخه را توی
شوی وی پوهیدم چی د کاغذ یاد
شیشی تا څپل کاروکی. نوسودا
می پرمخکی کیدو له کله پهلوا
ن په شان می لستوی پلور ویل
اود کاغذ والا خواته ورغلم و کاغذ
یاد والا د ژبا په برکه اوازکی
د ښه په ویلو ویل وکړ.

ما په زهزه لهجه ورته
ویل:

— داد کاغذ یاد څای دی؟
ه څه ویل:

یاد نشته و ښه

په دی وخت کی پوه شول
پوشه لاری دهلکی په ژبا را
وگرځید چی زمانه غوښتی کی
ولیدی نو په چوک چوک سر می
دواړه د جیب نه د تشناب کاغذ
راویستو زمانه غوښتی می پاکسی
کړی او په توتوش په پری وی
څای کپشود له اوماته کن ویل:

— خیردی کوچنی دی و ښه
زه همداسی ورته گواښیدم اوڅر
وینیدم؟ خودی سپی مده پوره
خبره کوله.

— و ښه و ښه

د غوښتو په سوزونکی د درد سره
می بهالا سونه پورته شول خوبا
شک پوشی سپی مانع شو
اوری ویل:

— و ښه ښه
می ما ووهه:

زمانه چی لوی اعصاب څخه راب
اونولا سونه می سره و منیل وپوه
جانانه څا پوره می په څخه ووا هه
شک پوشی سپی گنگس اوله
تولی ووت:

— ما سودا له مسخکی را پورته
کړه او بېله دی چی ورته وکړم
وی ویل:

— و ښه
خوشاله په خندا خندا کورته
ولایم.



بقیه از صفحه (۱۷)

شاد کام در...

وی به شاد گرفته می تواند
شاد کام یکی از مصروفترین
هنرمندان کثرت و راست که
افزون بر مشغولیت های هنری
می منظم و سیستماتیک آسور
مختلفه ورزشی رانیز به
پوش میبرد. وی که هم اکنون
د رمده بیست عموس ورزشی سو

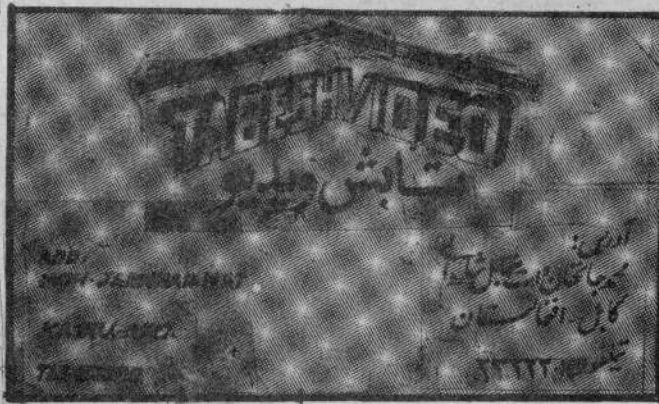
هنرمند ایغای وظیفه می نماید
پنا بر علاقمندی به ورزش والیبال
اور هنرهای تپهای مختلفه
پوشترین و قش را در جمان زویم بود
هنرمند کابل سپری می نماید
او اوچ و دایینه مصروفیت
ها (به اضافه ترتیب و گپنده گس
پروگرام را وی ایزه چی من سنی)
تقریباً هر ماه یک آهنگ به
سند و هوایی را دیوفاغانستان
ثبت می نماید ویا برای دیگران
آهنگ می سازد.

په گفته خود شاد کام
من همواره معیار مشخصی د بربر
د آرزوهای و پذیرش آهنگ اوچو د
دارد: داشتن شعریه
تصنیف آرزو و متعالمی
احساس و ابتکار موجودیت
ارتباط و مناسبات منطقی میان
شعرا و آهنگ و وجود یک پیام
نهفته دقت د تلفظ و ادای کلمات
و سرانجام مشق و تمرین به قدر
کافی.

سپا وون با ارچگزار می
پایان به هنرمندی این هنر
مند والا زرمند که عبدالله
نوابی همیشه شاد کام باشند.

نیز سهای آهنگا پش را دارد و ملا
یم معتدل و نافذ از گفته ها و
تپسته های او برمی آید که او
را امتداد عشق و آرزو به رشته
های دیگر هنری سرانجام به
موسیقی کفا نیده است. شاید
موسیقی د رمحراق آرزو های
او نقش بسته بود که تمام راهها
به هان منتهی میشد است.
په عقیده شاد کام موسیقی نباید
صرف وسیله سرگرمی و تفریح
باشد و در حاشیه زنده گسی
قرار گیرد برخلاف موسیقی
ما باید پیام او را بدهد جنبه
صرفهانه و عارفانه داشته باشد
و اصلت آن حفظ گردد. او در
هنگام ترسیم مرز میان موسیقی
د آرای طبیعت و کیفیت خانقاهی
و موسیقی حاضر و نه اصطلاح
دم دستی که به گفته وی جوانان
ما خود را در آن کم کرده اند
د رمتن موسیقی نوع اول پسرای
خود شاد کامه و موضع برکنشده
است.

یکی از کارکرد های قابل قد
رشاد کام تهیه و تنظیم و اجرای
آهنگهای فیلمی است که
از پوره کی های آوازی ښه
میگردد سرازایین کارها بر میگرد
په فلم تلویزیونی "اشک و لبخند"
که موزیک متحان توسط آهنگ
د نرغند تهیه و تنظیم می شد
بود اجرای آهنگها برای فلما
ی "قرار" د مرد هاره قول
اس "پرنده های مهاجر"
زلفه نهرنگی از خدمات ارزنده





مورد توجه قرار می‌گیرید و همیشه خود را خوشبخت احساس کنید.

۷- آنها روديك (مالك كهنس باوی شول) هر چیزی را که قلب تان ممنوع قرارداد انجام ندهد. و هر چیزی را که قلب تان بشما هدایت می‌دهد آنرا حتماً بپذیرید.

۸- جیکی کولونز (نویسنده) خوشگوشی بیدله گوش همسراه با خنده و انفراموش نکند. خنده بالای خود را فراموش نکند. به خود اجازه ندهد تا اغتصاب کند. هیچکس از آن کاری نیست اما تلاش کنید تا زودتر آنرا رفع نمایند.

۹- ژولوت برچمل (نویسنده ژورنالیست) تمام تلاش وقت

میشود که شش کند زودتر آنرا رفع نماید. خود را بنهاند به زودتر به وقت بازهم دست به کار شود. کوشش کند روزنده کی خورده گیر نماند این کار اکثر به ضرر شما تمام میشود. اگر توجیه کردید بد که کارهای شما به مراد دل تان پیش نمیرود لباس کلاهی بپوشید و این شما کمک خواهد کرد.

۶- ایزابیل روسلونی (ستاره سینما و مدل عکاسی) طبیعت به ما صرف جسم را بخشید ما به هر قدر بیشتر از آن مواظبت کنیم بهتر است. به خوراک خود توجه بیشتر نموده و ورزش و انفراموش نکند و زیبایی جلد تان را مواظبت کنید در این صورت بیشتر

رت تانرا وقت کار دست داد - شتنی تان نماید. از هر روزی های موقتی و جزئی و ورزش کنید تلاش خود را تا زمانیکه به پای خود نپایستاد. امید ادا می‌دهد. بهیچا ن داشته باشید که جوانی را دوباره بدست آورده نمی‌توانیم. عجله نکنید تا زود تر از دواج کنید. تا سن (۲۵) حتماً منتظر بمانید.

ایف پولارد (مدیر مسئول روزنامه سندی مهدور)

۱- تحصیل یک امر ضروری در زنده گی میباشد. تحصیل نه تنها جلوگیری غریب شما را می‌کند بلکه به شما استقلال و اوقعی می‌بخشد تحصیل شمارا آمویر نوشتن تان میسازد.



حرکت

را قابل ذکر میدانم که در تکواندو ندری پوسه لگد های قوی چون: لگد های چکشی، نفوذی شلاق و ضد حمله وجود دارد که در تکواندو می‌مانند و وجود ندارد و خودم ورزش تکواندو پوسه را تجربه گرفته ام که معنی آن حرکت سریع میباشد. چگونه میتوان این ورزش را فرا گرفت؟

فرا گرفتن هر ورزش خواهان ریاضت مداوم و پشتکار، صبر و حوصله میباشد و به کمال رسیدن در تکواندو کانسبت نبوده بل از پیشکار خواهان تمرین هرچه بیشتر و بهتر میباشد. از ابتدا این رشته را متعقیب نموده اید یا بعداً به آن رو آوردید؟

قبلاً در تکواندو میمانند تا که بریند نصاری تحت نظر استاد مرحوم عبدالغفار "قاری" کار نموده ام تماماً قبله تکواندو پوسه علاقمند شدم و اکنون در این رشته کمر بند سپاه دارم یک دارم که این کمر بند را نظر به ضوابط فدراسیون تکواندو کشور هندوستان به دست آوردم زیرا در اینجا نماینده فدراسیون تکواندو کشور کوریا - چنگ هانگ حضور داشته و این کمر بند را از طریق کشور هند به دست آوردم.

ایا در کشور خودمان مسابقات این تویج کمر بند را مقام المپیک به عهده ندارد؟

احمد جاهد ورزشکار خوب و با استعداد نظر به عشق که به این ورزش دارد کلی و در ولایت هرات ایجاد نموده و همه روزه جوانان هراتی را در این ورزش تعلیم و تربیت میدهد و خواهد پیشنها داد منماید تا به خاطر جمع و بسج نمودن ورزشکاران تکواندو و راهی ایجاد شود تا از این طریق جلو یک سلسله بینظیری را در شهر گرفته شود.

دوستی کیست

کسی که شروع کرده ای و میخواهی مره جای بیخ داده نفسی بکشی.

همد پالمه از جای پرکد و با لقمه ده دانش برد، همو بود که دان و زبانش عاوله پارا شد و چرخ زد: وای ده قرار خدا شوی زنگه تو میخواستی مره ده جای جوش پخته کسی و نفسی بکشی.

۱۰۰۰ ای سوزده نوشته کنی ها که تانستی به میگم آرینت. راحتی کدام چیز تو نوشته نکرده ای؟ در حالی که آه از جگر بر میآوردم گفتم: نی! گفتم: خنی چسی در نظر داری که ده ای نزد یکی هان نوشته کنی؟

گفتم: در نظر دارم که یک طنز نوشتنم به نام "ده بنفسی رسیده"

داره تملیت میکنم و از سرم رنگ شدم و حیران ماندم چسی گفتم که دیدم باز شروع کرد: سهل کوه یک صوره برت میگم که یک روز همسرم بری غموی دهاتی خود که نو ازده آمده بود مجای دم کد. خطهش فرمایش داد که جای ره شب در نزد یکی بگذارد به خاطر می که شبانه گلشنه خارش میگیره همسرم هم چایه ده ترموزاند. احت ترموزده شده نزد یکش همراي گیلان ماند هازی که تا یکی بود و غموش ترموزده چای جوش نکرکد و ده پشترده زده دید که بیخ آسره گفتم: دره قارخدا شوی تو از حالسی

لینم و امیرالینم که میگم همسی "ایزم" چی معنا میده؟ نه گفتم: یک چیزی در نهایت اوج خود برسد و اوزه با "ایزم" ترکوب میکنند. گفتم: "خنی ده ای و خطه ای که وودینم ره مینویسی". فامیدی و امین نوشته کنی و هاراستی راجع به ای هم نوشته کو که یک مد پر که سبک دوش میشه چطو واسطه میکنه و خود ده و باره مقرر میکنند. خوب هانچار برایش قبول دادم که حتماً مینویسم.

ولی روز دیگر که در یک فاتحه شرکت کردم بودم و ناگهان یکی از کسانی که من نمیشناختم ولی با ی مراد رتلیزینم دیدم بود و گفتم: پادشو طنز تو؟ سلام. شناختی؟ و یکی از علاقه منهای همو ایچس لگد های خنده دارت هستم. ولا چقه مقبول نوشته میکنی.

ده در حالی که به فاتحه

تخم و مرغ

به سیستم بین المللی در این پروژه رعایت شده حتی کسانی که میخواهند داخل پلاکها را مشاهده کنند باید ابتدا همسایر بگردد. بعداً چیک به پاکرده و چون بپوشند در غیر صورت اجازه دخول به پلاکها ندارند زیرا امکان دارد توسط پاورها لباس میکروب به داخل پلاکها انتقال داده شود. لهذا مقررات و نسیب های پرورش دهی مرغها مطابق به نورم مستند رده است -

قطعه مرغ را در ارد مجموعه سی و سه هزار و شصت قطعه مرغ میشود که تا اکنون حدود پانزده الی شانزده هزار قطعه مرغ به دسترس مردم گذاشته شده است و پروسه آن ادامه دارد اولهن پارتی یا نخستین دوره تولید پروژه بادام باغ است که فی قطعه مرغ مبلغ ۱۵۰۰ افغانی به فروش میرسد. البته مرغها بعد از چهار ماهه کسی از پروژه بگراس به بادام باغ

دو پروژه از یکسال به اینطرف شروع به فعالیت نموده که - موثریت آنها کمتر محسوس میباشد اما آینده خوس را باید به انتظار نشست. ضمن مشاهده از این دو - فارم دولتی راهی بعضی از فارمهای بزرگ و کوچک شخصی شد که بعد از از اشخاص با ایجاد فارمهای پرورش مرغ و تهیه تخم در نقاط مختلف شهر کابل فعالیت دارند. شهوه کار در



مرغها در دو فارم مشترک به سیستم قریب شده بین المللی متحد به میشوند.

انتقال میشود. با جرات میتوان پیشگویی نمود که در قریب تنزیل قیمت مرغ کاهش قابل ملاحظه به عمل خواهد آمد. بنام میتوان امیدوار بود که با بهره برداری سالم پروژه های مذکوره فی بوضه تخم به قیمت خیلی ها نازل کاهش یابد. با مشا - هده از فارمهای دولتی میتوان - اطمینان داشت اگر به همین شهوه فارمها فعال نگه داشته شود و کمک شونیه صراحت میتوان گفت که بزودترین فرصت نیاز پرورش مرغها مان رفع خواهد شد چرا که نگهداری مرغها مطابق به شرایط مناسب حفظ میشود. الصحوی نگه داری میشوند از یکطرف مرغ سالم و از طرفی هم تخم را تازه به دست می - آوریم. باید علاوه نمود که این

این فارمهای شخصی نظریه فارمهای دولتی متفاوت است به این معنی که شکل پرورش مرغ در این فارم ها نسبتاً ابتدایی است و نیز بعضی مقررات اساسی پرورش دهی مرغ در این فارمها کمتر رعایت شده است. ابتدا به فارم مرغداری اعظمی واقع در - الامان رفته و از نزدیک با مسوول آن فارم صحبت نمودم. از سخنان مسوول فارم دریافتیم که آنها يك پایه ماشين چوچه کفی و يك پایه ماشين تخم شکن در فارم دارند. همچنان این فارم قبلا مربوط به فارمهای دولتی بود که از بعد فعالیت لزو ما آنرا - بالای اعظمی به فروش رسانید. این فارم دارای دو پلاک پرورش مرغ بوده که روزانه سه تولید و تکثیر تخم مرغ میدهد و از

انتقال میشود. با جرات میتوان پیشگویی نمود که در قریب تنزیل قیمت مرغ کاهش قابل ملاحظه به عمل خواهد آمد. بنام میتوان امیدوار بود که با بهره برداری سالم پروژه های مذکوره فی بوضه تخم به قیمت خیلی ها نازل کاهش یابد. با مشا - هده از فارمهای دولتی میتوان - اطمینان داشت اگر به همین شهوه فارمها فعال نگه داشته شود و کمک شونیه صراحت میتوان گفت که بزودترین فرصت نیاز پرورش مرغها مان رفع خواهد شد چرا که نگهداری مرغها مطابق به شرایط مناسب حفظ میشود. الصحوی نگه داری میشوند از یکطرف مرغ سالم و از طرفی هم تخم را تازه به دست می - آوریم. باید علاوه نمود که این

این فارم که از سال ۱۳۶۸ مجدداً به فعالیت آغاز نموده است تخم مرغ و چوچه مرغ را به گفته خودشان همه روزه به دسترس مردم قرار میدهند. مسوول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را به صرف می کنند و ما مطابق به دست مرغ و چوچه ها را به دسترس شان قرار میدهم.

د ر فارم اعظمی قیمت مرغ و تخم يك اندازه بلند است قیمت فی قطعه چوچه مرغ يكتم ماهه مبلغ ۳۳۰۰ افغانی و فی بوضه تخم مبلغ ۶۲ افغانی میباشد. در حالیکه در فارمهای دولتی فی قطعه چوچه مرغ يكتم ماهه ۱۵۰۰ افغانی است. مرغها را از نزدیک دیدم وزن آنها خیلی کم است اما قیمت شان به تناسب فارمهای دولتی بلند است و جالب تر از همه اینکه مسوول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را به صرف میکنند در حالیکه نظریه شرایط اقتصادی چوچه يكتم ماهه معاشريك مامور دولت است. و با هم قیمت تخم که در بازار ها و یا بازارهای سواه به عین قیمت به فروش میرسد پس موثریت فارم چوچه ۴۰۰۰ فارمها باید قیمت بازار را بشکند نمایند که فروشنده ها را به گرا - ن فروشی تشویق و ترغیب نمایند. و نهیست پروژه بگراسی در نظر دارد تا ۴۰۰۰ بوضه تخم را از کت فارم کشور هند - وستان جهت تسلیکری جدید به دست آورد که در ماه های عقبرب و قوس فعالیت ماشين های چوچه کفی آغاز میشود. در برابر تصمیم این فارمها به فارم اعظمی نیز در آینده تصمیم دارد تا تعداد مرغها به حد اعظمی ۲۰۰۰۰۰ قطعه مرغ افزود کرد. البته امید به حال کمتر به آینده بیشتر است. در صورت آغاز پرورش تخم از جانب فارمهای دولتی به اطمینان میتوان گفت که طلسم چندین ساله ناپدید شدن ویا قیمت - تخم مرغ در بازارهای شهر به شکست مواجه خواهد شد.

در حالی که علم نجوم از جمله علوم مثبت بوده و از جمع علوم ریاضی است . نجوم علم است اما تنجم علم نیست . پایه های علم نجوم کاملاً و دقیقاً بر مبنای علوم ریاضی نهاده شده است در زبان اروپایی از نجوم به اسم استرونومی و از تنجم به اسم استرولوژی یاد مینمایند . مساله تاء شهر ستارگان و ایاب انواع آنها مربوط به تنجم است نه به علم نجوم .

گذشته از موضوع ستاره شناسی و رب النوع عطا رود در روز چهارشنبه کارهای حزن انگیزی هم واقع شده است از جمله شهادت امام حسین که برابر است با دهم محرم الحرام سال (۶۱) هجری قمری و علاوه بر آن در روایت کتب آمده است که خلقت دنیا نیز در روز چهارشنبه آغاز یافته است . در شهر کابل نیز روز چهارشنبه را روز زیارت دانسته اند . در این روز در زیارتگاه های شهر و قبور متبرک موج و موج از زنان و دختران برای قبول حاجت خود به درگاه حق دست به دعا بلند مینمایند و تسبیح میگیرند ، صدقه و خیرات میدهند .

امروز هم روز چهارشنبه است ، محرم هم زیارت متبرک شاه دو شمشیره تا بمینم زایرین ما چکونه ویا چی عزم وظلی به زیارت آمده اند . حضرت لوث بن قهص بن

خدایا! دعایم...

حضرت عباس یعنی نواسه کاکای حضرت رسول خدا در حدود سال (۸۲۰) در جنگی شهید شده و در این محل مدفون گردیده است .

در کنار در بیورنی زیارت گدایان به شماری جمع شده اند که عده آن ها حتی به اصرار و پر رویی از زایرین پول تقاضا میکنند و صحن زیارت پر از کودکان و زنان است ، بعضی از دختران جوان و زنان بیرو جوان برای کبوتران زیارت دانه می اندازند . هرزنی دروازه و دیوار و سنگ قبر رامیوسد و حتی بعضی از آن ها خود را روی قبر می اندازند ، به توغ آن دستمال مراد مینند .

از زن جوانی میپرسم که : به چی نسبتی به زیارت آمده است ؟

مگوید : شش سال از عروسیم میگردد ولی تا هنوز صاحب بچه نشده ام آیدم تا خدا به رویدارای دوست عزیز خود بچه می نصیب کند .

میپرسم چند چهارشنبه است که معاین ؟ به خدا چهار ، چهارشنبه اس ، آگه خدا مرادمه داد . خیرات کلان بکنم . در این جریان پوزن سر سفیدی

فریاد میزند : " یا زیارت شاه فد و شمشیره به دادم برس ، بچه مه نجات بده " " حوزو به شرا به پنجره قبر ممالد و توغ رامیوسد . " مگه به بندیت نیستم خدا آیا مه بندیت نیستم بچه گک جوانم را از بلا نجات بده . " از فریاد و گریه زن بیبر معلوم میشود که پسرش زخم برداشته و وضع صحن اش نهایت بحرانی و خطرناک است . دختر جوانی به آواز بلند قرآن مجید تلاوت میکند ، زنی در گوشه زیارت نماز میکند .

رفتن به زیارت و دعایایای مقبره شهدا و اولیا انسان را به عالم روحانیت نزدیک تر ساخته و انسان نیاز مند فریادی را که فکر میکند باید به پیشگاه خدا انجام دهد در این جا بهتر و باخاطر آرام تر از سینه بیرون میکند .

موانع با آداب و گاهی هم با عنعنات مختلف در کشور های اسلامی به زیارت ها میروند ، عده ای با خود تسبیح میبرند ، عده ای دستمال مراد مینند ، بعضی ها قفل میزنند بعضی ها " بند " میگیرند و بعضی از خواهران گاهی به پیشگاه مقبره خم میشوند و گاهی هم از صاحب مقبره طلب حاجات میکند اما در

دین مقدس اسلام احکام روشن وجود دارد و مسلمین باید به هنگام رفتن به زیارت آن را از نظر دور ندارند .

حال موروم به زیارت عا - شقان و عارفان ، این زیارت ها که میگویند ضامن کابل اند نزد مؤمنان خیلی متبرک میباشد . بعد از دعای همیشه وجود دارد و زایرین زیادی رفته و آمد میکنند در زیارت تومس انصار نیز چنین است . جوانان و زایرین بیشتر روزهای جمعه به دعا می آیند .

جوانان دخترها و بچه ها دست به دعا اند ، کی میداند آنها چه میخواهند ؟

عده ای خود را ، عده ای خواهر و برادر را ، و مادران فرزند ان شان را دعا میکنند و شاید هم هر سینه داغی دارد و هر دل دردی ، چرا که جنگ در هر خانه آتشی افروخته و از هر کس عزیزی را گرفته است . یا این که عزیزی در سفر دارد و یا بیماری در بسترو از خداوند میخواد که به روحانیت عا - شقان و عارفان و شهدایما - لحن دعایش مستجاب گشود . برای يك ستمندی که دست به دعا بلند میکند و فریادی در سینه دارد ، گاهی این دنیا برایش چقدر کوچک میشود و تنها باید به درگاه خداوند دعا ببرد . و بگوید : خدایا : دعایم را مستجاب کن .

ژورنالیت

ماه مبلغ هنگفتی از این بابت برایم پرداخته میشود . چهارشنبه : چون به یکی از زبانهای عربی خارجی بلدیت دارم و میتوانم با یک کتاب لغت نامه آن زبان بزبان دری ، سخنرانی مطلب و بیرومی را که در آن زبان نوشته شده است درک نمایم ، لهذا در این روز سینه خوشن داغ سیاسی را که به آن

زبان در یکی از مجله ها نشر شد ، بود ترجمه نمودم و بعد از اندکس انکشاف دادن آنرا به یکی از جراید هفته وار نشر و ارسال داشتم البته از ذکر ترجمه بودن ، مطلب متذکره خودداری نمودم و آنرا به نام خود جهت نشر ارسال داشتم ، آخرشما خود ، میدانید که حی الزحمه ترجمه بسیار کم است . پنجشنبه :

هیچنان ناگفته نماند که در شعر و شاعری نیز استعداد و سترسی دارم ، البته

بهترین اشعار من به گونه " استقبال " از شعر شاعران متقدم است ، معنی نظریه احترام و علاقتندی که به اشعار شاعران پیشین دارم ، اشعار آنانسترا استقبال منطام و معزین واقفانه اشعار آنان ، شعر میسر ام ولی بانا ، سف که اشعار استقبالی من گفتر اقبال چا پیدا ایش . تا اینکه من در دانه چرا ۲۰۰۰ به هر صورت ذوق شعری من که عموماً روزهای پنجشنبه گسل می نماید ، در این پنجشنبه نیز استعداد و احساسات شعری

من به غلیان آمد و از واری صفحات دو مجموعه شعری شاعران بنام ، دو پارچه شعر ناب به طرز دیگری ساختم و به مجله ای برای نشر ارسال داشتم . خوب ، خواننده گرامس) این بود مختصری از یادداشت های من . حال بدون شک ، آنانیکه به استعداد ، پشتکار و ابتکار من در هرصه کار خلاقانه ژورنالیتیک باورند داشت یقین کامل حاصل نمود و دانست که من واقعا ژورنالیت پرکار ، متبرک و مستعدی میباشم .

بقیه از صفحه (۴۸)
راه خدمت به هنر تئاتر و تئاتر
مصاحبه گام نهاد است.
او را از زمانه های بخاطر
دارم که تازه پایه عرصه تئاتر
نهاده بودم از نخستون گام ها
نه پهنساز و زیبای دنیا تئاتر
و سعادت و شفافیت و بزرگی
قلب های دست اندر کاران آن
پی بردم . حبیبه عسکر جز از این
دنیا بود که با قلب باز و لبان
پر تبسم به پیشوازم شتافت و از
او ان فعالیت تئاتری ام السی
اکنون چون خواهر و دوست
مهربان مرا یار و همراه بوده
است .

حبیبه عسکر با اولین نما
ی شناسه که در آن نقش داشت
راهش را به قلب های علاقه
قندان هنر تئاتر و تئاتر
باز کرد از آغاز فعالیت های
هنری اش الی اکنون او با
همان پشتکار و علاقه مند ی و
جدیت خاص خودش به تهرین
بیالای نقش هایش می پردازد .

او هنرمند است باخته کسی
و عصبانیت بیگانه . او همه
استعداد او توانندی اش را
بخاطر اجزا و ارایه بهتر و مالی
نقش ها بکار می برد .

به نظر من او در همه نقش
هایش هنرمندانه درخشیده
است . با وصف اینکه سالوانی
زیادی می گذرد ولی من
نقش های حبیبه عسکر را در نما
ی شناسه های خوش و زنان عصبی
مستش و ازدواج و طبلکاره -
پاد و استثنایی و حماسه ما در
۰۰۰۰ بخاطر دارم و او را
بیش از هر زمان دیگر زیبا تر
و موفق تر در نمایشنامه حماسه
مادر یافته ام . چه حبیبه
عسکر با وصف فعالیت های -
هنری و خلاصه خویش همیشه
و جاودانه برای اطفالش زیبا -
ترین و مهربان ترین مادر بوده
است .

او را در فامیل کوچک تئاتری
ما بیثابه هنرمند مستعد
خوش ذوق خوش سلیقه خوش
صحت و شیکپوش می شناسند
و او را همیشه با آن لبخند زیبا
و همیشه کی اش بخاطر دارم .

من به بین

من باشنیدن همین زیزه های
شهرین ترس از رسوایی را فراموش
موش کردم خودم را در اختیار
او گذاشتم و او مرا چون عرو
سکی در دستهایش چرخاند
چون بازیچه بی با یی ام گریه
فت حساب روزها از دستم رفته
بود . فقط بخاطر دارم که
کپ نامزدی ما بود . عنقریب
نامزد میشدم اگر چه مساله
عسکری او مطرح بود . همین که
میشنیدم میخواهد به خدمت
سر بازی برود با آن که از من
دور میشد احساس غرور میکردم
ولی یک روز خبر شدم که او
رفته است آن وقت تصور کردم
که سقف آسمان یا همه بزرگی
و سنگینی اش روی قلبم نشست
آرزو یادم بریاد شدند . سرم
دور خورده ، آسمان دور خورده
مردم دور سرم چرخیدند و -
دنیا با همه بزرگی اش چرخید
زیرا من از او حمل گرفته بودم
و او پاکستان رفته بود .

خاله ام که از دوستی و نزد
یکی ما آگاهی داشت برایم
نداری میداد میگفت : او هر
کجا می که باشد پسر می آید
من او را می آورم . او جز تو
با کسی دیگر نمی ازدواج نمی
کند . بعد زرتگی کرد و سرا
نزد زنی برد که ظلم را سقط
کند . من مدت چهار روز در
خانه خاله ام بسر بردم وقتی
توانستم راه بروم به خانه خود
آمدم .

هر شب او را در خواب مید
یدم که با دریش دامادی به لو
م می ایستد باز دور بازو ام
انداخته حلقه نامزدی به
انگشتم میکند . یک روز خواب
خود را برای خاله ام قصه کردم
با بی تفاوتی تمام گفت :
دختر جان به نگر او نباش -
کسی چه میداند که او بر میگردد
بانه . با گریه و زاری گفتم آخر
تو از همه قضا یا خبر داری او
باید یا من عروس کند هر
جای که باشد من حاضر استم

که از همه خانواده ام چشم
پیروم و نزد شریرم . طوری
سوم دید که توشدم . با
لحن که از او انتظار نداشتم
برایم گفت : دختری که نه ضمه
دارد و نه ابوهرگرزه بدرد
زنده گی کسی نمخورد . تو
نمی توانی عروس من باشی ، کسی
چه میداند که تو به چه کسی
خودت را فروختی . فرهاد زدم
آخر شما از موضوع خبردارید
شما کمک کردید که طفلکم را
سقط کنم . برای خدا این
قدر تهمت بزرگ بمن نزنید
اما خاله ام با تبسخر گفت :

من آن کار را به خاطر
حفظ آبروی خواهرم انجام
دادم ورنه از اول هم میدا
نستم که پسر من آن عمل را
مرتکب نشده است . من پسر
را خیلی خوب میشناسم او نمی
تواند آن قدر سست باشد تو
بدیج ثبوتی علیه پسر من ندا
ری .

خاله ام راست میگفت من هیچ
ثبوتی علیه پسر او نداشتم
ثبوت را خاله ام با زرنگی از
بین برده بود . حالا کرم پسر
ی با این سنگینی شکسته
است . از زنده گی بیزار و -
دل سرد گردیده ام هیچ چیزی
هیچ کس نمیتواند از من هایم
بکاهد . میگویند خاطره یک
عشق را میتوان با عشق دیگر
از یاد برد ولی من نمیتوانم
این بدبختی را با کدام بدبختی
دیگر از یاد ببرم .

روزی نیست که خواستگاری برا
م نباید ولی جواب من همیشه
منفی است . با آن که یک
دختر تحصیل کرده و مقبول و از
خانواده سرشناس است ، اما
زنده گی مرا آن گونه نابود
ساخته که نمیتوانم خود را احساس
کنم . شبها میگریم ، روز
ها میگریم و چون آفتاب غروب
رنگه ما بان . هیچ کس نمیتواند
ند که در دل من چه آتشی
است . بر آستی وقتی عشق
مرد . پس از مرگش رنگه میگرد
و احساس میشود و من هم
مانند شمع می بر می آرزو هام
میسوزد و قطره قطره آب میشود

سترویس ، پاس

تم مذکور از جمله تم های
بسیار برجسته و نامدار بود .
قابل یاد آوری میدانم اینکه
من هفتصد مرتبه به کشور اتحاد شور
روی جهت اجرای یک سلسله مس
یقات دوستانه سفر ورزشی دا
شتم ام که نتایج مسابقات فوق
العاده ارزایی گردیده است .
هیچنان در جریان مسابقات تو
رنتت هایه حیث قویترین تنیسر
انتخاب شدم که یک کپ افتخاری
را به حیث بهترین پلیور از جانب
مقامات ورزشی پوهنتون کابل
به دست آوردم .
عبدالحمید صافی ورزشکار
مستعد و ستاره تیم ملی والیبال
در آخرین لحظات صحبت خویش
به این نکت با ارزش که ساحه
ورزشی طرف علاقه اش را متاثر
ساخته است چنین گفت :
به وضاحت بسرایتان بیان
میکند که والیبال در افغانستان
فعلا رو به رکود و نیستی گزیده
است و بخاطر آنکه محل مناسب
بخاطر تمرین نداریم تنیسر کار
فهم اصلا وجود ندارد مخصوصه
درست نداریم . لیا ورزشی -
وجود دارد و مهمتر از همه عدم
اعتراف تم والیبال در مسابقات
خارج از کشور اگر چه دعوتنامه
های عنوانی ورزشکاران به کشور
واصل می شود اما تنر بعضی حواظت
مختلف و نداشتن بودجه کافی
سفرهای مالی لغو میشود . این
همه بی توجهی را خصوصا متوجه
ریاست المپیک کشور میدانم زیرا
از چندین سال به اینطرف اصلا
این ورزش را به فراموش سپرده اند

شد به رهبر سبیلوکی مانند
ملکه پرتانها]

يك ژورنالست روزنامه پروادا
بعن خاطر نشان كرد كه: "گربا -
چف كروگانی است در دست
د موكرات ها و آنها هستند كه
اكنون تصميم می گیرند."

كيو نیست ها همزمان تلاش
های آقای یلتسن و طرفدارانش
رابرای انحلال حزب و نشرات آن
مخالف قانون اساسی تلقی می -

نمودند و اگر نه هم صریح و صمی
داشتند تا " طبیعت غمزه مو -
كرات یلتسن " را برجسته نمایند.
امید بعضی ها پیاپارسا
شوروی كه اجلاس آن به تاریخ
۴ سنبله (۲۶) اگست در -
ماسكو كشایش یافت ، بسا هم
به جای نرسید .

اجلاس پارلمان شوروی كه
شورای عالی نامیده میشود از
تشتت فكري و وجوه اختلافات
عمیق میان نماینده گان حكایه
می نمود .

دین اجلاس گرباچف نتواند
نست تركيب پیشنهادی شورای
امنیت شوروی را مورد تصویب قرار
دهد و به علاوه پارلمان فعالیت

های حزب كونیست را در سراسر
شوروی به تعلیق در آورد و به
شكستادن و مساله سازمانده سی
مجدد " ك ج ب " به مثابه

خواست های عده د موكراتها
رای مثبت داد . اما همزمان در
اجلاس پارلمان موضعگیری تند

سایر جمهوری ها علیه شورویسزم
روسی بازتاب یافت و نمایندگان
سایر جمهوری ها به تشدید جر -
یان تجزیه طلبی مساعدت نمود -

ند . تنها در هفته گذشته بود كه
سه جمهوری بالتیک استقلال كامل
شان را با حمایت غرب به دست

آوردند و به دنبال اوکرایسن و
جمهوری های آن ربايجان و از -
بکستان نیز به جمع استقلال طلبان
پیوستند . در هفته گذشته عملاً
عمراتحاد شوروی خاتمه یافت .

در جریان جلسات پارلمان
شوروی این سوال پدید آمد : آیا
شوروی وجود دارد و یا نه ؟ آیا در
شوروی کدام مركز قدرت عمل
میكند یا نه ؟

موجی از اعلام استقلال ها و
تصمیم گیری های مستقلا نه جمهور -
ری هاسر نوشت کشور شوروی را
زیر سوال برد . درست به همین
علت ها بود كه رئیس جمهور یلتسن
در جریان هفته گذشته تلاش نمود
تا با تماس های مستقیم با اوکراین
قزاقستان و کرانه بالتیک از ستمزه
جویی ضد روسی بکاهد و به جای
ضعف ساختن گرباچف در عقب
او قرار گیرد .

جریان کودتا و سرریزی برآه
در ذهن هر شهروند شوروی -
سوال مقایسه دو شخصیت عده
شوروی یعنی میخائیل گرباچف
و یاریس یلتسن را مطرح نمود .

بسیاری ها در گفتگو های شان
این امر را برجسته میساختند كه
قاطعیت و اراده و وفاداری یلتسن
به دموكراسی مهمترین عامل نجات
شوروی از خونتای نظامی بود و
جوانان در صبر و یلتسن رهبر
بلا منازع روسیه را می بینند كه
به نظر آنها به ایدئال های
آزاد پخواهانه و سادار است .

اما مشکل عده یلتسن
اینست كه او ترجیح داده رهبر
روس باقی بماند و از همین رودر
سایر جمهوری ها از حمایت بیشتر
برخورد از نبوده و حتی بعضاً
تزار جدید خوانده می شود .

طبیعت خشن " موزیک وار " -
یلتسن مصالحه میان او و مخالفینش
را دشوار و حتی ناممكن میسازد .
كونیست ها یلتسن را ذاتاً

" ضد دموكرات " میخوانند
و گاه گاه او را به ستالین تشبیه
می کنند اما طرفدارانش این نظر -
یات را بهبود یافته تلقی می نمایند .

یکی از جوانان ماسكو ضمن
گفتگو بی یاد آورد : روسیه
بعد از پتر كبر فرزند ی مانند
یلتسن را ، ندیده است .

اما در برابر به نظر بسیاری
ها یگانه شخصیت تعادل دهند
كه نه تنها روسها بلکه دیگران
نیز میتوانند به او اعتماد کنند

گرباچف است . در روزهای دشوار
بعد از پیروزی بر كودتا ، گرباچف
كه استاد بزرگ تانكینگ نامیده می
شود ، سعی نمود تا احساسات
بسیار متضاد د موكرات را با برخورد
عاقلا نه سیاسی پالایش دهد .

گرباچف هنوز قدرت بریان

فوق العاده خود را در مجاب
کردن مردم به كار میگردویس -
خواهد جامعه باور نماید كه -
پایدار تر و سلمانی تر از او رهبر
دیگری در شوروی وجود ندارد .
يك ژورنالست انگلیسی در پایان
مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گربا -
چاچف پس از بازگشت به
قدرت گفت : " بدبختی گربا -
چف در حال حاضر اینست كه
مردم ارزش او را نمی دانند]
اما برخلاف يك نماینده كنگره
نماینده گان شوروی عقیده ندا -
رد كه :

رئیس جمهور ماركسست ؟ يك
د موكرات یا يك پروكراتی كه
ماسك د موكراسی را بر روی خود
كشیده است . حال منافع خود
روی به نحوی هر دو حرف میزنی

دشمن د پیروزی یعنی میخائیل
گرباچف و یاریس یلتسن را در
وضع قرارداد داده كه با هم
همكاری كنند . منافع سیاسی

اغلباً مهمترین از علایق شخصی
است اكنون در برابر رهبران
شوروی به شمول هر دو رهبر
عده سوالات زیادی وجود ندا -
رد كه هم آینده آنها و هم آینده
كشور شان به آن بسته است .

اولین سوال اینست كه اتحاد
جمهوری ها چه شكلی خواهد
داشت ؟ به نظرمی رسد كه
یگانه راه در قدم اول اتحاد
تعدادی از جمهوری هاست كه

دارای استقلال كامل بود و از يك
مركز كوچك و هماهنگ كننده كه
موجودیت شوروی را تضمین
خوانمایند ، اطاعت خواهند

كرد . سرنوشت آیند شوروی
چه در شكل يك كنگره را سهون
یاد در شكل يك جامعه اقتصادی
كه هنوز مورد اختلاف است باید

در كنگره نماینده گان مردم كه
هم اكنون جریان دارد حل و
فصل شود . اما با حل این مساله
دومین سوال قدر راست میكند :

حل بحران اقتصادی ایجا -
معده در بحران اقتصادی عمیق
به سر می برد ، تولیدات شدیداً
كاهش یافته ، بازار داخلی

مختل شده ، قیمت های شكلی
سراسر اور افزایش مییابد د سپلین
تولیدی و مالی ضربه دیده
و جریان گذار به بازار آزاد كه

خواهد داد .

بقیه از صفحه (۱)



كلو در حل پروبلم تلقی میشود و
با موانع روبروست . مخالفین
د موكرات ها فكر میكنند كه علی
الرض پیروزی بر كودتا ، آتانی كه
امروز قدرت را در دست دارند ،
با ناتوانی در حل مسایلی
اقتصادی درین بسته قرار خواهند
گرفته و دامنه افكار عامه را از -
دسته خواهند داد .

آلبته سرنوشت اقتصاد
شوروی سرنوشت قدره را تعیین
می كند . يك نماینده كنگره
نمایند گان مردم در همین
هفته از تریبون پارلمان شو روی
صریحاً گفت كه :

" اولین عده ترین مساله
برای ما باید اقتصاد باشد . به
راستی هم گرباچف رهبر محبوب
مردم ، رهبرینه نامش احترام
هر فرد شوروی را پنج سال پیش
برمی انگیزت پایش در جیبه
اقتصاد در گل ماند و همه آن
شهرت عظیم را از دست داد .

بحران قدرت همزمان سوال
حیثیت شوروی و تعهدات بین
المللی نقش آن را در مناسبات
جهانی پیش می كشد . آیا شوروی
ها قادر خواهند شد در زاین راه
هر چه زودتر گام بردارند ؟

از پایان حیات اتحاد شوروی
تا ایجاد دولت متحد جدید چه
هر شكلی كه باشد هنوز فاصله
زیادی وجود دارد . تا آن زمان
بحران و تناقضات سیاسی اقتصاد
دی واجتماعی جمهوری های
شو روی را بیش از پیش خواهد فشرد
و دیپلماسی جهان را در خلاء قرار
خواهد داد .

درآمد همسراو را تنهایافت ابراهیم پرسید : اسماعیل کجاست ؟

زن گفت : او در پی تحصیل روزی بیرون رفته است . آنگاه از سختی معیشت و تلخی زندگی پسر ابراهیم گله کرد ، این گله مندی و ناراحتی از زندگی ابراهیم را خوش نیامد و آن زن را شایسته همسری فرزند خود نیافت ، و بید زنگ از آنجا بازگشت . و هنگام بازگشتن بوسه سیله آن زن سلام و تحیت خود را بفرزند ابلاغ کرد و باو پیغام داد که آستانه خانه اشرا تغییر دهد و مسعود ابراهیم ازین کتایه آن بود که اسماعیل همسرش را تبدیل کند و بازنی متناسب با مقامش همسری گزیند .

طولی نکشید که اسماعیل باز آمد و از مشاهده اوضاع و احوال دریافت که کسی در غیاب او بمنزلش درآمده . پس از همسر خود پرسید : آیا امروز کسی از اینجا گذشته است ؟ گفت آری ، پسر مردی با این عذم و صفات باینجا آمد و سراغ ترا گرفت و از حال و گزارش زندگانی تو جستجو کرد . پس من وضع زندگی و شدت دست تنگی خود را با او بازگفتم .

اسماعیل گفت : آیا پیغامی برای من فرستاد ؟ گفت : چرا ، او بتو سلام فرستاد و پیغام داد که آستانه خانه ات را عوض کنی .

اسماعیل گفت : او پدر منست ، و مرا فرمان داده است تا ترا اطلاع گویم ، آنگاه بفرمان پدر او را طلاق گفت .

پس از پندی باردیگر ابراهیم بسراغ فرزند خویش آمد ، تازه یدارشرا آتش شوق را فرو نشانید .

ولی این بار نیز اسماعیل را نیافت و همسر تازه اشرا دیدن کرد و پرسید اسماعیل کجاست ؟ زن گفت برای کسب روزی از خانه بیرون رفته است . پس چون آهنگ بازگشتن نمود از وضع زنده گی و گزارش احوال ایشان سوال کرد . زن بشهر و حمد خدا ایتعالی زبان گشود و گفت : مادر آغوشر خوبروت و آسایش و سعادت بسرمیبریم . ابراهیم از شنیدن این سخن بسیار خوشحال شد و از قناعت و خوشنودی و سپاسگزاری و ایمان آتزن آسوده خاطر گشت و گفت : ازین بشوهرت سلام برسان و بگو : آستانه خانه ات را محفوظ بدار . شما مگهان اسماعیل بعبادت خویش بخانه باز آمد . و با همسر خود بسخن پرداخت ، زن او را خیره داد که امروز پیرمردی خوشتر

بت های را که ابراهیم شکست

خندان و تیافته در غمشان با متقابل رفتن و نمود را در آغوشرم و پرمهر یافتند . پدر پسر بیسویان دست بگردن هم آوردند و بوسه ای شون زد و بیدل کردند و از سر استیای و زنه فراق با هم سخن گفتند ، آنگاه در زیر سایه آن درست در ناله ای از محبت و خیمه ای از مهرمانی و سعادت بروی یکدیگر بنشستند و در بختن حال تنادی و نشاطی که وصف آرزو عهده خامه و بیان بیرونست ، ابراهیم داستان ماء مورت عظیم خود را بافرزند در میان نهاد و در حالینه با انگشت خرمی تبه ای مجاور نشان میداد ، گفت : ای فرزند ، خدا مرا فرمان داده است تا در اینجا خانه ای بنیاد نهم و اسماعیل بیدرت اشاعت و آماده کی خود را عرضه داشت .

ابراهیم و اسماعیل با نیروی امیدواری و آتانه بتوفیق الهی ، بیل و تبر برداشتند و بنات آن تن بلند رهسپار شدند ، و با عزمی تزلزل ناپذیر تن عظیم را از جغای برکنند ، تا خانه خدا را بجای آن بنیاد نهند و در آنجا با پروردار خانه از سر راز و نیاز عرصه میداشتند : " پروردگارا ، این عمل را از ما بپذیر ، زیرا که تو سنوا و داناش ، پروردگارا ما را توفیق ده که در پیشگاه تو مسلم باشیم و از ره ما امتی مسلم بوجود آور و مناسک عبادت را بمانما و توبه ما را بپذیر ، زیرا که تو شی توبه پذیر مهربان " .

عقولی نکشید که آثار پی پدید شد و بوضع بنا نمودار گشت . اسماعیل سنگ معیاری و آلات و ابزار کار را فراهم ساخت و ابراهیم بنا را ساختن خانه مشغول میسود و جای تریه نیست که در قیام باین امر خضیر و سیف و دشوار نیروی باطنی ایشان را مدد میداد .

دیوارها بالا آمد و از اندازه قامت ابراهیم در گذشت و دیدر دست او بسالی دیوار نرسید و در اثر ضعف پیری طاقت بالا بردن سنگهای گران را نداشت . ازین رو اسماعیل را بانگ داد تا سنگی بزرگ پیدا کند و زیر پای او بنهد تا مگر بر کار خود مسلط شود و بر تمام بنا قوی یابد . اسماعیل در پی سنگ جستجو افتاد تا " حجرا لاسود " را پیدا کرد و آن را نزد پدر آورد ، پس ابراهیم روی آن سنگ ایستاد و بنا را بنیاد داد و اسماعیل همچنان او را کت میداد و هر قسمت از بنا که پایان می یافت ب قسمت دیگر میبرد اختند تا بسعی آن پدر و فرزند ، بنای آن خانه نه مظاف قلوب و مهبه فرشتگان و شمع جمع موحدانست پایان یافت .

سعی و با سبب زرفاریانه ، ما را مدد و از او ساج زندگیمان تغییر کرد ، پس از نیبختن و خوش زندگیمان برای تو سیف کردم . پس چون میخواست بازگردن سلام و تحیت بتو فرستاد و پیغام داد تا آستانه خانه ات را محمود داری .

اسماعیل گفت : او پدر منست ، و در این پیغام مرا توصیه کرده اند از تو جدا سوم و در زندگایت بنوشم . پس اسماعیل فرمان پدر را پاس داشت و با همسر خود بزینت و از او فرزندان بیآورد .

بنای کعبه

ابراهیم همچنان دور از فرزند خود بسرمیبرد و نگاهداسراغ او میآمد تا در یکی از سفرها ، نه تنها بقصد دیدار فرزند بلکه برای انجام کاری خطیر بآنسزمین وارد شد . زیرا او در این نوبت از طرف خدا ماء مورشده بود که خانه کعبه را بنا کند و اساس خدا پرستی را بنیاد نهد . از اینرو راه حجاز پید گرفت و شتابان بسراغ فرزند خویش آمد و اعراف چشمه ها و سرمنزل قبائل را با دقت کامل جستجو کرد و فرزند خود را بیافت که در رنار آب زمزم زبرد رختی پر شایخ و برن برتاشیدن تیری مشغول است .

اسماعیل چون پدر را از دور دید از جای برخاست و دست و دامن بیفشاند و با چهره

خوراکه فروشی برادران

انواع خوراکه باب تان را تهیه و به قیمت های مناسب برای مشتریان
عرضه میدارد.
همچنان خوراکه فروشی برادران اقسام عطریات و لوازم آرایش

خانم ها را به فروش می رساند.



آدرس:

سمنت خانه جوار کردریان سابق

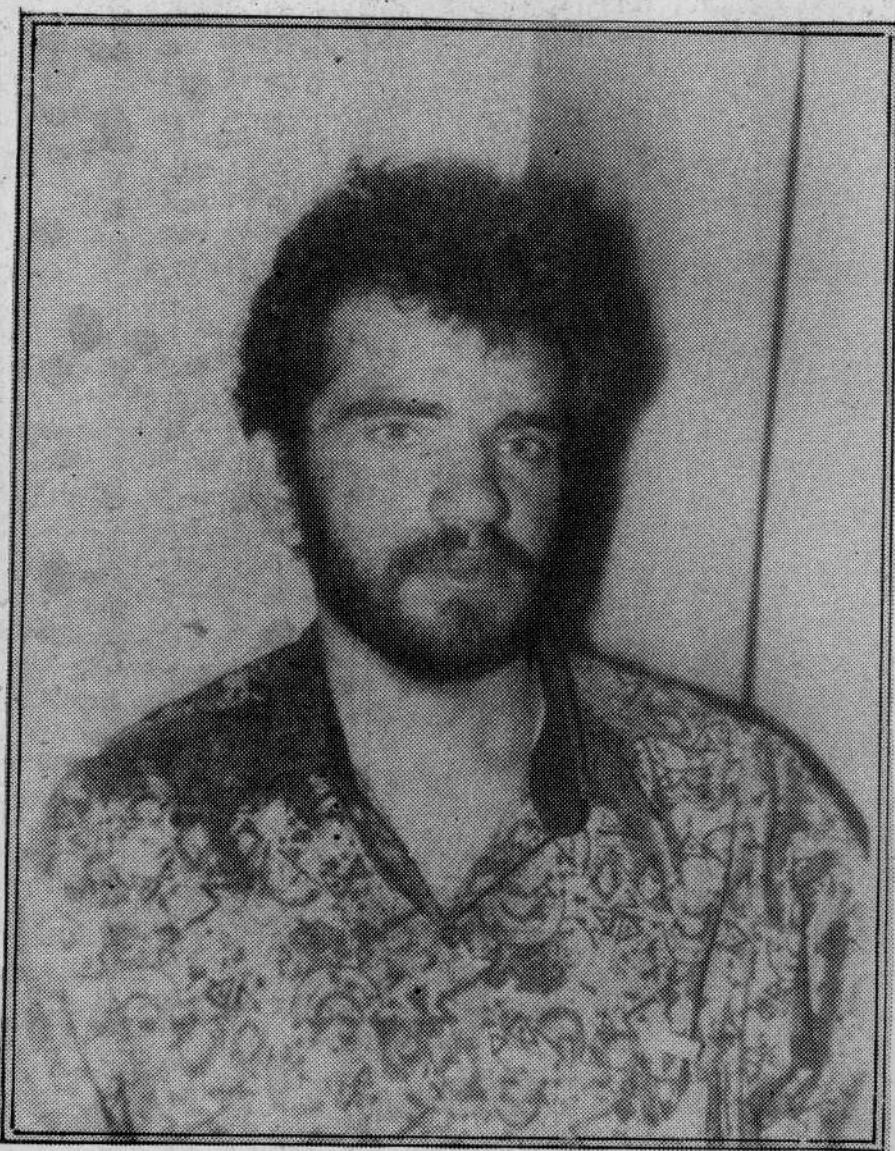
رستوران محبت



این رستوران شیرینی خور و غیره می فروشد و در رستوران محبت برگزار
گردد. رستوران محبت با محبت خاطر و شرایط بسیار مناسب غذا خوب
در قیمت اندک در بهار خوار خور می فروشد.
اینجا رستوران محبت به روزگار است. ۱۱۰۳ ک ۲ ظفر
بازار محبت، نرس چشت در گذرگاه شهریار است.
آدرس: حیدرآباد جاده میوند تقاطع رستوران محبت. چک شماره ۲۵۷۶۶

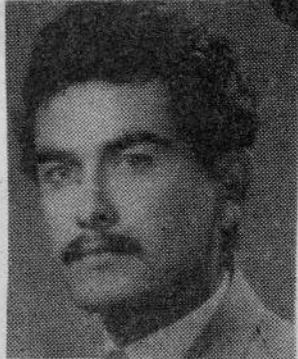
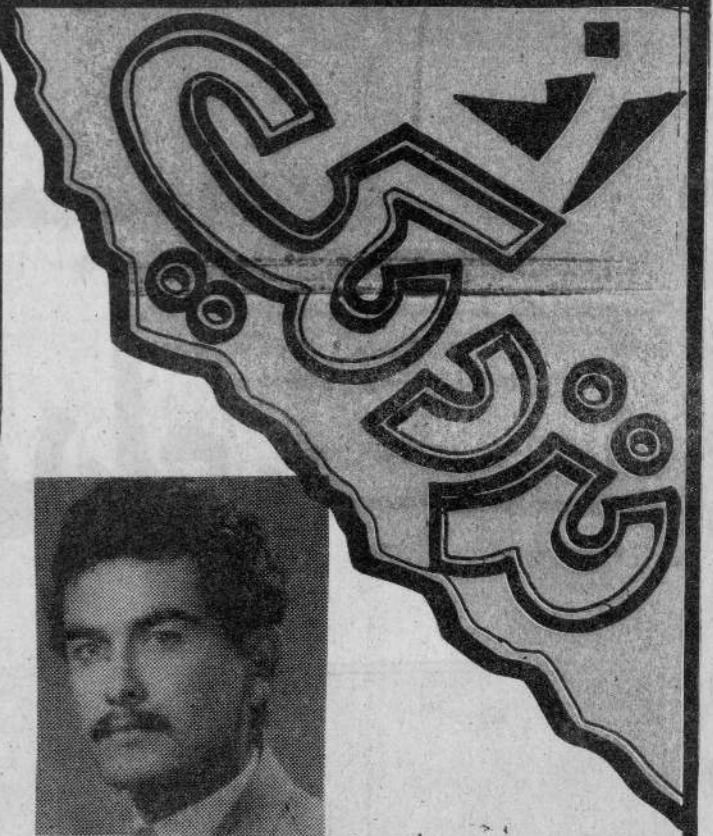
افغانها در فستیوال

صدای آسیا



یما سلیمان، گیتار بیست
جوان و پرکار که با سرانگشتا -
نش تاریخهای باریک و هزارنغمه
گیتار را به صدا می آورد و شنو -
نده کنجکا و خوشذوق را بسا
نوا جشن موسیقی دلنشین
گیتار به شنیدن فرامیخواند
چندی پیش با گروهی از هنر -
مندان جوان کشور جه -
اشتراک در فستیوال "صدای
آسیا" عظیم الماتا مرکز جمه -
وی قزاقستان اتحاد شوروی
گردید، بودند و اخیراً با
موفقت های چشمگیری به کشور
بازگشتند.

خودش در این مورد معلوما ت
میدهد که در این فستیوال
از سی و دو کشور آسیایی وارو -
پایی هنرمندان و موزیسین
های مجرب اشتراک ورزید، بو -
دند، که مدت پانزده روز هنر -
مندان کشور و سایر کشورها مو -
سیقی کشورشان را در معرض
دید تماشاچیان قرار دادند.
یما سلیمان میگوید: چه بزرگه
در فستیوال برای من و سایر
اشتراک کننده های افغانی
جالب افتاد سرودن پارچه
های فلکلوریک کشور و آهنگهای
هنرمندی همتایان مرحوم
احمد ظاهر با موزیک جاز تو -
سط هنرمندان جمهوری تا -
جکستان اتحاد شوروی بود که
از طرف تماشاچیان و اشتراک
کننده ها با استقبال گرمی
مواجه شدند.



یوسف کوشکار دوست دراز مجله

همکار خوب مجله محمد جا - دید مباحث، حاصل پو هنتون فارمیسی

فکر میکنم کله گذاری هم مثل کترش های زری داره مسود شده که همه گان کله گذاری کرده میکنند نامه مانشر نمیشود دیگران به هر صورت اما همکاران د ایس ماکسه همواره نامه هایشان زینت بخش (از دور و از نزدیک) بوده نباید گله نمایند به هر صورت ما منتظر مطالب جالب شما همکار عزیزم

همکارنو ویلا ستون پیچ مجله نقیب الله وفا جو از پو هنتون کابل از نامه سرا پالطف شما این طرح ادبی راجهت تشویق تان انتخاب کرد ایم

اگر به چشمانم بنگری تصویر خود رامیمنی اگر لبانم رانگاه کنی نام خوشتر راموشوی و اگر قلمم را بشکافی عشق خود را در آن خواهی یافت

همکار خوب مجله شهر احمد امیری

همچنان نامه های این دوستان ما از کوردندانهای مو - شهای پوسته خانه هادر اسان مانده اند

فضلیه عریف و عبدالجهند مشفق محصل پو هنتون فارمیسی فریده حسن زاده و نظیمه وفاکو - همتانی متعلبان لوسه مریم - شما عزیز محصل استهتوت پو - لوتخنیك کابل محمد صابسر ثبات ازنگرهاره محمد ولی احمدی

آورد که برای خوشبخت نمودن دیگران مبلوشتند

محترم حصونا غزال از پو - هنتون کابل

نامه باصفا و باخط زیبای تان برای ما رسید و نزدیک بین توانست بدون عینک آن را بخواند و داستان ترجمه شده تانرا به مپوول بیختر سپرده خود را از مسوولیت رها نهد

از حضرت محمد (س) از تکبر اجتناب کنید و زسرا تکبر گناهی است که نخست از همه شیطان را خوار کرد

از تکب دشت برجی و سلماظا - هری معلم لوسه سلطان رضیه کابل و حوریه صدق ازوزارت - اطلاعات وکلتنور و فاروق صدیقی ر عبد النعم کوهستانی و مهر ویس عقیقی و فاطمه حنیفی و ملسلا حنیفی از خیرخانه مرضیه مرادی ریهاتنا از سرک اول خیرخانه مینه ناصر آریین و ما ربار هین و میر - ویس آرام مشعل زرین و نازینلا - زرین و نظیفه وفاکو همتانی عبد الله مایل و وهکار همیشه کی مجله مومن کتوازی

از حوریه مهر عزیزید و زهرا حورس آدم (ع) را از جنت بیرون کرد - از حمد دوری کنید و زسرا حمد بلا یی است که به دست قاپول و هابول رابه قتل رساند ارسالی: عبدالبشیر نواز شر

همکار مهربان سیوزی تنها و بیگار درخانه

نامه تان بسیار جالب بود چون در پشت پلاکت (بیگار در خانه) نوشته بودید و در داخل نامه (بیگار در خانه) به هر صورت اما یک مثل پشتسو است تر بیگاری بیگاری چه

در وصال مع استگ میر تقی میر

محترم عبد الله عایل از و - لسوالی اندخوی

به امید سعادت همیشه - کی شما تمام همسایه گان تان و اینک نکته های تان را در مورد سعادت نشر میکنم

احمد دم چرا سعادت را در خارج میجوید و سعادت در درون خود شماست

فر بون سعادت و خوردندی این است که آن که خورد را خو - شبخت میانگارد واقعا خوشبخت است و زلی آن که خورد را از همه خورد مند تر میانگارد و از همه نادانتر است کولتون

محترم نوره ناسر و صهل استهتوت طب بلخ

نامه تان رسید و منتظر نامه ها و مطالب بعدی تان هستیم از شما یک کیلو متر فی - ثانیه تشکر

محترم سلطانه جان سافی از شهر مزار شریف

نتیجه لبخند تان تکرار نیست مقصد ما فناهی ارسالی تان است و چون یثبار از طریقت همین مجله به چاپ رسیده منتظر نتایج لبخند های بعدی تان هستیم

محترم کشور ماهری

ازین که دور بین نیست خلل سواد و نام و تخلص اول تانرا خوانده نتوانست و صرف دی بر سه حصه تغلس تانرا ذکر کرد و معذرتش را در دسته بپذیرید و در مورد سوال تان بایند گفت که بلی استحمام مان است که نوشته اید منتظر سوالات مشکلترتان هستیم

محترم ورور محمد صابرهات له ننگرهار خخه

ستاسی بیکی شعر مونسیر - ته را ور سیدل و په تودی راتلو - نکى حتما خپه سړی و ستاسو نه یوه قصیده مینه

همکار عزیز محب الله با یار

بایار خیره خوبت کسه بی یار نیستید به هر صو - رت و همان گونه که به یک گل بهار نمیشود و به یک طرح آدم طراح نمیشود ما منتظر طرح های ادبی بعدی تان هستیم بایار باشید

همکاران خوب زسره سرور و زحل سرور

پیشنهادتان را با ما حصه - جهان مجله در جریان گذاشتیم الغیب عند الله

محترم لودمیلا شکوفه باختری از شهر شیرخان

دور بین در حال خواندن نلد به ها بود که با چشمان بی گنا دید و نفر پسته رسان از دو طرف یک پالت گرفته و در حالی که عرو ریزان اند و پالت را با زحمت زیاد بالای میز گذاشتند که در نتیجه یک پای میز نزدیک بین از سنگینی آن ترقس کسان پدرود حیات گفت وقتی دور بین و نزدیک بین دوز سره نامه را باز کردند دیدند که نامه از با حوصله ترین همکار ما یعنی شما

بود دوست مهربان اینک رومان وین قصیده را در یک ورق جای دادن راستی که هنر و کمال میخواید به هر صورت آنرا برای ژورنالیستی که فرستاده بودید تسلیم میکنم پنا به خدا هر چه یاد اباد

همکار سابقه دار و وفا دار - مجله نور الرحمن نوین نار بند تانک مین احتیاجات بلخمری

به امید تان اینک پرستر های شما و پاسخ های دور بین را نشر میکنم س: در زمستان نامه های ما اکثره در گریبان بخاری های پست - مخابرات میشود اما در تابستان چی میشود

مثل زمستان در تابستان هم از آن استفاده مباحه مور د میشود و مثلا بجهه کافه پرا - س: چرا سیاهون از جوانان ولا - یات عکس های رنگه به چاپ نبرسانند

به خاطر کی از یکسوا سباب گند است و از یکسوهم گندم تراست



انجوشر نور احمد علا قفقلسها روین

س: چرا مجله تیراز خود را کم کرد آیا علاقه مند ان خود را زیاد دید و نازید

ج: نخیر وقتی کمبود کاغذ خود را دید و قهرید

محترم عهبد الله باختر و ال از شهر مزار شریف

دور بین ازین که بشقاب های پلو و بشقاب های پسرند را ندید و در مورد چیزی نمیداند لذا سوالات تان را به همکاران فهمیده تر مجله سپرده آنها گفتند با آنکه در شماره های قبلی را جمع به بشقات های پرنده تا حدود - امتان نشر کردیم و با آنهم در آیند اگر چنین معلوماتی به دست آوریم و حتما آن را به دسترس شما در دست قرار میدهم

بشقاب دان باشید

همکار ادیبی مجله طلیحیه در ریشتر از شهر مزار شریف

راست است ولس در مورد آواز خوان خوب اسد بدیح باید به عرض برسانیم که حدس شما تقریبا غلط است ایشان در کشور تشریف دارند و منتظر از روزی که پان رخانه (مناهل) گذاشته اند در خانه رادیو تلویزیون و مطبوعات و کتر به چشم علاقه مندانش میخورد

همکار غیر حاضر مجله لسل سعادت از هنتون بلخ



مشکل ترین سوالات را میگوید.
معلم که از تعجب نزدیک بود
شاخ بکشد به همه شاگردانش
گفت که هینو واقعا دیگر لایق
ترین بچه صنفش است.
در خانه "راماز" با شادی
تمام از روی یک چیز برمیخاست

نیز معلم عصبانی شد. پس از
آنکه هینو در مضمون ریاضی
توانست مشکلاتی را حل
کند، معلم مخصوصا از وی خوش
شد.
مگس که "راماز" نام داشت
شد و در گوش هینو جواب حتی

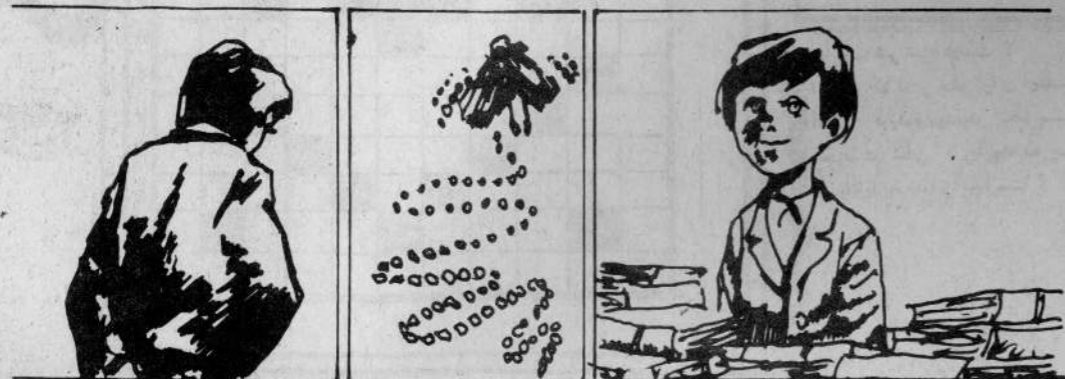
۴- روز بعد هینو در حال لکه
آله گوش را به گوش زد. میبود
به مکتب رفت او در میان آله
گوشه مگس را جاداده بود
در ساعت اول درسی باز هم
صدای بنگ بنگ مگس بلند شد.
چون او تشریح درس را خوب
نمیوانست بشنود در آن ساعت



برود اما هینو دیگر تصمیم
را گرفته بود. مصمم شده بود
پسر لایق باشد او نمیخواهد
سه باتنیلی با ریاضی دیگران
را برخورد بگذارد.
مگس را از پنجره به بیرون رها
کرد.

۶- هینو خودش میگفت:
این بهترین است که دانش علمیه
خود آدم مکمل تر باشد تا اینکه
دیگران از زندگی در برابرش
کار بگیرند کار خوبی نیست.
در خانه مگس اینصورت
پرده به نحوی به هینو میماند
که بد و بی او نمیتواند به صنف

و برد بگری می نشست و آوازی
خواند و میگفت من چی کارهایی
نیست که نمیتوانم انجام بدهم.
اما هینو برخلاف هرچی میکوشید
نمیوانست خوش باشد او
احساس بسیار مانده کی بدله
کی مینمود.



سایور و کورکات



۲- معلمه از این که شاگردی
به تنبلی هینو در مقابلش
قرار داشت نهایت ناراحت
بود. در صنف خاموشی تمام
حکفرما بود فقط صدای بنگ
بنگ مگس بود که در اتاق شنیده
میشد.

بود مگس بالای گوشش
نشست. درین اثنا باز هم
صدای معلمه اش را شنید که
میپرسید:
- بگو هینو که مدار زمین از چی
تشکیل شده از سنگه آ ب
ویا هوا ...

هینو لور پسر هوش پسرک و
شاگرد تنبلی صنفش بود و قفس
معلمه اش با خشونت بسوی
فرهاد میکشید و آواز خجالتی
و شرمندگی سرش را زهر میا
نگد. در یکی از چنین روز
هایکه او سرش را پایین گرفته



یک نفر بقیه مانم که من هم می
توانم حد اقل به کسی اذیت
و آزار برسانم. همچنان من در
یافتنم که تنبلی ترین شاگرد صنف
توانستی نباید به آدمهای
مساعی اذیت نرسانیده بدین
لحاظ ترا انتخاب کردم.

هینو از مگس پرسید: تو چرا
در یک صنف کلان مرا انتخاب
کرده و بر سر گردنم نشستی و
اذیتم کردی.
- از بنگه شش ماه بود در زیر
یک سقف بودم و نمیتوانستم
بیرون پرواز کنم و خواستم به

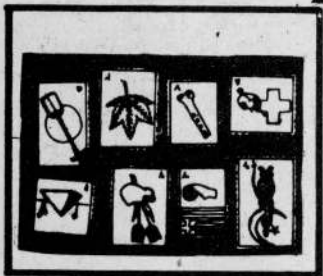
۳- پس از ختم ساعت درسی
هینو مگس را در یک قفسی گوگرد
انداخت. در خانه سنگ هینو
به خاطر موجودیت مگس به
عوعو شروع کرد اما هینو سنگ
را رانده و برای مگس پوره اندا
خت.

معلمه پرسید: حشره تو چس
نام داری؟
- رامیس.
- و درین ساعت جغرافیه از کجا
پیدا شدی؟
- همینجا در همین اتاق بودم
بالای سقف نشسته و متوجه
درس بودم.





این دو تصویر در چند مورد از هم اختلاف دارند ان هارا در یابید ؟



نقش هر یک از این تند های پوستی نام کشوری را بخاطر می آورند . نام این کشور ها چیست ؟



صاحب هر شی چیست ؟ اشیای که در جلو پای این افراد دیده میشود نظریه حرکات شان در یابید که چی متعلق به کدام آنهاست ؟

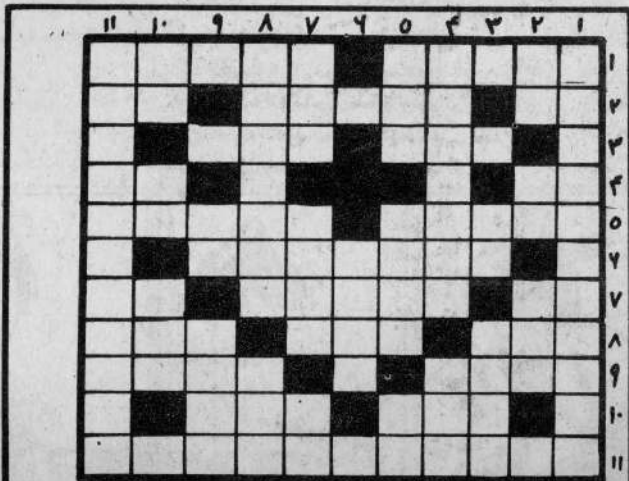
تنظیم و گردآوری از لطفه " سیدی "

حل کنید و جایزه بگیرید

افسی :

- عمودی :
- از آثار مشهور چارلز دیکنز
 - نیمی از یک پرند ه ا ز واحد های وزن از سین ها
 - از اجزاء اتو بیبل از صاحب نشینان
 - از ورزشهای میدانی فقیر و غنی همه دا رند
 - بند دو برابر خرابه هایمش نزدیک تهر ان بود
 - یارمونس
 - وحشی است از نظر سمنسا چی ها
 - یکنوع بیماری کومکوچک
 - از شعرای قرن هفتم فلزی است
 - از میوه ها از لوازم ازایش
 - مخفف اگر خوب
 - چنهین گو ها اگر دیرگوشی چه غم
 - اثری از نظامی گنجوی

- سفرهای مشهور جوناتان سوئیفت از خشکیبار
- صاف و پوست کنده وسایل از مبره های شطرنج
- شهری در آلمان خلوت
- محصول بیحاصل وراج ریشه
- خادم اشکده قیمتی نا چیز دا رد
- کاشف قانونی بناخودش
- تصدیق بیگانه هولایتموز نازنی پایان
- ترس خوردنی الهزابت تهلور
- یکی از عوامل پیشرفت ستارگان
- سینما دا شدن ان است
- هم در کله پاچه فروشی یافت میشود وهم در قنادی شادمانی
- پرنده غذا ردکن یکنوع پیراشکی
- از گلهای معروف بهاری



سرگلهی

۱۱۱



پریستش

ها

جدول اطلاعات عمومی

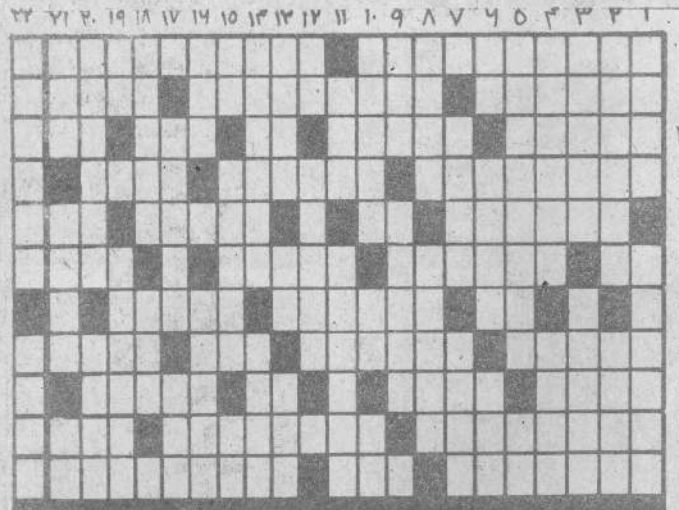
طرح جدول از: بهنگانه

- ۱- نیست شدن و ز دود شدن کلید گنج تفکر.
- ۹- کریم آن معروف است - از اصحاب حضرت محمد که فارسی تخلص میکرد.
- ۱۰- عمامه ولنگی - کجاست مظهر باریکی.
- ۱۱- درخت در یکی از السنه داخل شدن در امری و یا کار نی.
- ۱۲- از حروف انگلیسی - نسام بعضی طوایف ساکن سائیریا و روسیه اروپا.
- ۱۳- با اضافه "ل" نام یکی از کوچه های مزار شریف است لحن بی سر - استخوان قیمتی.
- ۱۴- در ماه رمضان برپای کنند امیدها و آرزوها.
- ۱۵- تکرار یک حرف همنهین منبر - اهریمن در وجود انسان.
- ۱۶- تیز نیست - بقیه نامکمل.
- ۱۷- رسم و روش - یکی از عنا - سر چهارگانه.
- ۱۸- مراحل قرب الهی راهبوده.
- تأیدین در وجه رسیدن - واحد.
- ۱۹- لعن و نفرین - از غذا هائیکه بانان و روغن و شکر در - ست میکنند.
- ۲۰- طلای سپید - سبزی خوشبو از آنطرف.
- ۲۱- پشم شتر و خرگوش - ام. ماهیه حیات.
- ۲۲- عرب به آن حرباء میگویند تخت رستم در نزدیکی این شهر قرار دارد.

- بزنید - استاد ابیازی.
- ۳- واگذاری به کسی و اعتماد کردن به او - لباس.
- ۴- حاضر نیستند یا تغیر حرف "ب" موشنوی به پشتو.
- ۵- اولی واحد طول است و دو - می واجب "دو کلمه" از آنطرف ناپیداست.
- ۶- باز گردانیدن - مسلط بودن و دست یافتن - مزد و پاش.
- ۷- منسوب به معدن است نرم کردن چیزی.

- پسر پدر پدر - ناگزیر و بیچاره از آنطرف.
- ۱۰- خدای زردشتیان - خذف "الف" وسط - عزرا نپهل آب دهن.
- ۱۱- از شهرهای معروف امر - یگانه بانام حیوانی شروع میشود شکم زمین - برنده امریکایی جایزه نوبل سال ۱۹۶۲ عمودی.
- ۱- به امید آن امروز را می کشند نوشتن از دور.
- ۲- میگویند به... خدا چنگه

- انفسی:
- ۱- جمله "شاید که عشق من کهواره تولد عیسای دیگرها - شد" - از دست - کاشفی که گفت اینجا هند نیست.
 - ۲- در هر صه ورزش قایم میکنند عشاق معروف ادبیات فارسی ماد ز شکر.
 - ۳- اعمال پنهانی که از روی - عناد انجام دهند - کاشفی دان - رضی الله عنه - خون های عرب - اشک چشم.
 - ۴- اولی آرزوست و دومی را در سائیریا می توان دید "دو - کلمه" - همت گماشتن و کوه - شش کردن در امری - پاشید، از گاز های معادن نفت و ذغال سنگ - راز است و امر نهفته - بد اختری و شومسی شاهی که زراعت و دگر فنون راه مردم آموخته.
 - ۶- روح بی آن نتوان بود - از میوه های مناطق خیلی گرم سرگردان و حیران شده در - خت ایست بی بر.
 - ۷- از اجزای کمان - شکستن اش را مرد روانی دارد - در قدیم به پروس معروف بود.
 - ۸- سپاهی قهرمان آن - حرف است - در خورو شایسته امتناع و خودداری از کاری کلمه خطا به معشوق.
 - ۹- اگر "ر" میداشت گزارش میشد - و نوس بود در هم پاشید



گلفروشی سنبل

گلفروشی سال

در هر دو سه سال گلبهار
تازه و مضمون عمر بدست آورده
مرا تان کنید
گلدست عدوس خنجر و کفش پرتو
همه مطابق زوق خوش شما
آدرس: چهارمهر طریم بازار خانق

- حکایت گشته گان**
- شکرپه از محصول انستیتوت پیداگژی
 - محمد مصطفی "مهرنوی"
 - معلم مکتب نسوان گذرگاه
 - غلام حید رحسانی محصل انستیتوت طب کابل
 - عیدالشیر از حصه اول خیرخانه
 - مؤنم محمد طاهر "عزیزی"
 - انجینر محمد ظاهر مصومسی
 - گلالی افریدی از مکروریان اول
 - ملالی افریدی از مکروریان اول
 - انجینر نوراح مدکارمند امریت
 - عمومی مواد نفتی - جهرستان

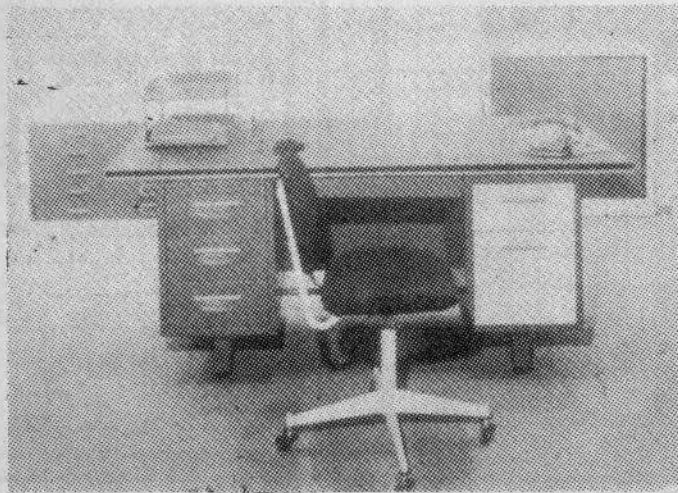
آریا پامیر لمتد

یک نام بزرگ تولیدی اجناس فلزی

با خریداری اجناس فلزی مستحکم و بادوام تولید موسسه تخصصی آریا پامیر لمتد به زیبایی

دفاتر و منازل شما بیشتر می افزاید.
اگر میخواهید اتاق های تان را زیبایی خاص بخشید آدرس دریا

پادداشت کنید. قابدیکه: عقب باغ پارتیفون ۴۲۷۳۲



فروشگاه: حصه دوم جاده میوند

تلفون ۲۴۸۳۷

فروشگاه: سالنک وات

مزره اول آریانا بکیت تلفون ۲۳۷۳۷

فروشگاه جواد

اگر بخواهید منزل و مکان خود را زیاده از اجناس، رنگ استقا، صندلی، فرش و مشکاه جواد را داشته باشید
این فروشگاه بهترین بطور قیمت گویا، مردانه، پیش از طفلان، بچگی و سایر مردانه، جاکت و لباس زنانه، تمام
بسته زنانه و سایر مردانه و بزرگ و با ترانه را تازه دارد و قیمت نازل عرضه میدارد.

آدرس: قاریاب مارکیت زرغونفیه میدان



رهنمایی در خرید و فروش خانه زمین آپارتمان و موتور

رهنمای مسالمت

روح الله تقیری

آدرس: شهرنو چارراهی حاجی یعقوب، متصل مسجد جامع شیرپور
تلفون ۳۲۵۱۹



آریانا مارکیت

تازه به فعالیت آغاز نموده

آریانا مارکیت که تازه به فعالیت تجارتي آغاز نموده، اجناس از قبیل لوازم منزل و

لوازم آرایش، لباس، مردانه، زنانه، طفلانه، ظروف بکلی

تمویز یون و غیره اجناس را طور عمده و پرچون برای مشتریان

محترم عرضه میدارد.

آدرس: ایستگاه و افغانان تعمیر سابقه افغان اعلا





بای شما فان دیدهایم

اسد

باد سبک فقط درختان
ضعیف را تکان میدهد •
قیمت رهن شما خیلی خوب •
خواهد شد دشمنان بد کار
را خداوند توبیخ نمیدهد که
بتوانند ظلم روا دارند •

سنبله

بومعیت تان را بایک توا زن
حفظ کنید در میان دو دعوا سعی
کنید قاضی عادل باشید اگر
نمیتوانید کس را راحت نکند ارباب
خداص از رنجاندن او بپرهیز
کنید •

میزان

اگر اراده داشته باشید و تصمیم
بگیرید میتوانید بر بسیاری
از مشکلات پیروز شوید • مشکلات
اقتصادی تان را با پشتکار و زحمت
اند میتوانید حل کنید • به
نامه های دوستان جواب بدهید •
هید •

عقرب

با قاطعیت و دل نکند ایسا
سخت گیری زیاد زنده گسی
را سخت می سازد • سخاوت
داشته باشید دنیا و نعمت
های خداوند خیلی زیاد است
به همه ببرید •

حوت

زحمت زیاد نور است ایسا
این همه تلا و جمع کردن مال
و زور نمیتواند ایسا را ختم •
رانرا هم سازد عاصفد رکه رفیع
روزی شود بهتر است •

دلو

آینه را ختم کرده ایستد
بدست من آورید • سزوست
نما و ایستد به آنست که تا کدام
مردن توانایی پیدا بوض و تحلیل
را دارید • اگر بتوانید زنده گسی
را در دست خود بگیرید نه خود
را بدست زنده گسی بسپارید •

جدی

مشروط بودن در زنده گسی
دوستانه تحمل شما را برود •
ستان مشکل می سازد • اگر
قادر هستید میتوانید به یک
سفر کوتاه مدت بروید صحت تان
خیلی خوب خواهد ماند •

حمل

همان واقع میشود که خدا
میخواهد • اگر همه چیز به کام
انسانها می بود حالا ظلم خانه
بشریت را ویران کرده بود •
در عشق پان خوب دارید •
نوش کنید برای آینده • تان
هم فکر کنید •

تور

زنده گسی را امیدهای بزرگ
زیبا میسازد • انسان توانا
میتواند خیال ها و رو یا های عالی
برای زنده گسی کردن داشته
باشد و آنرا تحقق نیز بدهد • به
زودی عشقی سر راه تان قرار
مگیرد •

جوزا

موقعی که دوست دارید
خوش باشید و از رخ دور باشید
کوش کنید آنرا بدست بیاورید
انسان غایب باید شماست
داشته باشد • برای اطرافیان
تان نامه مهربان بنویسید •

سرطان

نسبت به اطرافیان تان کم
مهربان توجه نیا کنید به زودی
خوشبختی به سوی شما روی می
آورد • یک دوست واقعی یک
شروت بزرگ است آنرا داشته با
شید • اما آنرا رایگان مصرف نکنید •

قوس

اگر احسان می کنید کسی
نسبت به دوست تان بی اعتماد
شده اید کینه او را در دل نگیرید
بلکه با او سردی تان را بکشاید
و کله هایتان را مطن سازید •
کریه دیدار شما خواهد آمد •



پامیر رستوران

باغذاهای لذیذ آماده پذیرا از شما

آیا میدانید مرکز و بهترین موقعیت شهر مازدر کجاست؟ حتماً با ما میگویید
پل باغ عمومی، آیا میدانید رستوران پامیر در کجا موقعیت
دارد؟ در بهترین موقعیت کابل در پل باغ عمومی.



همشهرمان عزیز محافل عروسی و شیرینی خوری
محال خوشی و دعوت‌های تازادر پامیر
رستوران برگزار نمایند و به زمینت محفل

تان بیافزایید وقت را قبل از رزف کنید

آریان ویدئو

آریان ویدئو از شماست و در خدمت شماست.

آریان ویدئو محافل خوشی شما را با شرایط سهل فلبرداری مینماید.

شماره تلفون (۲۳۵۴۷)

مللی
DS
350
225
v41n6

استورانت فروشگاه بزرگ افغان
هرچاپشت از شما پذیرایی می کند
از ساعت ۱۱ تا ۱ ظهر



فروشگاه بزرگ افغان

در منازل مختلف فروشگاه بزرگ افغان از ایشیا و سایرین ساخت وطن
داموال توريدی ضروریات تان را انتخاب کنید .

قیمت یکصد افغانی
چاپ مطبوعه دولتی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**